

شناخت افغانستان

(مجموعه مقالات)

رسول پویان

۱۳۹۳



- نام کتاب: شناخت افغانستان (مجموعه مقالات)
- مؤلف: رسول پویان
- حروف نگاری، ویرایش و برگ آرایه: رسول پویان
- چاپ: به صورت دیجیتالی
- کلبه حقوق (از جمله حق چاپ) برای مؤلف محفوظ است

فهرست مطالب

صفحه	مطالب
۵	مقدمه.....
۷	افغانستان و تعادل و تقابل سیاست‌های استراتژیک در شرق.....
۱۷	افغانستان و چرخش‌های تازه منطقوی و بین‌المللی.....
۲۸	افغانستان قربانی تقابل قطب‌های منطقوی و جهانی.....
۳۶	انگیزش به جای حل مشکل زنان در افغانستان.....
۴۲	انگیزه‌های جنبش و شورشگری در هرات.....
۴۷	پاکستان، بر سر دوراهی انتخاب.....
۵۲	پس‌لرزه‌های جنگ سرد در شرق میانه.....
۶۰	تکنولوژی ارتباطی و اطلاعاتی و نقش آن در افغانستان.....
۶۶	جایگاه حقوق تعاملی در نظام حقوقی و قضایی افغانستان.....
۷۳	جایگاه هرات در مدنیت خراسان.....
۸۰	دانش شناخت شخصیت‌ها.....
۸۴	درسی از گذشته برای اعمار افغانستان نوین در آینده.....
۹۵	در مجلس استاد.....
۱۰۰	ریشه‌های بحران در جنوب افغانستان.....
۱۰۶	ریشه‌های خراسان کهن.....
۱۲۴	سفری در مسیر وحشت.....
۱۳۱	شکست استراتژی تهاجمی امریکا در آسیا و تأثیر آن در افغانستان.....

۱۳۹.....	صلح خیالی و صلح واقعی در افغانستان
۱۴۷.....	ضرورت پیوند فرهنگ مقاومت با مدنیت در میهن
۱۵۵.....	طنزسرای ناقد
۱۶۱.....	عوامل داخلی و خارجی تشتت و بحران در افغانستان
۱۷۱.....	کند و کاوی در ماهیت شخصیت‌های متنوع در جامعه
۱۸۰.....	گسترش انارشیزم مافیایی بجای نظام سیاسی در افغانستان
۱۸۸.....	مدرنیزم و سنتگرایی در افغانستان
۱۹۳.....	مفهوم نظام دولتی مستقل و مردمی در افغانستان
۲۰۳.....	نقش فلسفه و عرفان در مدنیت خراسان
۲۰۹.....	نقش هرات در اقتصاد افغانستان
۲۱۵.....	نگاهی به چگونگی لوی جرگه
۲۲۰.....	نگاهی به مؤسسات خارجی در افغانستان
۲۲۷.....	هویت ملی و دولت همگانی در افغانستان

مقدمه

افغانستان به مثابه مرکز خراسان کهن تاکنون ناشناخته مانده است. فرهنگ و مدنیت این سرزمین باستانی روزگاری با تمدن روم، یونان، هند و چین همسری می‌کرد. پس از انتشار آیین اسلام در خراسان زمین، ما تمدن مختلط اسلامی را داریم که تجلی آن را در دولت‌های مستقل خراسانی مشاهده کرده می‌توانیم. متأسفانه که بعد از فروپاشی حکومت تیموریان به عنوان آخرین امپراتوری مشترک خراسانیان ما شاهد تجزیه و تقسیم خراسان بزرگ می‌باشیم.

طی سده‌های اخیر افغانستان بیش از دیگر ارکان عمده خراسان و ایران غربی گرفتار اغتشاش، جنگ‌های قبایلی و بحران‌های پیاپی شده، به طوری که فرهنگ و مدنیت تاریخی آن دچار فتور و اضمحلال گردیده است. این روند مخربانه به نحوی از انحا تاکنون ادامه دارد و جنگ، خشونت، ناامنی و بحران دامن این سرزمین را رها نکرده است.

برای شناخت این کشور پراکنده، جنگ زده و بلا دیده لازم است تا در مورد حوزه‌های تاریخی، فرهنگی و جغرافیایی آن، در باره سوژه‌ها و موضوع‌های کلیدی مربوطه مطالعه و پژوهش‌های علمی و کارشناسانه صورت گیرد. برای فراهم‌سازی این مهم می‌بایست هریک از سوژه‌ها و مسایل لازم و اساسی تحلیل و بررسی شوند و به عنوان مجموعه شناخت‌های مرتب و منسجم در دسترس مردم کشور (خاصه جوانان و روشنفکران) گذاشته شود.

در ساحت فکر و اندیشه و در بستر پرخم و پیچ پراتیک اجتماعی، مشکل بنیادی افغانستان محدودیت شعور جمعی و ضعف قدرت شناخت، اندیشیدن صحیح، نقد، تحلیل، پژوهش، مدیریت، درک درست مسایل و راه‌حل دهی می‌باشد. غرض رفع این ضعف‌های اساسی و مشکل‌ساز ضرورت به جنبش وسیع فکری، پژوهشی، نقد و بررسی و بحث‌های آزاد و سازنده است، تا زمینه برای گشایش شعور جمعی و ظرفیت‌های شناخت آماده شود. بدون کسب این توانمندی‌های اساسی و تمرین آن‌ها در عمل، مقابله با مشکلات دامنگیر کشور و ساختن افغانستانی نوین ناممکن است.

حالا وقت آن رسیده است که تمام مردم افغانستان به ویژه روشنفکران، تحصیلکردگان، جوانان و

شخصیت‌های آگاه و دلسوز کمر همت بریندند و در راه شناخت واقعی سرزمین شان گام‌های عالمانه و کارشناسانه بردارند. در مورد تاریخ، فرهنگ، مدنیت و اوضاع جاری سرزمین شان آگاهی لازم و ژرفناک به دست آورند.

با درک این ضرورت اساسی سالیان درازی است که در مورد برخی از سوژه‌ها و موضوع‌های مهم و محوری لازمه مطالعه و پژوهش می‌کنم و نتیجه آن را طی مقالاتی در سایت‌های اینترنتی به نشر رسانیدم. فکر کردم لازم است این مقالات را به طور منسجم طی کتابی در دسترس وطنداران داخل و خارج قراردهم تا علاقه‌مندان شناخت افغانستان را به کار آید. از مطالعه این مقالات آگاهی منسجمی در باره اوضاع افغانستان در ارتباط با منطقه و جهان، به حاصل آید. از جوانان، روشنفکران، پژوهشگران و خوانندگان عزیز خواهشمندم که این مقالات را به خوانند و از انتقادات و پیشنهادات سازنده خود دریغ نورزند.

رسول پویان

افغانستان و تقابل و تعادل سیاست‌های استراتژیک در شرق

افغانستان و تقابل و تعادل سیاستهای استراتژیک در شرق

برای شناخت و تدوین استراتژی کلی غلبه بر بحران مزمن افغانستان و تشخیص مسیر واقعی آن در بستر ناهموار و پر تلاطم داخلی، منطقوی و بین‌المللی کنونی نیاز به شناخت تعادل و تقابل استراتژیک در شرق می‌باشد. تاریخ بشری مملو از ظهور و افول تمدن‌ها، پیمان‌ها و قدرت‌های سیاسی و نظامی منطقوی و بین‌المللی می‌باشد. در صد سال اخیر بشر شاهد دو جنگ هستی سوز جهانی و تقابل استراتژیک پیمان‌های متباین قدرتهای جهانی بر سر تقسیم و کنترل مناطق سوق‌الجیشی و جیوپولتیک کره ارض بوده است.

درک و شناخت تباین و همگونی، عمق و وسعت، جهت و مسیر حرکت هر یک از این استراتژی‌ها در نفس خود و در ارتباط با استراتژی‌های مخالف و موافق در شرایط، موقعیت و اوضاع گوناگون داخلی، منطقوی و بین‌المللی دارای اهمیت بنیادی است؛ زیرا با این درک و شناخت بهتر می‌توان (در کشورهای عقب‌نگهداشته شده و در قید طلسم تقابل استراتژی‌های قطبین مسلط منطقوی و جهانی)، مسیر واقعی و ممکن حرکت و جنبش استراتژیک ملی و تاکتیک‌های عملی آن را مطابق به شرایط و موقعیت‌های زمانی و مکانی متنوع، به سوی استقلال، آزادی، دیموکراسی و حاکمیت مستقل ملی معین کرد.

کشورها و مللی می‌توانند در این بستر پر تلاطم و پر خم و پیچ تاریخ بشری، از آسیب شدت و حدت تقابل استراتژی‌ها در مراحل مختلف و در مقاطع حساس و دگرگونی‌های عمده منطقوی و جهانی جان سالم بدر برند و جامعه خود را در مسیر سالم و معقول رهبری کنند که دارای شعور جمعی پرگنجایش بوده و درون مایه، انرژی گوهری و ظرفیت درک و شناخت این شرایط، موقعیت‌ها و دگرگونی‌های بزرگ استراتژیک را داشته باشند.

در نظام‌های سیاسی و استبدادی یخزده متحجر و نظامیگرا این انرژی حرکتی و قدرت شناخت می‌خشکد. از این جاست که سران حاکمیت به سبب عدم ظرفیت‌های شناخت و نبود انرژی درک و تحلیل شرایط و اوضاع نمی‌توانند با در نظر داشت ایجابات جریانهای رو به پیشرفت، تحول و تغییر داخلی، منطقوی و جهانی کشتی توفانی جامعه و مردم خود را در جنگ آبهای امواج بزرگ به سوی

استقلال، آزادی، رفاه عمومی، ترقی و پیشرفت (مطابق به معیارهای جهانی)، هدایت کنند. به این صورت کتله عمومی مردم، روشنفکران و متفکرین در داخل قالب تنگ و متحجر نظام سیاسی موجود ننگنچیده و با ابزار، وسایل و طرق گوناگون به اصلاحات عمیق و ظرفیت‌سازی می‌پردازند.

در کشورهای استبدادی و نظام‌های ضد مردمی و انحصارگر، سران حاکمیت به سبب ضعف خرد، قوه عقلانی و نبود دید و شناخت دینامیک به جای گشایش فضای سیاسی و درک نیاز به آزادی‌های بیشتر، برای حفظ قدرت و مقام به زور و قوه نظامی روی می‌آورند. این نه تنها تناقضات و مشکلات واقعی و عینی درون نظام را حل نمی‌کند؛ بلکه باعث انگیزش‌های شدید تر و اعتراضات بیشتر می‌شود. ما نتیجه آن را در قیام‌ها، جنبش‌ها و انقلابات بس متنوع در کشورهای مختلف جهان به روشنی دیده ایم.

در سطح منطقی و جهانی توجه به چرخش‌های عمده استراتژیک بعد از تجاوز شوروی سابق به افغانستان، مرحله پس از فروپاشی امپراتوری شوروی و دوره جاری ظهور قطبین و تقابل و تعادل استراتژی‌ها در تجسس جایگاه جدید قطبین دارای اهمیت فراوان می‌باشد. افغانستان به مثابه گرهگاه استراتژیک و منطقه جیوپولیتیک در تمام این مراحل مرکز آتشین و پرتشنج این تقابل استراتژی‌ها بوده است.

همان‌طور که قبلاً یادآوری شد، نه تنها کشورهای روبه انکشاف و عقب نگهداشته شده در شناخت و تطابق با اوضاع و شرایط جدید مشکل دارند؛ بلکه قدرتهای جهانی و قطبین نیرومند نیز با این دشواری گرفتار اند و در تغییر و اصلاح اساسی و موثر خطوط استراتژیک، با متحدان و وابستگان خود تعادل معقول و هم‌آهنگی مثبت حاصل کرده نمی‌توانند.

تعیین استراتژی و تاکتیک در دوران جهان دوقطبی بسی سهل و آسان بود و آن در جو مقناطیسی دو قطب حاکم شرق و غرب، در زیر چتر بزرگ پیمان ناتو و ورشو صورت می‌گرفت. کشورها به نحوی از انحا در بین این دو قطب و در خلای پدیدار شده کشورهای عدم انسلاک تقسیم بودند؛ اما بعد از فروپاشی امپراتوری شوروی تدوین، اصلاح و تغییر استراتژی‌ها سخت به دشواری گرایید؛ چنان‌که نخبگان و تحلیلگران غرب و شرق را به مشکل انداخت.

بعد از ظهور و تبارز مشخص قطبین جدید و فروپاشی غوغا و هم همه یکه‌تازانه کاپیتالیسم حریص غرب در مقابل نظام‌های باثبات و مختلط چین، هند، روسیه، کشورهای امریکای لاتین و حوزه آسیا پسفیک، باز سر استراتژی‌های کهنه و سنتی دوران پیشین به سنگ خورد. متأسفانه افغانستان در این

مراحل و دوران جاری به لا براتوار آزمون تقابل استراتژی‌ها تبدیل شد. همان‌طور که وطنگاه مان در آتش تقابل استراتژیک پیمان ورشو و ناتو در دوران جهان دو قطبی پاک سوخت؛ در این دوره نیز در طلسم تقابل استراتژیک قطبین گیر کرده است. سران ناتو به رهبری نظامی و سیاسی ایالات متحده آمریکا و بریتانیا تا هنوز مشکوکانه و به طور متزلزل در پی استراتژی کهنه و سنتی «پاکستانی‌عربی» روان شده اند.

این استراتژی در تقابل و تضاد با اهداف استراتژیک قطبین جدید (چین، هندوستان، روسیه و کشورهای مشترک المنافع و کشورهای آسیا پسفیک و یا حوزه جنوب شرق آسیا) قرار دارد. ترکیه به شکلی و ایران به طرز دیگری از این استراتژی بیرون می‌باشند.

جهان غرب در ابهام استراتژیک در افغانستان و منطقه

بعد از فروپاشی جهان دو قطبی هر چند سران جهان غرب به سرگردگی ایالات متحده آمریکا و بریتانیا تلاش ورزیدند تا خلای موجود را در حوزه پرفرخنای شرق پر کنند؛ اما به سبب عدم شناخت، نبود دیدگاه روشن و استراتژی مشخص و کارآمد از یک طرف و قلت منابع مالی و تدارکاتی لازم از جانب دیگر به بن بست و شکست مواجه شدند. در این فرصت قطب‌های جدیدی در سطح منطقوی و جهانی عرض اندام کردند.

سران و کارشناسان جهان غرب به رهبری آمریکا تا هنوز در افغانستان و منطقه نتوانسته اند، استراتژی روشن و موثری تدوین کنند. به این علت به سیاست‌های مقطعی، چندپهلوی و کجدار و مریز پناه می‌برند. اضافه بر آن هنوز به طور کورکورانه و ناشیانه به دنبال سیاست استراتژیک کهنه، سنتی و متروک پاکستانی‌عربی روانند. سیاستی که میراث عهد استعمار کهن و دوران جهان دو قطبی و جنگ سرد بوده است. تجارب سالیان اخیر به روشنی ثابت کرده است که این سیاست دیگر نه در افغانستان کارآیی دارد و نه در منطقه.

اتکای بریتانیا بر این سیاست شکست خورده و بحرانزا و دنباله روی تردید آمیز آمریکا از آن (از جمله مذاکرات استراتژیک ۲۴ مارس ۲۰۱۰ و وزیرای خارجه آمریکا و پاکستان)، ذهنیت حمایت از طالبان و طرح «عمق استراتژیک پاکستانی» را در افغانستان تقویت کرده است.

با این سیاست نه تنها قضیه بحرانی افغانستان پیچیده و لاینحل می‌شود؛ بلکه افغانستان به طور طولانی در گرداب کشاکش سیاست‌های استراتژیک قطبین، پاکستان و هندوستان و عدم سازگاری کشورهای مشترک المنافع حوزه شوروی سابق، ایران، ترکیه و غیره خواهد افتاد و سریال دنباله‌دار

جنگ، خشونت و بحران در افغانستان و منطقه به رهبری پاکستان، باز از سر تکرار خواهد شد. این نه فقط بحران مزمن افغانستان را ریشه دارتر می‌سازد؛ بلکه سیاست‌های استراتژیک جهان غرب و امریکا را در تقابل با سیاست‌های استراتژیک قطبین جدید در سطح منطقه و جهان، بسی ضعیف، منزوی و شکننده می‌گرداند. چنان‌که بلیون‌ها دالر مصارف جهان غرب (در رأس امریکا و بریتانیا) در حمایت از این استراتژی فرتوت، تاکنون نا موفق بوده است.

همچنان در داخل خود کشورهای غربی ذهنیت یک بام و دو هوا را پدید می‌آورد؛ یعنی کشورهای مدعی دیموکراسی از کهنه ترین، ارتجاعی ترین و تاریک ترین سیاست استراتژیک دنباله روی می‌نمایند. چه شده که در ایران و دیگر کشورها به اصطلاح آزادی می‌خواهند و در افغانستان تحجّر و استبداد.

علاوه بر آن هم‌آهنگی و تعادل استراتژیک قطبین جدید در همسویی و هم‌آهنگی با بیشترین کشورهای شمال، جنوب، جنوب غرب و جنوب شرق آسیا در ناسازگاری و بی‌اعتمادی به سیاست ایدئولوژیک و نظامی‌گرایی پاکستانی-عربی و نیت هنوز مستور غرب در این ارتباط، شکاف و انشقاقات را در قطب وسیع و پرقابله جهان غرب، (در بین سیاست‌های استراتژیک ایالات متحده امریکا، بریتانیا و دیگر کشورهای اروپایی از یک طرف و در بین خود کشورهای اروپایی از جانب دیگر) افزایش می‌دهد.

همچنان تمایل کشورهای اروپایی به ضرورت تعادل و سازگاری معقول و ممکن صلح آمیز، خشونت ستیز و ضد افراط‌گرایی در منطقه و جهان آنان را با سیاست‌های استراتژیک هم‌آهنگ شده قطبین جدید (به دلایل اقتصادی، سیاسی و تمدنی)، دم به دم نزدیکتر می‌کند.

ناسازگاری استراتژی پاکستانی عربی در جامعه افغانستان

ریشه‌های این استراتژی از خون ارزان پاکستانی و سیل نفت عربستان سعودی آب می‌خورد. نیروهای چند صد هزار نفری اردو، پولیس و سازمان استخباراتی پاکستان، احزاب و سازمان‌های افراطی، طالبان و برخی از نفوس قبایل صوبه سرحد بر محور این استراتژی همسو و هم‌آهنگ شده‌اند. پاکستان از آن جایی که پاره جدا شده از پیکر فرهنگ و مدنیت هندی است، در تضاد با میراث تاریخی و مدنی خود قرار دارد؛ برای تداوم موجودیت به زور اردو، پلیس و سازمان استخباراتی خود می‌نازد و این ماشین بی‌روح نظامی برای تقابل مصنوعی با ریشه‌های خود (یعنی فرهنگ و مدنیت مشترک هندی و پاکستانی) به ایدئولوژی و منابع مالی عربستان سعودی جهت تمویل مصارف هنگفت

عملیات نظامی، استخباراتی و عقیدتی احتیاج دارد.

عربستان سعودی این جوَ ایدئولوژیک را برای حفظ نظام سیاسی خود نیاز دارد و کشورهای عربی خرد و کوچک حوزه خلیج به سبب عدم موفقیت روشن امریکا و بریتانیا در عراق و ضعف و ابهام استراتژیک غرب خاصه ایالات متحده امریکا در منطقه و افغانستان، به قوت شکننده نظامی پاکستان به طور مشکوکانه می‌نگرند.

با اتکا بر این استراتژی بود که اتحاد و هم‌آهنگی جهان غرب، کشورهای عربی و پاکستان در مقابله با شوروی سابق در افغانستان شکل گرفت و پاکستان از آن بیشترین منافع را برد و مزه آن تا ابد از کام فرمانروایان پاکستان بیرون نخواهد شد؛ لیکن دیگر زمان این استراتژی سپری شده است. درست است که پاکستان و عربستان سعودی به سادگی نمی‌توانند از آن جدا شوند؛ اما اتکای بریتانیا و دنباله روی امریکا از آن بسی سست و شکننده است.

افغانستان برخلاف پاکستان دارای تاریخ، فرهنگ و مدنیت چند هزار ساله است و به آن سخت افتخار می‌کند؛ بر آن اتکا دارد؛ می‌خواهد گوهرهای سره و ارزشهای مفید آن را در پرتو علم و تکنولوژی نوین رشد و انکشاف دهد. به این حساب ما با اتکا بر فرهنگ و مدنیت خود به نظام سازی و تشکیل قوای مسلح می‌پردازیم؛ چنان‌که در طول تاریخ با تجاوز، سلطه و ایدئولوژی‌های خشونت بار و خونریز رنگارنگ مبارزه کردیم. حالا هم به توصیه‌های نظامیگری پاکستان و ایدئولوژی خشک و متحجر عربی پاکستانی احتیاج نداریم.

اگر تاریخ و مدنیت ما را بخوانید می‌دانید که اندیشه ورزی، خرد، اداره و مدیریت از بلاد خراسان زمین به دیار عرب رفته است و تمدن اسلامی به همت خراسانیان با گوهرهای خردمندانه، ارزش‌های اعتدالی و جوهر هنر عرفانی متضاد با خشونت و تعصب، مزین شده است. بی سبب نبود که طالبان به رهبری حکام پاکستان به تخریب و نابوسازی فرهنگ، مدنیت و آثار باستانی ما پرداختند.

استراتژی پاکستانی عربی در واقع با جوهر ارزش‌های متعادل و خرد ورزانه مذهب حنیفی و ماهیت لطیف، ظریف و ضد خشونت و تعصب عرفانی فرهنگ و مدنیت ما ناسازگار است. ما نمی‌خواهیم ارزش‌های مدنیت و میراث تاریخی و فرهنگی، استقلال و آزادی خود را در زیرپای حاکمان و نظامیان پاکستانی و گماشتگان آنان لکدکوب سازیم. بگذارید ما را تا در خانه ویران شده خود با شکم گرسنه؛ اما با عزت و افتخار در صلح و امنیت، زندگی کنیم. از این بیشتر به ما راه و چاه و عمق و پهنای استراتژیک پیش کش نکنید.

همگونی استراتژیک در بین کشورهای مهم شرق در تناقض با استراتژی پاکستانی عربی

منافع و ارزش‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و استراتژیک مشترک در مقابله با استراتژی پاکستانی عربی در منطقه، حوزه‌های عمده سیاسی و تمدنی را بهم نزدیک ساخته است. حرکت تهاجمی استراتژی پاکستانی عربی (پس از تسلط ماشین خشن و کور طالبان در افغانستان)، به سوی حوزه امنیتی روسیه، کشورهای تازه استقلال آسیای میانه را هرچه بیشتر به روسیه نزدیک ساخت. حوزه وسیع کشورهای مشترک‌المنافع از افراط‌گرایی مذهبی، حضور و نفوذ مافیزم و تجارت مواد مخدر (که اجزای اساسی زیرساخت استراتژی فوق‌اند) سخت هراس دارند. به این صورت در برابر آن موضع محکم می‌گیرند و از افغانستانی مستقل، امن، مطمئن، مترقی و دیموکراتیک استقبال می‌کنند.

منافع استراتژیک هندوستان، به عنوان قوی‌ترین و بزرگترین دیموکراسی شرقی در تضاد با این استراتژی پاکستانی عربی قرار دارد. مردم هندوستان با اتکا به فرهنگ و مدنیت بسیار متنوع تاریخی خود (که طی سده‌های متمادی در اشتراک و اختلاط با فرهنگ و مدنیت خراسانی بسر برده و زبان فارسی‌داری) بیش از هشتاد سال زبان دیوانی آن بوده است) نظام پرطرفیت دیموکراسی را شکل و شیرازه دادند؛ آنان هرگز نمی‌خواهند آن را قربانی استراتژی شکست خورده و عصر حجر متذکره کنند.

جاذبه‌های فرهنگ، تخصص و تکنولوژی ارزان هندی در بین کشورهای میانه رو و غیراستبدادی عرب نیز نفوذ کرده است. قدرت تحمل، پذیرش و زندگی صلح آمیز و آرام اقوام، فرهنگ‌های محلی و مذاهب گوناگون در فضای دیموکراسی شرقی هندی برای جهان غرب نیز جالب می‌باشد.

ترکان ترکیه به مثابه میراثداران آخرین خلافت اسلامی، نظام دیموکراتیک را در بطن جامعه اسلامی رشد و تکامل دادند. این ساختار در ترکیه چونان ریشه مند شده است که مرحله بعد از هجوم اردوی سرخ روسیه شوروی به افغانستان و اوج‌گیری استراتژی پاکستانی عربی و هرج و مرج دوره پس از فروپاشی جهان دو قطبی آن را متزلزل ساخته نتوانست.

جناح‌های قدرتمند دیموکرات و اسلامیون در اساس با نظام دیموکراتیک ترکیه و اهداف استراتژیک آن موافق‌اند. استراتژی ترکیه در سازگاری با اهداف استراتژیک هند و کشورهای مشترک‌المنافع قرار دارد. دیگر ترکیه نیازی به اتحاد ایدئولوژیک نوع ترکان عثمانی با ازبکان ماوراءالنهر جهت

قیچی کردن ایران عهد صفوی ندارد. حالا حرف از اتحاد سیاسی، دیموکراتیک و صلح آمیز منطقی می‌باشد؛ چیزی که برای افغانستان، آسیای میانه و مردم ایران بر علاوه این که خطری ندارد؛ بلکه مفید است.

ترکیه از حیث نظامی هم قوی می‌باشد. افسران و صاحب منصبان ترک در انضباط و اداره در طول تاریخ مشهور بوده اند. مردم افغانستان به افسران ترک به چشم احترام و اعتماد می‌نگرند و از آنان خاطره خوش دارند.

سران چین هرچند با پاکستان رابطه تاریخی داشتند؛ اما سیاست استراتژیک پاکستانی عربی به نفع اهداف استراتژیک چین در منطقه نمی‌باشد. سران چین در روند اصلاحات پی‌هم، جامعه خود را به سوی آزادی‌های ممکن با ظرفیت‌های اقتصادی، تخصصی و تکنولوژیکی بیشتر و بیشتر پیش می‌برند. به این ترتیب آنها هم شامل فضای پرفراخانی اهداف استراتژیک منطقی و جهانی فوق می‌شوند و از استراتژی نظامی و ایدئولوژیک، پاکستانی عربی به سبب نفوذ افراطگرایی به (تبت و سین کیانک)، دوری می‌جویند.

سفر حامد کرزی (۲۳-۲۵ مارس ۲۰۱۰) به چین و مواضع سران این کشور به خوبی نشان داد که چینی‌ها طرفدار افغانستانی مستقل، امن، باثبات و پیشرفته می‌باشند و آن را همسایه خوب و شریک خوب می‌دانند. از موضع افغانستان در برابر تبت و شین جیان تقدیر می‌کنند. تروریسم و مواد مخدر را تهدید مشترکی در مقابل افغانستان و کشورهای منطقه دانسته و راه حل آنها را در همکاری نزدیک کشورهای منطقه و تلاش مستمر آنها جستجو می‌نمایند.

این مواضع روشن بزرگترین قطب اقتصادی حال و آینده جهان تناقضات و تقابلات استراتژیک منطقی و جهانی را در برابر استراتژی پاکستانی عربی بیش از پیش متباز می‌سازد و پروسه انزوای منطقی و بین‌المللی آن را شدت می‌بخشد.

همچنان استراتژی افراطی و نظامی‌گرایی پاکستانی عربی با دیموکراسی اندونزیایی در تناقض است. سران کشور پرنفوس اندونزی (به عنوان بزرگترین دیموکراسی در جهان اسلام)، دین اسلام را منبع عدالت، رفاه و آزادی می‌دانند و در کشور بزرگ اندونزی در جنوب غرب آسیا، در بین اسلام و اصول دیموکراسی سازگاری و هم‌آهنگی به وجود آورده اند. سران کشور بزرگ اسلامی اندونزی با اتکا بر دیموکراسی نوع خاص این سرزمین توانسته اند روابط صلح آمیز، قابل اعتماد و باثباتی را با کشورهای حوزه جنوب شرق آسیا، چین، هندوستان و استرالیا برقرار کنند.

بی‌شک که اشتراکات همگون و هم‌آهنگ حال و آینده در بین حوزه‌های جنوب شرق، جنوب، شمال و جنوب غرب آسیا می‌تواند جاذبه‌های بسیار قوی و سیل آسایی را جهت صلح، امنیت و ثبات منطقوی به وجود آورد؛ نه تنها جلو افراط‌گرایی و نظام‌گیری استراتژی پاکستانی عربی را بگیرد؛ بلکه آن را بسی ملایم، انعطاف پذیر و از ریشه تغییر دهد.

این دینامیزم بسیار قدرتمند خواهی نخواهی تمایلات قوی کشورهای عربی میانه رو لبنان، سوریه، عراق و شیخ نشینان خلیج فارس را نیز در آینده جلب خواهد کرد؛ زیرا استراتژی رو به زوال و شکست خورده پاکستانی عربی در همسویی مشکوکانه و شکننده با جهان غرب و در رأس امریکا و بریتانیا هرگز نمی‌تواند جواب گوی نیازهای سیاسی، فکری، اقتصادی، تجارتي، امنیتی و تعادلات ضروری استراتژیک در سطح منطقه، افغانستان و جهان چند قطبی حال و آینده باشد.

جهان غرب و در رأس ایالات متحده امریکا و بریتانیا نخواهند توانست (با نادیده گرفتن اشتراکات استراتژیک متذکره بر محور تعادل قطبین عمده در شرق که حمایت کشورهای بزرگ امریکای لاتین و افریقا را نیز جلب کرده می‌توانند)، به دنباله‌روی خود از استراتژی پاکستان عربی ادامه دهند؛ زیرا روز به روز منزوی و منزوی تر می‌شوند.

ایران پیش از انتخابات دوره دهم موقعیت بهتری در سطح منطقه و بین‌المللی داشت. وقایع بعد از انتخابات که در حقیقت تبارزگر احتیاجات جامعه ایرانی، (خاصه اقشار ملیونی آگاه، تحصیلکرده و شیفته فرهنگ و مدنیت این سرزمین) به آزادی‌های بیشتر و فضای سیاسی و فکری وسیع تر می‌باشد، بخش غالب حکام ایران را در پاسخ به پرسش‌های جامعه جوان و آگاه، به بن بست رسانید. آنان به جای درک و شناخت شرایط و اوضاع جدید منطقوی و جهانی و نیازهای جامعه ایرانی به زور، فشارهای نظامی و به محدود سازی آزادی‌های جاری پرداختند.

این گونه سیاست‌های نظام‌گیری و سرکوبگرانه در یادی ما، قدرت‌های بزرگ را به زانو در آورده و رژیم‌های قوی متکی بر دیکتاتوری خشک نظامی را متلاشی کرده است. حکام ایرانی در کوتاه مدت ممکن بتوانند فریادها را در گلوی مردم چیز فهم و عقلمند خفه کنند؛ اما در درازمدت بسی دشوار و ناممکن است.

با این سیاست‌های خشن، نظام‌گرا و انحصارگرایانه، نه تنها به بنیاد و ریشه‌های خرد ورزانه و سرچشمه‌های اندیشه و تفکر جامعه ایرانی ضربات جبران ناپذیری وارد می‌شود؛ بلکه ایران را روز به روز در سطح منطقه و جهان منزوی می‌سازد.

به این حساب سیاست استراتژییک ایران در حال حاضر سخت ناروشن، مقطعی و آسیب پذیر است؛ خواسته و نا خواسته به صورت غیر فعال و پسفانه، به دنبال استراتژیی پاکستانی عربی روان می باشد؛ اگر چه از نگاه محورهای اصلی و اساسی، استراتژیی ایرانی (که متکی بر مذهب شیعه و ناسیونالیزم است) در ماهیت و ذات با استراتژیی متذکره، مخالف و در تقابل است.

در این زمان حساس و برهه تاریخی که منطقه و جهان در تقابل و تعادل استراتژییک قطبین شکل و شیرازه مجدد می گیرد؛ حاکمان ایران مصروف تصفیه حسابات جناحی و گروهی خویش اند و حاضر اند به خاطر حفظ قدرت نه تنها فرصت های طلایی را از دست بدهند؛ بلکه دل و چشم روشن جامعه خویش را به دست خود کور سازند.

حضور فعال و قدرتمندانه ایران نوین فردا در منطقه ما (به عنوان یکی از همسایگانی که با ما ارتباطات تاریخی، فرهنگی، زبانی و تمدنی دارد)، تعادل استراتژییک را به سود افغانستان، در همگونی استراتژییک با کشورهای مشترک المنافع، هند، چین، ترکیه و کشورهای حوزه جنوب شرق آسیا تقویه می کند.

انرژی همگون شده قطبین جدید در تقابل با استراتژیی پاکستانی عربی، هرچند رقابتهای آشکار و پنهان ایالات متحده آمریکا و بریتانیا را برانگیخته است؛ اما بالاخره جهان غرب و سران پیمان ناتو را وادار خواهد کرد که از دنباله روی این استراتژیی دست بردارند و در تعادل ضروری استراتژیی های قطبین، فرصتی برای خلق و ظهور افغانستانی مستقل، امن، مطمئن، بی طرف و باثبات فراهم کنند.

نه تنها مردم افغانستان، بلکه تمام اتباع کشورهای عربی، پاکستان و منطقه ضرورت به حقوق شهروندی، آزادی های بیشتر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در فضای باز و دیموکراتیک نظام های سیاسی و اجتماعی پر ظرفیت و قابل گشایش دارند. این هرگز به وسیله استراتژیی کهنه و سنتی پاکستانی عربی حاصل شده نمی تواند. جهان غرب و در رأس آمریکا و بریتانیا نمی توانند این حقیقت آفتابی را نادیده بگیرند

رسول پویان
۶ حمل ۱۳۸۹ خورشیدی

افغانستان و چرخشهای تازه منطقوی و بین‌المللی

افغانستان و چرخشهای تازه منطقوی و بین‌المللی

افغانستان پس از چند دهه جنگ و بحران‌های گسترده ویرانگر باز با وزش تندباد چرخشهای تازه منطقوی و بین‌المللی روبرو می‌باشد و آینده آن در این گیرودار رقابت‌های داغ منطقوی تا رسیدن به نوعی تعادل قطبین (قدرتهای بزرگ) در مناطق انرژی خاورمیانه و جنوب آسیا و ثبات سیاسی و اقتصادی آسیای میانه شکل خواهد گرفت. جنگ درازدامن و بحران پرفراخنی کشور در ماهیت ریشه در جهان دوقطبی دارد. پس از فروپاشی شوروی سابق و تکتازی سران پیمان ناتو به سرکردگی امریکا این جنگ و بحران وارد مراحل دیگری شد؛ لیکن رهبری و نفوذ سلطه گرانه پاکستان به مثابه همکار استراتژیک بریتانیا و ایالات متحده امریکا در آن باقی ماند؛ چونان که مردم مظلوم افغانستان تاهنوز از آن رنج و غذاب می‌کشند. شواهد تازه نشان می‌دهند که با چرخشهای تازه منطقوی و جهانی این سلطه کهنه ظالمانه، جنگ افروز و بحران خیز از نگاه ضرورت وجودی به کلی ختم شده است؛ اما به دلیل پس لرزه‌های شدید جنگ سرد در خاورمیانه و تنشهای متنوع منطقوی تاهنوز سران پاکستان از آن استفاده می‌کنند.

چرخشهای تازه در شرق میانه و جنوب آسیا که حضور روسیه، چین و هندوستان را در منطقه پررنگ کرده و حرکت نظامی سران ناتو به رهبری امریکا را به کلی کند و تا حدود ممکن متوقف کرده است؛ زمینه مقدماتی برای نوعی تعادل قطبین و حل و فصل قضایا از راه دیپلوماسی آماده شده است. به طور مثال می‌توان به انصراف حمله نظامی امریکا به سوریه و حل بحران شیمیایی آن از طریق دیپلوماسی اشاره کرد. تغییر و تبدلات اخیر در شرق میانه و جنوب آسیا استراتژی کهنه و شکست خورده پاکستان را (مبنی بر رهبری و حمایت همه جانبه از افراطگرایی و تروریسم در منطقه) از بیخ و بن متلاشی کرده و این کشور را در انزوای کامل و فلج کننده قرار می‌دهد. برای درک این حقیقت به چرخشها و تغییرات منطقوی و بین‌المللی توجه نمایید.

تحولات مصر: کشور ۸۴ میلیونی مصر نه تنها تاریخ و تمدن پر درازنا دارد؛ بلکه تاریخ معاصر آن نیز مملو از مبارزات ملی و آزادیخواهانه می‌باشد. تحولات اخیر مصر نشان داد که مبارزات ملی، استقلال طلبانه و ترقی پسندانه معاصر که الگوی متبارز آن حرکت جمال عبدالناصر و یارانش بود، تاهنوز در این کشور عمق و ریشه دارد. ایدئولوژی اسلام سیاسی که در ستیز با جنبشهای ملی، مترقی و چپگرایانه

در بستر جهان دوقطبی و جنگ سرد گسترش پیدا کرد و در جریان خیزش عمومی مردمی برضد حسنی مبارک در هیئت تشکیلات منظم اخوان المسلمین حضور عملی سیاسی یافت، پس از حصول قدرت سیاسی پایه مردمی و حمایت بین‌المللی خود را از دست داد. به این سبب سران ارتش با استفاده از احساسات و نارضایتی اکثریت مردم توانستند یکه تاز میدان شوند. وقایع مصر نشان داد که اسلام سیاسی در خاورمیانه ظرفیت فکری و سیاسی اداره و رهبری جریانهای متنوع حال و آینده را ندارد.

اوضاع سوریه: در کشور باستانی سوریه به مثابه زادگاه و پرورشگاه ایدئولوژی احزاب بعثی درازایامی است که نظام سیاسی سیکولار حاکمیت دارد. بعد از تهاجم قوای ناتو به سرکردگی امریکا و بریتانیا به کشور عراق و سرنگونی حزب بعث به رهبری صدام حسین، قدرت سیاسی احزاب بعثی و جریانهای ناسیونالیستی ملی‌گرای غیرمذهبی دوران جهان دوقطبی در اثر هجوم نظامی و فشارهای سیاسی و تبلیغاتی سران ناتو به رهبری امریکا و رشد سیمارق‌وار افراطیون آشوب‌گر، متزلزل شدند. رژیم معمرفذافی در لیبی متلاشی گردید و سوریه به کانون جنگ و مبارزه بین نیروهای حزب بعث به رهبری بشاراسد و قوای مخالف (به خصوص افراطیون عرب) تبدیل شد.

طولانی شدن جنگ در سوریه سران ناتو به رهبری امریکا و متحدان آنان (ترکیه و عربستان سعودی) را نه تنها متعجب کرد، بلکه تضاد در بین قدرتهای بزرگ منطقوی و جهانی را شدت بخشید. استعمال سلاح کیمیاوی در جنگ سوریه هرچند بهانه ای برای یورش نظامی امریکا فراهم کرد؛ اما ترس از مصارف گزاف این تهاجم و پیامدهای آن از یک‌طرف و مخالفت روسیه و چین در شورای امنیت از طرف دیگر ماشین نظامی ناتو را به سینه انداخت و زمینه برای دیپلماسی مساعد گردید. این چرخش عمده همراه با چرخشهای دیگر سیاسی در کشورهای عمده شرق‌میانه و جنوب آسیا، جبراً در فضای تقابل شدید قدرتهای بزرگ جهانی و منطقوی بر سر منابع انرژی، حکایت از نوعی تعادل نسبی قوتین در آینده دارد. نتیجه این چرخشها شاید به سود حرکات میانه‌روانه و تعادل‌پسندانه و به ضرر جناح‌ها و گروه‌های بنی‌ادگرا و افراطی‌ون مذهبی باشد.

کمرنگ شدن سیاست ترکیه در منطقه: بعد از فروپاشی جهان دوقطبی و پیشروی نظامی قوای ناتو به رهبری امریکا در خاورمیانه و جنوب آسیا (بوئزه پس از سقوط رژیم فذافی در لیبی، سقوط حسنی مبارک در مصر و به دنبال آن حاکمیت سیاسی اخوالمسلمین، گسترش جنگ در سوریه و انزوای ایران) دولت اسلام‌گرای ترکیه به رهبری حزب عدالت و توسعه در سیاستهای منطقوی تبارز چشمگیری یافت و یکی از همکاران بسیار مهم و استراتژیک قوای ناتو محسوب می‌شد. سران دولت

به رهبری اردوغان طرح خزنده پیاده سازی اسلام در ترکیه و حمایت از حرکات اسلام سیاسی در منطقه (بیاد پان اسلامیس) را در سر می‌پروراندند. لیکن چرخشهای سریع اخیر در منطقه از جمله شکست اخوان المسلمین در مصر (با وجود پشتیبانی علنی دولت ترکیه)، حمایت عربستان سعودی و کشورهای عرب از نظامیان و دولت جدید مصر از یک جانب و عدم پشتیبانی فعال جهان غرب از اخوان المسلمین از جانب دیگر، انصراف از حمله نظامی به سوریه و موفقیت راه حل دیپلماسی برای بحران کیمیاوی در آن کشور، سیاستهای داخلی و خارجی دولت اسلامگرایی ترکیه را کاملاً متزلزل گردانید. به این صورت آینده پالیسی استراتژیک دولت کنونی ترکیه در گردباد تحولات جاری تیره و تار جلوه می‌کند.

عربستان سعودی: سقوط رژیم صدام حسین با یورش نظامی امریکا و بریتانیا، فروپاشی حکومت معمر قذافی در زیر فشارهای سران ناتو و عربستان سعودی، گسترش جنگ در سوریه و پشتیبانی از مخالفان بشار اسد توسط سران ناتو، ترکیه و کشورهای عربی (به خصوص عربستان سعودی) و سقوط رژیم حسنی مبارک در مصر همه و همه عربستان سعودی را در محور اصلی شرق میانه قرار داده و این کشور را بیش از پیش به نکته اتکای سران ناتو به رهبری امریکا تبدیل کرده است. به عبارت دیگر با تهاجم نظامی، تبلیغاتی و اطلاعاتی سران ناتو به احزاب بعثی سیکولار در خاورمیانه و جریانهای ملی و ناسیونالیستی غیردینی در کشورهای عربی، میدان برای افراطیون متنوع عرب و خشونت‌های مذهبی خالی شده است.

تجارب دهه اخیر خاصه گسترش جنگ، ترور و وحشت افراطیون در عراق، افغانستان و پاکستان، وقایع خونین مصر و جنگ خانمانسوز در سوریه به خوبی نشان دادند که این خلای سیاسی، فکری و مدنی را خشونت افراطیون و تحجراتستبداد مذهبی آل سعود پر کرده نمی‌تواند. حتی اسلام سیاسی این توانایی را ندارد که مثال روشن آن را در مصر با سقوط اخوان المسلمین، در ترکیه با شکست سیاستهای حزب عدالت و توسعه اردوغان و در ایران با به بن بست رسیدن ولایت فقیه و استبداد مذهبی مشاهده کردیم. پاکستان را بنگرید که به غیر وحشت، ترور، جنگ، ناامنی و افراطگرایی چیز دیگری ندارد که به مردم خود و به مردم منطقه تقدیم کند. این است لب و لباب محصولات جنگ، نظامیگری، افراطیت و استبداد مذهبی پس از فروپاشی جهان دوقطبی.

اتکای کورکورانه به ثروتهای بادآورده نفتی سلطنت مطلقه و استبداد مذهبی عربستان سعودی در عصر علم، تکنولوژی و ارتباطات به معنی سقوط در گودال تیره و تار تاریخ بشریت است؛ زیرا در عربستان

احزاب سیاسی، پارلمان، انتخابات، آزادی سیاسی، اجتماعی و مدنی اصلاً وجود ندارد. زنان از هیچ نوع حقوق مدنی و آزادی انسانی برخوردار نیستند؛ حتی اجازهٔ مورتروانی موثر شخصی خود را ندارند. پادشاه مسئول حفاظت از «حرمین شرفین» است و خود را خلیفهٔ خدا بر زمین می‌داند. مردم جهان خود داوری نمایند که پشتیبانی از چنین الگویی به مفهوم افتادن در پرتگاه قیرگون قرون وسطی نمی‌باشد؛ آیا چنین مدلی می‌تواند در برابر سیل عظیم افکار دیموکراتیک و آزاد اکثریت قاطع بشریت که تا اندزه بی در چرخشهای تازه خود را نشان داده است مقاومت کند. این است آزادی و دیموکراسی در شرق میانه؟ قضاوت را به فردا می‌گذاریم.

ایران بعد از انتخابات: ایران حریف تاریخی ترکیه و عربستان سعودی بعد از انتخابات اخیر نفسی به راحت می‌کشد و در صحنهٔ دیپلوماسی داخلی و منطقوی فعال شده است. سران دولت جدید ایران حل قضیهٔ اتمی خود را از راه دیپلوماسی سازنده در دستور کار فوری قرار داده‌اند. از نگاه منطقوی در حل بحران سوریه نقش مبارزی دارند. در سطح بین‌المللی در پی بازسازی فصل تازه‌ی با (دوست و همکار تاریخی و استراتژیک ایران...؟ آمریکا) می‌باشند تا تحریم‌های اقتصادی نفس‌گیر برداشته شود و روابط بین‌المللی کشور ایران دوباره به حالت نورمال درآید. سران ایران مثل این که حس کرده‌اند که در فضای تعادل و همکاری قطبین بزرگ در آینده (چه به صورت اجباری و چه به طور خوش به رضا) دیگر جای مناسبی برای تندروی و افراطگرایی‌های مذهبی نوع جهان دوقطبی و دنیای تک قطبی میسر شده نمی‌تواند.

جامعهٔ ایران از نگاه پتانسیل‌های درونی برای تغییر و تحولات بنیادین جدید آماده است. از دید جامعه شناسختی و از نظر پژوهشهای نوین، «مذهب و ناسیونالیسم» به مثابهٔ دو شاهستون رژیم‌های ایران بعد از صفویه (خاصه سلطنت ولایت فقیه) دیگر به تاریخ پیوسته‌اند؛ مردم ایران نیاز به هوای تازه و نقد تاریخ دارند؛ البته نه از نوع امتحان شده و شکست خوردهٔ آن. به هر حال تمایل دولت جدید ایران به تعادل و میانه روی به استقبال داخلی و خارجی روبرو خواهد شد و این به سود ایران و کشورهای منطقه می‌باشد.

چین: کشور بزرگ چین چنانچه ده‌های خفته نه تنها بر محور اقتصادی، سیاسی و نظامی آسیای شرقی و جنوب شرق آسیا قرار گرفته است، بلکه به عنوان اقتصاد دوم جهان نفوذ گسترده‌ی در افریقا، آسیای مرکزی، آمریکا، اروپا و در یک کلام منطقه و جهان می‌داشته باشد. کشورهای شرق دور و جنوب شرق آسیا تا حدودی از گزند آشوبها و بهم‌ریزی‌های کشورهای شرق میانه، جنوب آسیا و

آسیای میانه فارغ بوده اند. ثبات سیاسی و اقتصادی چین در شرق دور و ثبات لازم اندونیزی، مالیزی، ویتنام و غیره در آسیای جنوب شرقی فرصتی برای افراطگرایی، مافیسم و دهشت افکنی نمی‌دهد. اندونیزی با نفوس ۲۳۸ میلیون نفری از بزرگ‌ترین کشورهای دیموکراتیک اسلامی در جهان محسوب می‌شود و الگوی دیموکراسی و میانه روی در بین کشورهای اسلامی می‌باشد. در اوج افراطگرایی و دهشت افکنی در خاورمیانه و جنوب آسیا مردم مسلمان اندونیزی دیموکراسی و ضدیت با افراطگرایی را به طور آزادانه انتخاب کردند. مردم مالیزی نیز به عنوان شهروندان کشوری مدرن و میانه رو اسلامی و دارای اقتصاد و جامعه در حال پیشرفت از افراطگرایی و تندروی بیزار اند.

در زمانی که سران دول عضو پیمان ناتو درگیر جنگ و بحرانهای شرق میانه و روسها گرفتار بازسازی نظام فروپاشیده سابق خود بودند، چین و کشورهای شرق دور و جنوب شرق آسیا اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود را سروسامان می‌دادند. کشورهای متذکره از چرخشهای تازه منطقوی و جهانی استقبال می‌کنند و تعادل نسبی و همکاری دیپلماتی قدرتهای بزرگ برای حل بحرانهای خاورمیانه و مهار افراطگرایی و تروریسم را به فال نیک می‌گیرند؛ زیرا در این بستر تاحدودی زمینه برای امنیت و ثبات منطقوی و جهانی، رشد و گسترش دیموکراسی و فعالیت‌های تجارتي و اقتصادی مساعد می‌شود.

هندوستان: سرزمین تاریخی و صاحب تمدن هند به عنوان کشور بزرگ محوری در جنوب آسیا دارای نظام دیموکراسی شرقی، ثبات سیاسی و اقتصادی و توان لازم نظامی می‌باشد. این کشور در هم‌آهنگی و همسویی با روسیه و چین در سازمان همکاریهای شانگهای و با سران پیمان ناتو و امریکا در سطح منطقوی و بین‌المللی خواهان ثبات، امنیت و صلح منطقوی و جهانی است. مردم هند همواره قربانی تروریسم و افراطگرایی بوده اند؛ به این دلیل در پی ریشه کن‌سازی این غده‌های سرطانی می‌باشند. چرخشهای تازه منطقوی و بین‌المللی اخیر منافع همه جانبه هندوستان را در بر دارد. بی‌شک که سران هندوستان از تعادل و میانه روی در منطقه برای محو افراطگرایی و تندروی در کشورهای منطقه، نه تنها استقبال می‌نمایند، بلکه به این جریان کمک همه جانبه می‌کنند.

روسیه بر محور آسیای شمالی و آسیای مرکزی: روسها با تاریخ و تمدن روشن نه تنها در آسیای شمالی و قسمتی از اروپا نقش مهمی دارند، بلکه در آسیای مرکزی نیز لنگر انداخته اند. در زمانی که قوای ناتو سرگرم جنگ و درگیری در خاورمیانه و جنوب آسیا بودند، روسها به بازسازی و نوسازی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود اشتغال داشتند. امنیت و ثبات را در جامعه تحکیم

می‌بخشیدند. صنایع نظامی، فضایی و مخابراتی خود را نوسازی می‌کردند. در مبارزه با مافیزم و افراطگرایی سرگرم بودند و به امنیت و ثبات جمهوری‌های مستقل آسیای مرکزی مبادرت می‌ورزیدند. روسها در سالیان اخیر دوباره وارد رقابت تجارت اسلحه و صنایع فضایی و مخابراتی شده و در میدان دیپلوماسی در منطقه و جهان فعال شده اند که مثال بارز آن طرح حل بحران کیمیاوی سوریه از راه دیپلوماسی می‌باشد. روسها به دلیل نگرانی از توسعه افراطگرایی، بنیادگرایی اسلامی و تروریسم در آسیای میانه و روسیه به حل قضایای بحران سوریه، ایران، افغانستان و پاکستان نیاز اساسی می‌داشته باشند. دولت روسیه یکی از اعضای اصلی سازمان همکاری‌های شانگهای در هم‌آهنگی با چین و هندوستان می‌باشد.

کشورهای آسیای مرکزی: کشورهای آسیای میانه در زیر چتر حمایت‌های اقتصادی، سیاسی و روانی سازمان همکاری‌های شانگهای به صلح، ثبات و رشد اقتصادی در حال و آینده می‌نگرند و در فضای حمایتی قدرتهای بزرگ منطقوی و جهانی (روسیه، چین و هندوستان) ترسی از افراطگرایی و تروریسم صادره از پاکستان به دل راه نمی‌دهند. طرح‌های روی دست توسعه اقتصادی، تجارتي، اعمار خطوط ترانزیتی و مبادلاتی در حوزه‌های بس گسترده و مهم منطقوی و جهانی بین چین، کشورهای جنوب آسیا و آسیای مرکزی، روسیه و اروپا این قلمرو تاریخی بزرگ را به یکی از بخشهای بسیار فعال و قوی اقتصاد و مدنیت منطقوی و جهانی تبدیل خواهد کرد. بگذار پاکستان به تروریست پروری، افراطگرایی، همسایه‌آزاری و پخش وحشت و ناامنی در منطقه و جهان مشغول باشد و ملل و کشورهای دیگر راه سعادت، پیشرفت، امنیت و ثبات را به پیمایند. مردم افغانستان با جبین گشاده و دلی مالا مال از عشق و امید به کاروان کشورهای ضد افراطگرایی، ضد دهشت افکنی و ضد تروریسم برای صلح و صفای جامعه بشری می‌پیوندند.

سران ناتو به رهبری امریکا: بار گران مصارف تکتازی‌های نظامی و تهاجمی سران ناتو به رهبری امریکا در منطقه، خاصه حمله نظامی به عراق، جنگ و درگیری در افغانستان، لیبی، سوریه، پاکستان و حضور همه جانبه در خاورمیانه و جنوب آسیا نه تنها کمر اقتصاد امریکا را شکست، بلکه شکاف و تزلزل در بین سران ناتو را علنی ساخت. به طور مثال پارلمان بریتانیا دولت این کشور را از اشتراک در حمله نظامی به سوریه باز داشت. انصراف امریکا از حمله نظامی به سوریه و پذیرش راه حل دیپلماسی بحران کیمیاوی در این کشور (که از جانب رقیب اصلی اش یعنی سران روسیه پیشنهاد شده است)، مبین ضعف امریکا و تزلزل سران ناتو می‌باشد. با نگاه به مصارف سالانه نظامی امریکا در سال ۲۰۱۰

میلادی (۴۵۰ میلیارد پوند) و مصارف سالانه نظامی چین (۴۶ میلیارد پوند) تفاوت میان اولین و دومین قدرت اقتصادی و نظامی جهان روشن می‌شود. با یک محاسبه سرانگشتی می‌توان گفت که مصارف نظامی سالانه آمریکا نزدیک به ده برابر چین است؛ در حالی که مردم آمریکا سالیانی است که رکود شدید اقتصادی را تحمل می‌کنند و کشور چین بلندترین رشد اقتصادی را در سطح جهان داشته است. با این بررسی، علل کند شدن و توقف ماشین نظامی آمریکا روشن می‌شود.

در افغانستان دنباله روی سران ناتو به رهبری آمریکا از استراتژی کهنه و متروک پاکستان (مبنی بر حمایت و حفظ طالبان و افراطگرایی در منطقه) فاجعه به بار آورده است. در مصر حمایت آمریکا از اخوان المسلمین نتیجه منفی داد. همسویی آمریکا با استراتژی آرمانگرایانه دولت اردوغان در ترکیه که مشوق حمله نظامی به سوریه و پشتیبانی از اخوان المسلمین در مصر و تقویت اسلام سیاسی در منطقه بود، فروپاشید. اتکا به سلطنت مطلقه، مذهبی و استبدادی عربستان سعودی، کشاندن مردم خاورمیانه قرن‌ها به عقب است. از «بهار عربی روایی» در شرق میانه نه جمهوری خواهان دوآتشه گلی چیدند و نه دیموکراتها در سایه سار آن دمی استراحت کردند. چه دیر سران ناتو به رهبری آمریکا در زیر حجم بزرگ و سنگین دینامیزم افکار عمومی مردم جهان و منطقه تن به نوعی تعادل نسبی قطبین در راستای تقلیل تحرکات نظامی و افزایش امواج دیپلوماسی دادند.

پاکستان: پاکستان محصول جهان دوقطبی و جنگ سرد می‌باشد. یورش نظامی ارتش شوروی به افغانستان به نظامیان و استخبارات پاکستان قدرت افزون بخشید و کمک‌های سرشار اروپا، آمریکا و کشورهای عربی (به خصوص عربستان سعودی) را به این کشور سرازیر کرد. هسته‌های افراطگرایی، تندروی و تروریسم در پاکستان به رهبری مستقیم آی اس آی و اردو شکل گرفت و این کشور به پایگاه اصلی پرورش و آموزش افراطیون و تندروان مذهبی از سراسر ممالک عربی و غیرعربی تبدیل شد. استراتژی ساخت، تربیه، رهبری و پخش افراطیت و تروریسم در آسیای مرکزی، شرق میانه، جنوب آسیا و دیگر نقاط منطقه و جهان توسط سران آی اس آی، اردو و دول پاکستانی به پشتیبانی مالی آمریکا، بریتانیا، اروپا و سران کشورهای عربی (به ویژه عربستان سعودی) شکل و شیرازه یافت و به گاو پنج من شیر پاکستان تبدیل گردید.

احزاب و گروه‌های افراطی به سرعت رشد و گسترش پیدا کردند. تعداد مدارس دینی در پاکستان از چند صد مدرسه به چند هزار رسید و حالا بیش از ۱۲ هزار مدرسه و بیشتر از یک و نیم میلیون طلبه در این مدارس به کسب آموزشهای اسلام سیاسی تندرو و ستیزه‌جو و افراطگرایی مشغول اند. مصارف

گزارف اردوی شش صد هزار نفری و استخبارات پاکستان از بودجه امریکا، اروپا و کشورهای عربی (خاصه عربستان سعودی) پرداخت می‌شد و سالانه میلیاردها دالر کمک‌های نظامی، اقتصادی و غیره به این مملکت سرازیر می‌گردید.

بعد از خروج نیروهای روسی از افغانستان و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی موقف پاکستان همچنان حفظ شد؛ زیرا سران ناتو به رهبری امریکا و بریتانیا با تهاجم نظامی به عراق و حضور نظامی و استخباراتی در شرق میانه و آسیای جنوبی به کشور پاکستان و استراتژی متذکره احتیاج داشتند. با زوال جنگ سرد، رکود اقتصادی امریکا و اروپا و کاهش مصارف نظامی ناتو ضرورت وجودی استراتژی کهنه پاکستان ختم گردید؛ اما سران پاکستان با استفاده از پس لرزه‌های جنگ سرد در خاورمیانه و شدت یابی رقابتهای قطبین از یک جانب و ناتوانی حکام پاکستانی در تدوین الترناتیف جایگزین از جانب دیگر به همان استراتژی کهنه، مفلوک و شکست خورده چسبیدند و تا هنوز از طالبان، افراطیون مذهبی و تروریستان در افغانستان و منطقه پشتبانی همه جانبه می‌کنند.

حمایت علنی سران پاکستان از طالبان و افراطیون عرب و غیرعرب و گسیل آنان به افغانستان برای تداوم جنگ، بحران‌سازی، رعب و وحشت و ایجاد ناامنی و بی‌ثباتی در این کشور بلاکشیده، نفرت و انزجار مردم منطقه و جهان را برضد آنها برانگیزیده است. ضرورت وجودی استراتژی افلیج پاکستانی سالهاست که ختم شده است؛ اما سران عاقبت نیندیش پاکستان به طور ظالمانه و بی‌رحمانه از آن سوء استفاده می‌کنند و سران ناتو را چون روبای مکار بازی می‌دهند. چرخشهای تازه منطقی و جهانی از یک سو و بحران عمیق اقتصادی و انرژی داخلی، کاهش و قطع کمک‌های خارجی، ستیز و تقابل ویرانگر گروه‌های افراطی، قومی و سمتی، بحران بی‌هویتی فرهنگی و اجتماعی، مصارف سنگین اردوی ۶۰۰ هزار نفری و شبکه وسیع استخباراتی، فشارهای رقابت با هندوستان و انزوای بی‌سابقه پاکستان در منطقه و جهان از سوی دیگر نه تنها استراتژی منفور این کشور را برای ابد به زباله دان تاریخ می‌افکند، بلکه تجزیه و انفجار پاکستان را به دنبال خواهد داشت و این، موضوع حفظ و کنترل سلاح‌های اتمی پاکستان را در سطح بین‌المللی به میان می‌آورد.

امریکا و سران ناتو در فضای تازه فردا که ضرورت دیپلوماسی، تفاهم، گفت‌وگو و میانه‌روی را در زیر چتر تعادل نسبی قطبین متباز می‌سازد، نمی‌توانند از این بیشتر به سران پاکستان فرصت جنگ افزوی، بحران‌سازی، افراطگری و تروریست‌پروری بدهند. بدون دفن ابدی جنازه متعفن استراتژی کلاسیک

و بدنام پاکستان و اتخاذ پالیسی همکاری و سازندگی نوین، منطقه ما هرگز روی صلح، امنیت و ثبات را نخواهد دید.

افغانستان در تندباد چرخشهای تازه اخیر: کشور ما در چرخاب ویرانگر جنگ‌های متوالی و بحران‌های پیاپی تا به این جا رسیده و در بستر تندبادهای اخیر افتاده است. چرخش‌های منطقی و بین‌المللی اخیر خواهی نخواهی بر اوضاع امروز و فردای افغانستان تأثیر می‌نهد و صف آرای‌های سیاسی و مواضع نیروهای درگیر را تغییر می‌دهد. مردم جنگزده و بلاکشیده ما چند دهه است که قربانی کشاکشهای خونین و رقابتهای کشنده سران جهان دوقطبی و سپس قربانی افراطگرایی، تروریسم، مافیسم و بحران امنیتی شده‌اند. افغانستان در واقع به لابر اتوار عملیات نظامی، استخباراتی و اطلاعاتی سران ناتو، کشت و تجارت مواد مخدر و زباله دان افراطگرایی، ترور، وحشت و خشونت‌های وارده از پاکستان تبدیل گردیده است. همچنان نظامیان پاکستان خواب «عمق استراتژیک» و ملاحای پاکستان به هدایت آی اس آی، سران اردو و دولت آرزوی بازگشت طالبان به قدرت را در سر می‌پرورانند.

افغانستان چونان گوسفند لاغر و مظلوم قربانی در زیر تیغ کند و زنگزده استراتژی سنتی جنگ افروز و بحران‌ساز پاکستانی، استراتژی مبهم سران ناتو به رهبری امریکا، رقابتهای قطبین، فساد سرسام‌آور دولتی و غیردولتی، ضعف و بی‌برنامگی دولت کرزی و عدم رشد لازم شعور جمعی سیاسی دست و پا می‌زند. قضایای حاد منطقی مانند جنگ سوریه و موضوع اتمی ایران مسئله افغانستان را تا حدودی تحت الشعاع گرفته است؛ لیکن چرخشهای تازه منطقی و جهانی در ارتباط با حل دیپلماتیک قضایا و ضدیت عمومی با افراطگرایی و به حاشیه رانده شدن اسلام سیاسی در منطقه پیامدهای جدیدی را به همراه دارد که افغانستان هم از آن برکنار بوده نمی‌تواند. به تلاطم افتادن ملاحای پاکستانی و آزادی ملابردار شاید ناشی از ترس سران پاکستان از چرخشهای تازه باشد.

در افغانستان هرچند تهنوز شعور سیاسی جمعی به پختگی لازم نرسیده است؛ اما ظهور سطحی احزاب، سازمانها، ائتلافها، اتحادهای موقت، کانونهای مدنی، اتحادیه‌های صنفی، همکاری و در کنارهم نشستن دشمنان خونین دیروز، استفاده ابتدایی از منطق گفتمان بجای تفنگ، انتخابات و پیاپی صندوق‌های رای رفتن مردم، بهر حال به معنی عبور از دوران جنگ و درگیریهای خونین، به مرحله تهنوز پخته ناشده گفتگو و همکاریهای سیاسی محسوب می‌شود. در حال حاضر تشکل‌های سیاسی و ائتلاف‌های به میان آمده بیشتر شکل و محتوای قومی دارند؛ زیرا تاکنون حقوق شهروندی بر مبنای

رشد و توسعه جامعه مدنی و نظام سیاسی دیموکراتیک در افغانستان شکل و شیرازه نگرفته و دولت‌ها ترکیب قومی می‌داشته باشند. تازمانی که سیستم سیاسی اجتماعی دیموکراتیک نوع افغانستان بر مبنای قوانین مدنی و حقوق شهروندی (که برای تمام اقوام و باشندگان افغانستان حقوق برابر بدهد)، شکل و شیرازه نگیرد، تمرکز انرژی‌های پراکنده موجود در کشور در جهت احیا و بازسازی، امنیت و ثبات درازمدت و رشد و انکشاف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سمت و سو داده نخواهد شد.

وظیفه ملی و میهنی عمده در افغانستان کنونی مبارزه قاطع با جنگ افروزی و وحشت پراکنی افراطیون (که از پشتیبانی مستقیم سران پاکستان برخوردار اند) برای استقرار امنیت و ثبات در وطن می‌باشد. تجارب دهه اخیر به روشنی به اثبات رسانیده است که دولت فاسد، کم‌ظرفیت، بی‌کفایت و متزلزل کنونی هرگز نمی‌تواند این کار بزرگ تاریخی را انجام دهد. در افغانستان کشاکش آشکار در بین نیروهای حامی افراطگرایی و تندروی و طرفداران تعادل و میانه روی از یک سو و سینه چاکان حاکمیت استبدادی قومی و مشتاقان پلورالیسم قومی از سوی دیگر جریان دارد. به اساس تجارب تاریخی و مواضع جاری می‌توان گفت که حامیان استبداد قومی به سوی افراطگرایان و تندروان کشیده شده و طرفداران پلورالیسم قومی جانب تعادل و میانه روی را خواهند گرفت.

سران ناتو به رهبری امریکا طی دهه‌های اخیر با دنباله روی کورکورانه از استراتژی سنتی و ویرانگر پاکستان، از سیاستهای بی نتیجه حامیان استبداد قومی (که به نحوی از انحا در همکاری و همسویی با افراطیون بوده است)، حمایت کرده اند؛ لیکن در سالیان اخیر عملاً به اثبات رسید که این سیاست استراتژیک از ریشه اشتباه بوده و با در نظر داشت واقعیت‌های داخلی افغانستان و ساختارهای منطقه‌یی هرگز به موفقیت نمی‌رسد. خوشبختانه که اوضاع منطقی و جهانی در حال حاضر و چرخشهای عمده تازه به نفع میانه روی و تعادل پسندی و بر ضد افراطگرایی و امنیت ستیزی در منطقه می‌باشد.

چه شایسته است که با گفتمان سازنده سیاسی انرژی‌های پراکنده هردو جانب متذکره در افغانستان در یک ترکیب سیاسی دیموکراتیک که منافع تمام شهروندان افغانستان را دربر داشته باشد، علیه افراطگرایی داخلی و بر ضد سیاست استراتژیک فرتوت و مخرب پاکستانی سمت و سو داده شود و نتیجه عملی و فکری آن در انتخابات پیش رو احساس و در دولت منتخب چراغ رهنما گردد.

افغانستان قربانی تقابل قطبهای منطقی و بین‌المللی

افغانستان قربانی تقابل قطب‌های منطقوی و جهانی

تاریخ معاصر ما بخوبی نشان می‌دهد که افغانستان در قرون اخیر (خاصه سده جاری) همواره از رقابت‌ها و کشاکش‌های قدرت‌های استعماری و وابستگان آنان رنج و عذاب کشیده است. این نفوذ ویرانگرانه و آزاردهنده بیرونی به سبب خانه جنگی‌ها، اغتشاشات داخلی، رقابت‌های خونین قومی و ضعف و بی‌کفایتی حاکمان وقت همیشه مضاعف و چند برابر شده است. پس از سقوط امپراتوری تیموریان به مثابه نماد تمدنی آخرین ساختار مشترک سیاسی و فرهنگی خراسانیان ادوار تقسیم، تجزیه، اغتشاشات و جنگ‌های ویرانگر شروع گردید و قلمرو خراسان بزرگ به میدان نبردهای قدرت در بین اقوام و قبایل بر سر اقتدار تبدیل شد. بعد از سده‌ها جنگ و بحران‌های فراگیر باز بالای استعمار غرب (یعنی بریتانیا، فرانسه و روسیه تزاری) به منطقه آمد و به جنگ‌های خونین و هستی سوز داخلی و رقابت‌های قدرت در بین اقوام و قبایل رنگ و روی تازه و پلان شده داد. به طور مثال می‌توان به دوره نفوذ بریتانیا و روسیه در گذشته، رقابت‌های سران پیمان ورشو و ناتو در دوره جنگ سرد و یورش قوای ناتو در دهه اخیر اشاره کرد.

اگر از جنگ‌های ویرانگر و متعصبانه دول صفوی ایران جدید و دولت شیبانی مارواءالنهر در قلمرو خراسان فروپاشیده بگذریم و حکومت‌های محلی ابدالیان و هوتکیان را حباب‌های بی‌سرانجامی به انگاریم و بر نیت نادر افشار به عنوان سردار بزرگ نظامی (که آرزوی وحدت خراسان بزرگ را در دل داشت)، سری بجنبانیم؛ به دوره پس از تشکیل دولت ابدالی در افغانستان و دولت قاجاری در ایران می‌رسیم. بعد از مرگ تیمورشاه فرزند احمدشاه درانی باز دوره‌های طولانی جنگ‌های قدرت در بین نواسگان احمدشاه ابدالی و سپس پسران سردارپاینده محمد خان بارکزائی گسترش پیدا کرد و مردم این سرزمین بلاخیز هرگز روی آرامش و امنیت را ندیدند. رقابت‌های بریتانیا و روسیه در دفاع از سران قبایل و حاکمان محلی درانی (سدوزایی) و بارکزائی و سران دولت قاجاریه ایران همواره آتش افروز معرکه‌ها بوده است. در این گیرودار بریتانیا بیشتر از حکام محلی افغانستان و روس‌ها از سران دولت قاجاریه ایران حمایت می‌کردند.

تجاوزهای سران دولت بریتانیا به کشور ما بر عکس هندوستان و بعضی کشورهای آسیایی و افریقایی منجر به ورود صنایع و تکنولوژی، اعمار زیربنای اقتصاد وابسته، آمدن پدیده های عصری و ظهور طبقه متوسط و تکنوکرات نگردید؛ بلکه جنگ های داخلی، قبیله ای، قومی، رقابت های خونین و ویرانگر و نفاق را در کشور ما دامن زد. جنگ های اول، دوم و سوم مردم افغانستان با انگلیس نتیجه یی جز استقرار مهره های جدید استعمار مانند: شاه شجاع، امیر دوست محمد خان، امیر عبدالرحمن خان و نادر خان نداشت. به این حساب افغانستان همیشه قربانی استعمار و تجاوزهای خارجی بوده است.

استبداد امیر عبدالرحمن خان به ابتکار و نقشه سران انگلستان در افغانستان استقرار یافت و نطفه های آزادی فطری انسانی را در نهاد مردم کشور به کلی سوزانید. دولت نوپای امان الله خان به تحریک استخبارات انگلستان و ضعف جریان سیاسی، ملی و روشنفکری آن وقت فروپاشید. نادر خان به یاری بریتانیا به افغانستان آمد و بر گرده مردم سوار شد؛ شمع کم فروغ تحولات دوره امانی را به کلی خاموش کرد و امواج پراکنده روشنفکری را در وطن متوقف ساخت. پس از مرگ نادر خان نه تنها تحول مثبت و پیشرفت ملموسی در وطن نیامد، بلکه افغانستان برای دوره طولانی در فراموشخانه تاریخ دفن گردید و به عنوان منطقه حایل و بی طرف در بین دو قطب مسلط جهانی و منطوقی (روسیه شوروی و سران ناتو) به چنگ سکون، سکوت و عقب ماندگی گرفتار شد.

نفوذ روسیه شوروی در افغانستان، بی میلی سران ناتو به رهبری ایالات متحده آمریکا، ضعف جریان های سیاسی و مستقل در کشور، بازی های سیاسی ناشیانه و خام داوود خان -زمینه را برای کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ خورشیدی آماده کرد. این رویداد، افغانستان را از آن حالت بی طرفی و انزوا بیرون کشید و دور جدیدی از رقابت های قطبین در افغانستان شروع گردید. پس از هجوم نظامی قوای روسیه شوروی به افغانستان و پیش خزی آرام به سوی آبهای گرم هندوستان سران ناتو و سران دول عربی از خواب بیدار شدند. افغانستان به میدان جنگ و رقابت های خونین و ویرانگر سران پیمان ورشو و سران پیمان ناتو گرفتار شد.

در این بستر آتشین و فضای بحرانی جنگ زمینه برای رشد و گسترش افراطیون عرب، پاکستانی، ایرانی و غیره فراهم گردید. پاکستان به مرکز اصلی تریبه و پرورش نیروهای افراطی به اصطلاح «ضد کمونیسم» تبدیل گشت. بر تعداد مدارس مذهبی پاکستان روز به روز افزوده گردید. احزاب و گروه های افراطی سیمارغ وار در هر گوشه و کنار جنوب آسیا و شرق میانه رشد و گسترش یافتند. افغانستان بهترین عرصه گاه برای عملیات نظامی، تمرین و آمادگی این گروه ها و دسته های متنوع

گردید. احزاب، گروه‌ها و نیروهای سیاسی ضد دولت کابل به پاکستان سرازیر شدند و به نحوی از انحا زیر پوشش حمایتی نظامیان، سازمان آی اس آی و دولت پاکستان رفتند. کمک‌های مالی و تسلیحاتی سران ناتو به رهبری ایالات متحده و بریتانیا و کشورهای عربی (خاصه عربستان سعودی) به پاکستان (برای تجهیز مجاهدین افغانستان) سرازیر شد.

در ایران رژیم شاه در اثر قیام‌های عمومی مردم، سقوط کرد و سپس دوره کشتارهای دسته جمعی و سرکوب جریان‌های روشنفکری و نیروهای سیاسی چپ، دیموکرات، ملی و آزاد اندیش، فرا رسید. ایران با یک ساختار اسلامی ضد دیموکراتیک و ضد افکار چپ مستقل و نوع روسی و ضد ملی‌گرایی عملاً به مرکز تربیه و پرورش نیروهای جهادی ضد روسیه شوروی برای جنگ در افغانستان تبدیل گشت و سران جمهوری اسلامی برای گسترش افکار تندروانه مذهبی در شرق میانه و جنوب آسیا آماده شدند. این درست هم آهنگ بود با استراتژی عمومی سران ناتو در شرق میانه و جنوب آسیا جهت مقابله با پیش روی شوری به سوی آب‌های گرم هندوستان و جلوگیری از نفوذ ایده‌ئولوژیکی آن در منطقه به صورت کل؛ زیرا جریان‌های ملی و دیموکرات نوع غربی و رژیم‌های از آن دست ثبات سیاسی و ایده‌ئولوژیک لازم را نداشتند.

در فضای رقابتی جهان دو قطبی در بستر جنگ سرد، افغانستان در حقیقت به مرکز جنگ و رقابت‌های آتشین دو قطب مسلط تبدیل گردید. نفوس این کشور اعم از سیاسیون، تحصیلکردگان، تاجران، مالکان ارضی، کاسبان بازار، روشنفکران و مردم عادی در دو صف متضاد و متخاصم، تقسیم شدند و در درون میکانیزم جنگی مخرب جابجا گردیدند؛ میکانیزمی که توسط روسیه شوروی و سران ناتو به رهبری امریکا و کشورهای عربی (خاصه عربستان سعودی) تعذیه و سرپا نگداشته می‌شد. چه نیروهای انسانی صادق، ساده و میهن دوستی، در این آتش پاک سوختند و جان‌های خود را فدا کردند. البته در هر دو طرف جنگ؛ هر یک بنامی و عنوانی. تعداد تلفات انسانی و ویرانی‌ها به راستی گیج‌کننده بود. هنوز هستند کسانی که از تاریخ درس نگرفته و در دام‌های پهن شده گرفتار اند؛ اختلافات و خصومت‌ها را در بین مردم و در جامعه جنگ زده و بلا کشیده ما گسترش می‌دهند و بسی کورکورانه و طفلانه آب به آسیاب جهان تازان و یورشگران می‌ریزند؛ ذهن جوانان و نوجوانان وطن را مغشوش می‌سازند.

نتیجه آن همه تلفات و ویرانی‌ها به کشاکش بر سر قدرت سیاسی و جنگ داخلی در افغانستان انجامید؛ بعد از آن هم امارت طالبان به طرح مستقیم پاکستان و حمایت سران ناتو به رهبری ایالات

متحدۀ امریکا و بریتانیا در افغانستان جنگ زده و تخریب شده مستقر گردید. امارت طالبان در واقع پیش در آمدی بود برای توسعه نامنی، تشنج، جنگ و بحران در منطقه و گسترش آن به آسیای میانه و حوزه فروپاشیده شوروی سابق. طالبان در همبستگی با مافیای مواد مخدر منطوقی و جهانی (تحت رهبری مستقیم آی اس آی پاکستان) بهترین وسیله برای نفوذ حلقات مافیایی در آسیای میانه و شوروی سابق بودند. سران نظامی، استخباراتی و سیاسی پاکستان منافع خود را داشتند و از کمک‌های بادآورده سران ناتو و کشورهای عربی (خاصه عربستان سعودی) تا که توانستند، استفاده کردند.

پس از تهاجم نظامی سران ناتو به رهبری امریکا و بریتانیا به عراق و توسعه بعدی آن به افغانستان و شرق میانه عمق طرح‌های استراتژیک سران ناتو بسی روشن شد. افراطیون عرب، پاکستانی و تندروان نوبرآمد آسیای میانه، چی چینی و غیره (که در پاکستان تریبه و تجهیز شده بودند و از کمک‌های سران کشورهای عربی و غربی تغذیه می کردند)، در حقیقت بهانه‌ی بی برای حضور نیروهای نظامی ناتو در افغانستان شدند. در این دوره نیز مردم افغانستان با وجود حضور قوای منظم ناتو و کمک‌های افزون خارجی هرگز روی امنیت و آرامش را ندیدند. به بیان دیگر ناآرامی، جنگ و بحران با پلان استراتژیک مشترک سران پاکستان، سران ناتو و سران دول عربی در افغانستان تداوم یافت و طالبان به طور پلان شده توسط سران دولت کابل (خاصه تیم کورمغز و متعصب کرزی) با همکاری مستقیم رهبری قوای ناتو و سران پاکستان حفظ گردیدند؛ حتی در ولایات افغانستان به صورت دستوری پخش و جابجا شدند.

طالبان در واقع بهترین وسیله برای سرکوب افکار مستقل، ملی، مترقی، آزادیخواهانه و تحول پسند می‌باشند. موجودیت آنان چونان ترس را در دل مردم نگهمیدارد که حضور قوای خارجی به عنوان ضرورت حتمی جلوه می کند. کرزی و تیم وی در حقیقت به عنوان سرسپردگان اصلی امریکا و سران ناتو با تقویه و کمک‌های مستقیم به طالبان بزرگ ترین ضربه به منافع ملی، استقلال و آزادی افغانستان زدند. آرزوهای مردم را به امنیت، آرامش، ثبات، حکومت قانون، رشد و انکشاف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به یأس تبدیل کردند. در شرایط و موقعیت فعلی اوضاع طوری سمت و سود داده شده است که یا افراطگرایی و طالبان و یا حضور قوای امریکا و ناتو در افغانستان؛ اگر از بعضی دست آوردهای عمومی و شکننده دوره اخیر بگذریم، این است ژرفنای سیاست شکست خورده دولت کرزی و تیم انحصار طلب ارگ نشین او پس از ۱۲ سال در افغانستان.

انتقال موقت تشنج، جنگ و بحران از شرق میانه به حوزه امنیتی روسیه در اوکراین و تشدید آتشین تقابل قطبین در منطقه و جهان، اوضاع منطقه و افغانستان را پیچیده تر کرده است. سران پاکستان و سران عربستان سعودی در این مرحله باز ضرورت موجودیت افراتیون و نفوذ استخباراتی خود را بالای نیروهای تندرو مذهبی در منطقه (که شاید باز به کار سران ناتو در حوزه امنیتی روسیه بیایند) به رخ سران ناتو به رهبری امریکا می کشند و نقشه های بس شومی برای ناآرام سازی و ایجاد بحران در آسیای میانه، سین کیانگ چین، هندوستان و افغانستان فردا در سر دارند. درخشش ناریندا مودی از حزب بهارتیا جانتا پارتی در انتخابات اخیر هند بی ارتباط با اوضاع متشنج منطقوی و جهانی نیست. سران هندوستان از گسترش امواج افراطیت در منطقه و توسعه آن به هندوستان هراس دارند. سران ناتو به رهبری امریکا از این رویداد در هندوستان سخت تکان خورده اند.

سران ناتو به رهبری امریکا تاهنوز درک منظم، واقعینانه و عملی از نحوه کنترل و مهارسازی اوضاع جاری در منطقه ندارند. در سوریه عملاً موفقیتی نداشته اند. در مصر اخوان المسلمین را قربانی کردند. عراق را در بحران، جنگ و تشنج رها ساختند. در افغانستان هیچ نوع برنامه روشن و پلان منظمی ندارند. کرزی و سران دولت کابل بسی ناشیانه و کودکانه عمل می کنند؛ به نحوی از انحا دنباله رو سیاست استراتژییک سران پاکستان در حمایت از طالبان و افراتیون بوده و هستند.

کاندیدان ریاست جمهوری (از جمله دو کاندید اصلی) به نحوی از انحا از درون سه دهه جنگ خاصه ۱۲ سال اخیر بیرون آمده اند و خود از اعمارگران آن به حساب می آیند. از همین حالا معلوم است که قصد شان دفاع از گذشته و کشاندن آینده در قوالب گنگ، مبهم، شکست خورده و مردم ستیز پیشین خواهد بود. آنان از همان ابزارهای کهنه و فرتوتی که در دوره جنگ طولانی در درون میکانیزم جنگی وابسته و مخرب تحت رهبری و دینامیسم حرکی قطبین برای ما ساخته بودند، استفاده می کنند. این خواست سران ناتو، سران کشورهای عربی، سران کشورهای پاکستان و ایران می باشد. در سوی دیگر باز پای رقابت های قطب های جدیدی چون روسیه، چین و هندوستان به میدان می آید و سران ناتو نمی توانند آن را نادیده به انگارند.

به بیان روشن تر، دوره دیگری از جنگ سرد و رقابت های آتشین در منطقه و افغانستان آغاز خواهد شد. کاندیدهای منتظر قدرت، در حقیقت وسیله هایی برای این تقابلات آینده می باشند؛ چیزی که از همین حالا در سخنان اولیه کاندیدهای برتر به روشنی دیده می شود. اگر قدرت های منطقوی و جهانی به سوی نوعی تعادل ممکن در آینده پیش نروند و موضوع اکراین به شکل لازم حل و فصل نشود،

موج جدیدی از افراطیت و تندروی به حمایت مستقیم سران پاکستان، سران کشورهای عربی (خاصه عربستان سعودی) و سران ناتو در منطقه و افغانستان به راه خواهد افتاد. این جریان به طور آشکار و پلان شده برای تخریب آسیای میانه، روسیه، چین، هندوستان و در مجموع ناآرامسازی، تشنج و بهم پاشی کشورهای آسیایی پلان خواهد شد.

این بار قدرت‌های منطقوی در خواب خرگوش نیستند؛ سران روسیه، چین و هندوستان در اتحاد و ائتلاف با کشورهای متوسط و خرد آسیایی که طرفدار صلح، امنیت، آرامش و ثبات منطقوی هستند، جلو این حرکت افراطی، جنگ افروز، مخرب و خطرناک را خواهند گرفت. چونانکه از سالیان پیش گفته آمدم و باز تکرار می‌کنم، این نوع حرکات نظامی خشن، ویرانگر و بحرانساز در درازمدت به نفع هیچ کس نیست؛ اگر کشورهای آسیایی در بحران و آشوب بیفتند و زمینه برای افراطیون، تروریسم و بنیادگرایی خونریز، ویرانگر و کشنده آماده شود، دیگر کشورهای غربی هم از منابع انرژی شرق میانه، آسیای جنوبی و مرکزی محروم خواهند شد. بازارهای خرید و فروش بروی امتعه جهان غرب بسته می‌گردد. دیگر کشورهای عربی و عربستان سعودی هم روز خوش نخواهند دید. این را بدانید که اگر بازم آتش بیفروزید همه ما و شما در آن می‌سوزیم؛ چونانکه هنوز بحران مالی و اقتصادی امریکا و اروپا ختم نشده است.

حساب مردم ما بهر حال از نقشه‌ها و اهداف سران ناتو، امریکا، همسایگان و در کل رقابت‌های قطبین جدا است. مردم در انتخابات به راستی به طور بس گسترده و در کتله‌های ملیونی شرکت کردند؛ زیرا از ناامنی، جنگ، کشت و کشتار، ظلم و ستم و حشتناک طالبان، فساد سرسام آور اداری، دزدی و اختلاس سران دولت و در مجموع بحران و هرج و مرج مافیایی جاری به کلی خسته، مأیوس و به تنگ آمده‌اند. مردم با این حرکت وسیع خود در حقیقت مشت محکمی به دهان طالبان و افراطیون ضد انتخابات، سران فاسد دولت کززی، حامیان دوره‌های خونین، ویرانگر و میهن سوز گذشته زدند و عملاً جواب رد و دندان شکن به آنان دادند.

مردم بعد از انتخابات، خواهان ایجاد آن طور ساختار همه جانبه سیاسی اند که در آن همه شهروندان کشور با حقوق مساویانه و عادلانه شامل شده بتوانند. این ساختار پرکشایش و با ظرفیت کلان سیاسی در حقیقت نمودی از اتحاد ملی تمام اقوام کشور برای عبور از مرحله جنگ و بحران به سوی ساختن افغانستانی امن، مطمئن، باثبات، دیموکراتیک، مستقل و خود کفا در آینده باید باشد. در این مرحله باید از تمام ظرفیتهای ممکن بالفعل و بالقوه داخلی و خارجی به نحو مطلوبی استفاده گردد. لیکن نیات

و اهداف منتظران قدرت و حامیان خارجی شان با خواست قلبی مردم ما فرق می کند. آنان با جزرومد امواج تغییر و تبدلات منطوقی و جهانی حرکت می کنند؛ چشم شان به تقابلات آتشناک قدرتهای جهانی و منطوقی (به خصوص سران ناتو) دوخته شده است. این بار نقشه های پنهانی سران ناتو به رهبری ایالات متحده آمریکا و سیاستهای کجدارومریز و چند پهلوئی آنان (با افغانستان، پاکستان، افراطیون و طالبان) به کلی برای مردم جهان و افغانستان افشا شده است؛ مردم ما از حاکمان کشور و حامیان خارجی آنان شفافیت و موضع روشن و قاطع می خواهند.

اگر به راستی کاندیدهای برتر این آرمان و خواست قلبی توده های ملیونی را درک نکرده باشند؛ وای و صد وای بر آنان. اگر به تقاضا و آرمان مردم که همانا امنیت، آرامش، ثبات، ریشه کن سازی طالبان و افراطیون، حقوق شهروندی (حق برابر به تمام اقوام و ساکنان کشور)، تأمین آزادی و حقوق زنان و رفاه اقتصادی و اجتماعی در پرتو عدالت و دیموکراسی واقعی است، رسیدگی نکنند؛ باز همین مردم اند که علیه آنان به خیابان ها بیرون خواهند شد؛ این را بدانند که دیگر نمی توانند مردم را به مانند حامد کرزی ۱۲ سال دیگر فریب بدهند.

ما در مرحله حساسی از تاریخ کشور، منطقه و جهان به سر می بریم. در منطقه تقابل قطبین (که بحران اوکراین فعلاً در رأس آن است) بسیار تشدید و آتشین شده است. جهان در یک گرداب آشفستگی و بی ثباتی سیاسی، فکری و ساختاری می چرخد. دوره رئیس جمهوری کرزی ختم شده و اعلان نتایج انتخابات ریاست جمهوری جدید در افغانستان پیش روی ما است. مردم به راستی با حضور ملیونی به پای صندوق های رای نشان دادند که خواهان امنیت، ثبات، آزادی، دیموکراسی، تغییر و فضای جدید می باشند. باید با نقد و بررسی واقع بینانه گذشته و مطالعه و تحلیل های عمیق و استراتژیک جدید از اوضاع کشور، منطقه و جهان، دیدگاه کلی و پلان استراتژیک رهبری و هدایت افغانستان به سوی نجات از بحران، ناامنی، هرج و مرج، اتکا به خارج و بی ثباتی شکننده وضع شود. پژوهشگران، متفکران و روشنفکران بایست در این عرصه گاه پیش قدم باشند و به طور مستقل و واقع بینانه نتایج مطالعات و پژوهشهای خود را به جامعه و مردم ارائه کنند تا شعور جمعی ما در فضای گفتمان سازنده روز به روز رشد و تکامل یابد و ظرفیت و توانمندی رهبری جامعه جنگزده و بلاکشیده ما را در جهان چند قطبی آینده پیدا کند.

انگیزش به جای حل مشکل زنان در افغانستان

انگیزش به جای حل مشکل زنان در افغانستان

تجارب تاریخی و تحولات سده‌های اخیر اروپا نشان داده است که تاکنون بیلانس متعادل و موزونی که بتواند روابط گوه‌ری و معنوی زن و مرد را در راستای ثبات تکامل‌یابنده هسته‌های اساسی خانواده تنظیم کند به وجود نیامده است. این مشکل بنیادی در کشورهای عقب‌نگهداشته شده و در ممالک انکشاف نیافته از جمله افغانستان جلوه‌های خاص خود را دارد.

پس از توسعه نهضت آزادی زنان در جهان غرب در دهه ۱۹۶۰ م (که ریشه‌های آن طی سده‌های رشد و انکشاف کاپیتالیسم و دوره درازدامن روشنگری نمود کرده بود و بازار آزاد سخت به نیروی کار زنان نیاز داشت)، روابط سست شده زن و مرد وارد مرحله جدیدی شد.

تعادل نسبی هسته‌های خانواده که طی قرون متمادی شکل گرفته بود، دچار تزلزل گردید؛ تب ناسازگاری در بین زن و مرد دم به دم شدیدتر شد؛ عشق و علاقه ذاتی به خانواده، اولاد و دودمان روز به روز ضعیف‌تر گشت؛ عشق، اعتماد و صداقت خانوادگی وارد بازار سرمایه‌داری شده و در طلسم قوانین موضوعه سیستم افتاد؛ بر تعداد فقره‌های طلاق، بیوگان و زنان و مردان مجرد افزایش به عمل آمد. در کشورهای غربی حالا تعداد زنان و مردان مجرد و بی‌علاقه به تشکیل فامیل خیلی بیشتر از زنان و مردان خاندان و متأهل شده است.

در کشورهای که تاهنوز کشش و جاذبه‌های فرهنگ سنتی و عنعنوی قوی است، ضرورت مادی و معنوی حفظ هسته‌های خانوادگی بسی متبازر و لازمی می‌باشد. درجه درک و دانش، طرز تلقی و برداشت و شیوه احساس و نگاه زن و مرد به این روابط و ضرورت هسته‌های خانوادگی نسبت به جهان غرب به کلی فرق می‌کند. در غرب مفکوره گریز از زندگی مشترک خانوادگی و انگیزه شکست و فروپاشی هسته‌های فامیلی، تحت شرایط و موقعیت ویژه آن زمان پدید آمد و مورد استقبال سیستم سرمایه‌داری قرار گرفت.

در کشورهای ماقبل سرمایه‌داری و پیش از مدرنیته دیگر آن شرایط و موقعیت کاپیتالیسم وجود ندارد. ما تجارب مثبت و منفی سده اخیر و تجارب تاریخ طولانی بشریت را با خود داریم؛ نیازی نیست که با

انگیزشهای شتابزده و ناشیانه تیشه و تبر به جان هسته‌های اساسی خانواده که زیربنای جامعه ما را ساخته اند، فرود آوریم. حاصل این درهم شکنی نه مدرنیته و جامعه عصری، بلکه بحران و انارشیزم ویرانگر خواهد بود.

موضوع زنان در افغانستان مشخصات و ویژگی‌های خود را دارد. بسی دور از منطق روانشناختی و جامعه‌شناسانه است که این مشکلات را با تقلید میمون وار از انگیزشهای سطحی مدل غرب، بحرانی و پیچیده‌تر سازیم؛ از بحرانی استقبال کنیم که جامعه غرب را گرفتار و حیران کرده است.

عشق، صداقت و اعتماد در بین زن و مرد که در اشکال بس متنوع در پروسه پردازش تاریخ بشری بر مبنای ضرورت گوهری قوانین هستی و حیات در کانون گرم خانواده شکل و قوام یافته است، زیبا ارزشها و پر احساس و عاطفه جاذبه‌هایی است که می‌بایست آن را پاس داشت و از دل و جان حفظ کرد.

ماشین حریص و بی احساس کاپیتالیزم این ارزشهای پسندیده را خورده و در عوض روابط زن و مرد را بسی سست و متزلزل ساخته است و با شکست اجباری هسته‌های خانواده بر مشکلات جامعه سرمایه‌داری افزوده است. نهادهای جاگزین هرگز نتوانسته اند عشق، احساس، عواطف و روابط گرم خانوادگی و اجتماعی گم شده را به جامعه سرمایه‌داری برگردانند. سیستم مذکور روز به روز خالی‌تر، حریص‌تر، سنگدل‌تر و بی احساس‌تر می‌شود.

در کشورهای اسلامی از جمله افغانستان جامعه مردانه و زنانه در سطح عام اجتماعی (مانند: مجالس شادی و غم، گردهم‌آیی‌های عمومی و غیره) از هم جدا می‌باشند؛ اما در کانون خانواده روابط زن و مرد و روابط والدین و اولاد بسی قوی و پرجاذبه است. این روابط و شیرازه‌بندی را نه قوانین رسمی و فشارهای سیستم دولتی، بلکه کشش‌ها و جاذبه‌های عاطفی و احساسی، نیازهای اقتصادی و اجتماعی و عقاید و شیوه اندیشیدن مردم زنده و پاینده نگه می‌دارد.

شکل و محتوای روابط زن و مرد در افغانستان بر مبنای سنن و عنعنات و ساختارهای خرد و کلان عرفی و سنتی بس گوناگون، تنوع افزون می‌یابد. شناخت عمق و پهنای این روابط در حوزه‌های فرهنگی و تاریخی مختلف، در روستاهای گوناگون، در مناطق قبایلی و شهرهای خرد و بزرگ فرق می‌کند و ضرورت به راه‌حل‌های مناسب و عملی دارد.

ایجاد تعادل ممکن در بین زن و مرد در افغانستان با متزلزل‌سازی و سست کردن بنیان هسته‌های خانوادگی به دست نمی‌آید و گسست عجولانه روابط عاطفی و عاشقانه زن و مرد که با سنن و عنعنات

جامعه ما عجین شده است، بحران اجتماعی را با بحران سیاسی، امنیتی و اقتصادی موجود گره می‌زند و استقرار، ثبات و نورمال‌سازی را در این کشور بسی مشکل می‌سازد.

پرواضح است که در کشور ما مشکلات جامعه زنانه زیاد است. این مشکلات در مناطق قبایلی شرق و روستاهای جنوب به سبب عصبیت‌های قومی و عنعنات مسلط بیشتر می‌باشد. طالبان با عقاید مختلط مذهبی و قبایلی افراطی زندگی را برای زنان و دختران در این حوزه‌ها سخت کرده اند و در بسا مناطق جنوب و شرق دسترسی اناس به تعلیم و تربیه دشوار شده است.

در جامعه ما در مجموع مرد سالاری تاریخ طولانی دارد و این با عقاید مذهبی، سنن و عنعنات مختلط ساکنان کشور گره خورده است. در فرهنگ عرب خشونت علیه زنان ریشه در دوره پیش از اسلام دارد. شریعت و سنت در صدر اسلام و بعد از آن با فرهنگ عرب تلفیق یافته است و به نابرابری در بین زن و مرد جنبه حقوقی داده است.

در بستر طولانی تاریخ در خراسان از جمله افغانستان ذخایر فرهنگ و مدنیت متنوع باستان با عناصر فرهنگ عرب، ارزشهای اسلامی، سنن و عنعنات ترک‌ها و در سده‌های اخیر با عصبیت‌ها و عنعنات قبایل پشتون اختلاط پیدا کرده است. شناخت این ترکیب متنوع در حوزه‌های مختلف افغانستان اهمیت زیادی دارد.

حل یک‌شبه مشکل زنان با نسخه‌های از قبل پیچیده شده خارجی ممکن نیست. این ضرورت به گذار ممکنه از جامعه مرکب و پرگره کلاسیک به جامعه مدنی مخصوص افغانستان می‌داشته باشد. حل اساسی مشکل جامعه زنانه در پروسه رشد و انکشاف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی درازمدت امکان پذیر است. این نیاز به شناخت، تحلیل و بررسی‌های عالمانه و طرح‌ها و برنامه‌های واقعی و عملی دارد.

بزرگ‌نمایی خشک و خالی مشکلات، نواقص و نارسایی‌ها به منظور ضربه زدن به روابط موجود زن و مرد، عقده‌گشایی‌های دو جانبه، پرخاشگری و انتقام جویی‌های احساساتی و ناپخته چیزی را حل نمی‌کند، بلکه حس بی‌اعتمادی، بی بند و باری، بی‌علاقگی به زندگی دوگانه و تضعیف عشق و علاقه به خانواده، اولاد و پدر و مادر را افزایش می‌دهد و این پرابلم‌های روحی و روانی را در جامعه زیاد می‌سازد.

یکی از پدیده‌های دلگدازی که در سال‌های اخیر در جامعه ما پیدا شده است، خودسوزی‌های زنان است. این آدم را به یاد تازه جوانانی می‌اندازد که در اثر شستشوی مغزی و تلقین دستگاه استخباراتی

پاکستان و افراطیون، حاضر به حمله های انتحاری می شوند. هرگاه به روی دیگر سکه قلابی وارداتی نگاه کنیم، زنان و دخترانی را می یابیم که با انگیزه های مختلف ناسازگار در پاسخ به آرزوها و خواسته های شکفته شده خود به بن بست می رسند و با آتش زدن خود جامعه را شوک می دهند.

هر دو پدیده افراطی و شوک دهنده در واقع نتیجه بحران عمیق و گسترده ای است که طی سه دهه اخیر در اثر فشارهای شدید جنگ ها، هجوم پرتناقض عناصر سیستم سوسیالیستی نوع روسی و سپس یورش فراگیر فرهنگ ناآشنای غرب در افغانستان تخریبگری کرده است. پدیده های مهاجم وارداتی و عناصر منفی و برانگیزنده خارجی تا حدودی سیستم دفاعی و امنیتی جامعه سنتی و عنعنوی ما را شکسته و در مواردی انفجارهای زیانمند و تشنج آفرین به وجود آورده است.

زن به جوش آمده ناراضی و عصیانگری که در پاسخ به سوالات بی شمار جامعه و فشارهای موجوده دست به خود سوزی می زند، هنوز به عمق مشکلات و راه حل اصلی و ریشه یی آن پی نبرده است. او که از تکرار سنن و عنعنات جاری خسته و از حالت فعلی خود ناراضی است، به ظواهر پرزرق و برق و فریبنده فرهنگ وارداتی خیره شده و از مدل های تبلیغاتی و عروسک های نمایشی دستگاه های خبری و تبلیغاتی متأثر می باشد. او سخت تشنه است و به سادگی فریب هر سرابی را می خورد.

آزادی، مساوات و برابری زن و مرد واژگان قشنگ، دلکش و عمیقی اند. آنها را نمی توان با تقلید کورکورانه از مد و فشن، فرهنگ کاذب مصرف گرایی و رقابت های منفی حاصل کرد. برای شناخت و انتخاب ارزشهای مفید ملل دیگر و درک و دریافت ارزشهای پرمایه و خوب فرهنگ و مدنیت خودی ضرورت به ارتقای سطح آگاهی، قوه درک و شناخت، افزایش ظرفیت تحلیل، نقد و گزینش می باشد.

زن افغانستان می بایست در پروسه درازدامن رشد و انکشاف جامعه، در تمام عرصه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، هنری، قضایی، نظامی، اجتماعی و غیره فعالانه شرکت ورزد و حضور خود را در سطح عمومی اجتماع چونان افزایش دهد که تمام تفاوتها، تبعیضات و نابرابری های بین زن و مرد را از اذهان جامعه پاک نماید و تعادل، توازن و مساواتی که شایسته جامعه نوین فردا است، بر مبنای فرهنگ و مدنیت خودی و جلب و جذب ارزشهای مثبت جامعه بشری به وجود آورد.

در طول جنگهای هستی سوز و بحران های تباه کننده ما شکست و ریخت های زیادی را دیده ایم؛ به زیربنای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ما ضربات کاری وارد شده است. در این مرحله حساس ما بیشتر به امنیت، مسئولیتهای حقوقی و قانونی، حق شهروندی، بازسازی و سازندگی در همه عرصه های

زندگی احتیاج داریم. در این عرصه گاه احیای مجدد، بازسازی و نوسازی باید زن و مرد دوشادوش همدیگر کار کنند و خانه مشترک و ویران شده خود را آباد کنند.

در این پروسه درازدامن با تلاش بنیادی زن و درک مثبت مردان زمینه برای تلفیق و اشتراک جامعه مردانه و زنانه بر اساس حق و حقوق مساویانه زن و مرد در جامعه مدنی رشد و انکشاف یافته فردای افغانستان فراهم خواهد شد. مشکلات ریشه‌دار زنان در کشور با شعارهای پرزرق و برق و خشک و خالی حل شده نمی‌تواند.

رسول پویان

انگیزه‌های جنبش و شورشگری در هرات

انگیزه‌های جنبش و شورشگری در هرات

از تماس و معاشرت با مردم هرات بر می‌آید که در این ولایت تاریخی اقوام گوناگون، تیپ‌های متنوع و گروپ‌های اجتماعی و صنفی با شخصیت‌ها و کرکترهای متفاوت زندگی می‌کنند. علت این تنوع را می‌بایست در خصوصیت بندری و اختلاط‌های قومی، یورشهای طوایف از بیرون، ساختار مرکب اقتصادی و اجتماعی شهری و دهاتی و تبدلات و ترکیبات جمعیتی و فرهنگی بر محور عمومی فرهنگ و مدنیت خراسانی این ولاد در آستانه گذار به جامعه مدنی جستجو کرد.

پس از فروپاشی امپراتوری تیموریان، طی سده‌های اخیر نوعی ساختار و بافت مختلط در اثر ترکیب نظام کهن دهقانی، عناصر کلاسیک جامعه شهری و برخی عنعنات طوایف مهاجم پشتون در زیر چتر فراخ فرهنگ و مدنیت به انحطاط کشیده شده خراسانی هرات شکل گرفت. در پایانه این دوره نظام مرکب نامبرده بر محور فرهنگ و مدنیت خراسانی هرات و زبان دری با لهجه هراتی می‌رفت تا در هیئت جامعه مدنی شخصیت تاریخی خود را متبازر سازد که جنگ درازدامن و حوادث اخیر بر سر راه آن موانع متعددی خلق کرد.

در پروسه درازدامن تغییر و تحولات تاریخی، در سه دهه اخیر (خاصه پس از کودتای ثور) مهاجرت‌های گسترده داخلی و بیرون مرزی ترکیب و بافت نفوس این ولایت را دستخوش تغییر و تبدلات متنوع کرد. بیشتر تحصیلکردگان، فرهنگیان، تجار، اعیان و متنفذین مجبور به ترک هرات گردیده و در کشورهای خارج خاصه در مملکت ایران مهاجر شدند.

فشارهای سده‌های اخیر به اضافه اختناق و فشار دوره جنگ، ستم، تبعیض و استبداد طالبان، بحران، ناامنی و اختطافات جاری از یک جانب، دلهره از انتحاری‌های پاکستانی و فشارهای روحی و تحقیرآمیز دوره مهاجرت در ایران از جانب دیگر مردم هرات را ضربات روانی شدید زده است. به آن‌ها فرصت نداده است تا با خاطر آرام در شناخت، احیا و بازسازی فرهنگ و مدنیت تاریخی شان بپردازند.

علاوه بر آن با تشدید خواص محافظه‌کارانه، تهدید انگزیش‌های مذهبی به تحریک خارجی‌ان و جواسیس شان، دوری از مرکز سیاست، بی‌اعتمادی به دولت مرکزی و حالت «شوله خود را بخور و

پرده خود را بکن» از موقعیت محوری و نقش کلیدی مردم هرات در عرصه گاه ملی، بسی کاسته شده است.

این حس بی اعتمادی و عدم اطمینان به آینده، مهاجران مقیم ایران را خیلی بیشتر از اهالی مقیم هرات آزار می‌دهد و سبب به حرکت آمدن موج وسیع گریز از فشارهای تحقیرآمیز دوره مهاجرت در ایران و ترس از برگشت به افغانستان شده است. مهاجران در بسا موارد هست و بود خود را می‌فروشد تا بلکه با عائله خود به جای امن برسند؛ لیکن بی خبر از این که باز در چنگ قاچاقبران بی‌رحم و عاطفه می‌افتند و در لابلای ماشین بی احساس و عاطفه فرهنگ و اقتصاد سرمایه‌داری غرب خرد و خمیر می‌شوند.

هرویان ساکن هرات نیز در زیر فشارهای نا امنی، فساد شدید دولتی، بی قانونی، آدم ربایی‌ها و تحریک احساسات مذهبی در جهت شورشگری توسط عوامل خارجی، بسی خسته، دلتنگ و مضطرب شده اند. بیشترین شانه‌ها به دنبال راه نجات می‌گردند. این احساس سرد و نظرگاه منفی در واقع زاده عدم تعادل روانی، یاس و ناامیدی، تزلزل و بی‌ثباتی ساختار سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حقوقی کشور است.

دولت و نظام حکومتی به عنوان حافظ و نگهدار امنیت و مصئونیت‌های خصوصی و اجتماعی، حقوق و عزت مردم و تأمینگر ثبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، نه تنها نتوانسته است ابتدایی‌ترین وظایفش را انجام دهد؛ بلکه دیوار بی اعتمادی را در بین نظام و مردم روز به روز ضخیم‌تر ساخته است و با اعمال ناموفق تکراری، آخرین امیدهای مردم را به یأس مبدل کرده است.

هرات را در عهد محمدزایی‌ها جوی طلا و نقره می‌گفتند. سرقفلی ولایت، قوماندانی امنیه، مستوفیت، گمرک و غیره چوکی‌ها بسیار گران بود. حالا نه تنها همان آتش است و همان کاسه؛ بلکه قیمت سرقفلی‌ها بسی افزایش یافته و بار فساد و رشوه کمر مردم را شکسته است.

این مردم مظلوم و بی سر و صاحب هرات اند که باید به دولت غرق در فساد کابل مالیه و یا بهتر است بگوییم جزیه پردازند؛ عواید گمرکات این ولایت را به کابل روان کنند تا در جیب‌های گشاد سران دولت بیفتند. ولی مردم جنوب و شرق افغانستان آزاد اند که تریاک بکارند، مواد مخدر تولید کنند، به نا امنی و خشونت دامن‌زند، مالیه ندهند و حتی از دولت کابل باج بگیرند.

از این زشت‌تر، به قول اهالی برخی از رده‌های قوه اجرائیه با باندهای تبهکار شریک اند و از گسترش اعمال خلاف کسب سود می‌کنند. بیشترین مسئولان و کارمندان قوای قضائیه و اجرائیه از آنان رشوه

می‌گیرند. مردم می‌گویند که برخی از این ناآرامی‌ها، آدم‌ربایی‌ها و ناامنی‌ها در هرات جنبه سیاسی دارد و از بالا هدایت می‌شود.

در هرات روابط قومی و قبیله‌یی از هم گسسته است. قوم مسلطی وجود ندارد. نظام عرفی و سنتی در جریان جنگ توسط فرماندهانهای مسلح و ملیشه‌ها از یک طرف و ذریعه طالبان از طرف دیگر ضربات کاری خورده است. دولت کنونی اتحاد و هم‌آهنگی محلی هراتی‌ها را که بر محور توسعه صلح، سازندگی و بازسازی به راه افتاده بود، به شکل آگاهانه و مغرضانه فروپاشانید و بجای آن ناامنی، بحران، آدم‌ربایی، اختلافات مذهبی و نفاق گسترش یافت؛ همسایگان و قوای خارجی هم به طور سیاستمدانه از آن استقبال کردند.

تجلی ارزشهای بنیادین و اهمیت استراتژیک هرات به حیث منطقه استراتژیک و واقع در گره‌گاه آسیای میانه و جنوب آسیا به طبع همسایه‌های ما خوش نمی‌آید. ثبات یابی و استقرار پایدار امنیت در هرات اهمیت ثوق الجیشی این ولایت را متباز می‌سازد؛ موضوع عبور پاپلین گاز، پروژه بند سلما، خطوط ترانزیت و دیگر پروژه‌های عمده اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی جایگاه استراتژیک هرات را در منطقه تثبیت می‌کند.

به این سبب دست‌های نفاق‌انداز و تفرقه‌افکن از آستین بیرون شده و جنگ سنی و شیعه به راه می‌اندازند. هدف اصلی آنها برهم زدن صلح و امنیت و جلوگیری از رشد و توسعه اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی هرات می‌باشد. اگر به تاریخ نگاه کنیم در می‌یابیم که این سیاست کهنه و قدیمی دیر زمانی است که مردم هریوای باستان را آزار می‌دهد.

در هرات انگیزشهای مذهبی تاهنوز می‌تواند به تحریک خارجیان و مهره‌های گوش به فرمان شان اتحاد، همدلی و زندگی آرام و صلح آمیز مردم را تهدید کند. پس از تشکیل حکومت صفوی در ایران و درازدامنی رقابتهای خونین شبانیان و حکام صفویه، ما هماره ناظر اختلافات شیعه و سنی بر مبنای تحریکات سیاسی و ایدئولوژیکی حکام و حامیان آنها در هرات بوده ایم.

حالا این اختلافات بر محور مثلث رقابتهای حاد سیاسی و ایدئولوژیکی منطوقی که بر مبنای منافع اقتصادی، سیاسی و اهداف استراتژیک پاکستان، عربستان سعودی و ایران پیش برده می‌شود، بسی گرم شده است. طرفهای درگیر و رقیب منطوقی و بین‌المللی در اشکال نهان و آشکار از این انگیزه‌های مذهبی مردم استفاده‌های بس متنوع می‌کنند.

در عهد امیر عبدالرحمان خان با اهل تشیع رفتار دوگانه شد. نخست آنها آزادی اجرای مراسم مذهبی

داشتند؛ اما به زودی این آزادی به کلی از اهل تشیع گرفته شد. در دوره اخیر کشورهای خارجی به خصوص سران پاکستان، ایران و عربستان سعودی در جهت حفظ، نگهداشت و مشتعل سازی انگیزه‌های اختلاف برانگیز مذهبی سرمایه‌گذاری زیادی کردند.

آنها برای گرم نگهداری بستر و زمینه‌های اختلافات مذهبی، افرادی را تربیه و به خدمت گماشته‌اند. مساجد، مدارس و دیگر نهادهای اجتماعی و مذهبی را تمویل می‌کنند. هدف آنها خدمت به اسلام نیست؛ بلکه اختلاف افگنی در بین امت اسلامی و برادران دینی سنی و شیعه در هرات می‌باشد. ایشان در واقع می‌خواهند بم‌ها و بشکه‌های مواد انفجاری را در جاهای مناسب جایجا کنند تا در موقع لازم انفلاق و انفجار به وجود آورند. چنان‌که در روز عاشورای سال 1384 خورشیدی ما شاهد این حادثه ناگوار بودیم.

برای خنثی سازی دسیسه‌های آشکار و پنهان بیرونی باید سطح آگاهی مردم ارتقا یابد؛ ظرفیت‌های درک، تحمل و پذیرش همدیگر در بین اهل سنت و اهل تشیع گشایش پیدا کند؛ عقل، دانش و جولان فکر و اندیشه سازنده جایگزین تعصبات کور و اختلافات نابجای مذهبی شود؛ منافع ملی و میهنی بر مبنای اهداف عمومی و مردمی در نظر گرفته شود. لازم است تا همه انرژی‌ها در راه تأمین امنیت، مسئولیت‌های حقوقی و قانونی، استقرار عدالت و قانون، رشد و ترقی کشور و توسعه بنیادی ساختار جامعه مدنی تمرکز یابد.

جای آه و افسوس است که گفتار غرض آلود شخص و اشخاص وابسته به خارجیان بتواند در بین مردم سنی و شیعه اختلاف ایجاد نماید. ما باید این نقطه ضعف را هرچه زود تر با تبلیغ و ترویج مؤثر در بین مردم و کار وسیع فرهنگی رفع کنیم. ورنه خارجیان به آسانی می‌توانند توسط مهره‌های وابسته و عمال خود مردم را به جان هم اندازند و آتش جنگهای مذهبی را مشتعل سازند که مثال بارز آن واقعه روز جمعه ۱۸ سنبله سال ۱۳۹۰ خورشیدی در شهر هرات می‌باشد.

کشش و جاذبه‌هایی که می‌توانند در بین مردم هرات اتحاد، همبستگی، شور و دل زندگی خلق کنند، همان عناصر مثبت جامعه مدنی، امنیت و مسئولیت‌های اجتماعی، حقوقی، اقتصادی و فرهنگی، بازسازی و نوسازی، رشد و انکشاف تجارت، زراعت، باغداری و مالداري و فراهم سازی زمینه، فرصت و آزادی‌های کافی برای رشد و شکوفایی فرهنگ و مدنیت تاریخی این خطه باستانی می‌باشند.

رسول پویان

۱۳۹۰/۲/۲۰ خورشیدی

پاکستان، بر سر دوراهی انتخاب

پاکستان، بر سر دوراهی انتخاب

تطبيق پروژه سرمایه‌گذاری هنگفت سران کشور چین در گوادربندر واقع در صوبه بلوچستان پاکستان پیش‌درآمد فاصله‌گیری حکام پاکستان از استراتژی کهنه و سنتی دوران جهان دو قطبی در عهد جنرال ضیاءالحق خواهد بود. سران پاکستان چند دهه است که از این استراتژی سنتی (که جنگ و بحران فراگیر در افغانستان را دامن می‌زند)، به عنوان گاوشیری استفاده کرده‌اند و کمک‌های وافر نظامی و اقتصادی سران غرب (خاصه ایالات متحده آمریکا) و کشورهای عربی (بویژه عربستان سعودی) را به کشور خود سرازیر ساخته‌اند. آرایش جدید منطقی و جهانی و تقابل قطبین تازه به میدان آمده بر سر منابع انرژی و تقسیم دوباره منطقه و جهان در آینده، امکان ادامه کمک‌های دوران جنگ سرد را به پاکستان بسیار ضعیف کرده و احتمال کاهش شدید و ختم آن، دور از انتظار نمی‌باشد. طرح جلب سرمایه‌گذاری‌های جدید توسط سران پاکستان مبین این واقعیت است.

کشور پاکستان در حقیقت زاده دوران جهان دو قطبی و جنگ سرد می‌باشد. پس از جنگ دوم جهانی و شکل‌گیری بلاک شرق و غرب در هیئت پیمان ناتو و وارسا ضرورت وجودی پاکستان با اردوی بزرگ، استخبارات قوی و ارتباطات تنگاتنگ با جهان غرب و دول محافظه‌کار عرب به میان آمد. از آن زمان به بعد این کشور به پایگاه استراتژیک پیمان ناتو و تریه افراطیون ضد دیموکراتیک و ضد آزادی‌های مدنی، سیاسی و اجتماعی تبدیل شد که ما اوج آن را پس از تجاوز ارتش شوروی سابق به افغانستان در زمان جنرال ضیاءالحق دیده می‌توانیم. سران نظامی و استخباراتی پاکستان طی چند دهه اخیر توانستند از این موقعیت سودهای کلان و کمک‌های زیادی به دست آورند؛ اما با فروپاشی جهان دو قطبی و خاتمه جنگ سرد از یک جانب و آرایش جدید قطبین در منطقه و جهان از جانب دیگر این مرحله دارد به پایان خود می‌رسد و سران پاکستان در جستجوی منابع مالی جدید می‌باشند.

چرخش احتمالی بیشتر پاکستان به سوی قوی‌ترین قطب اقتصادی امروز و فردای منطقه و جهان (چین) سران پیمان ناتو به سرکردگی آمریکا را سخت‌نگران می‌سازد. آمریکا در یک موقعیت متزلزل در شرق میانه، جنوب آسیا و آسیای مرکزی قرار دارد؛ زیرا پاکستان دیگر دوست استراتژیک قابل اعتمادی بوده نمی‌تواند. هندوستان از موقف مستقل و قوی با آمریکا معامله می‌کند. در برخی کشورهای عربی

شرق میانه بعد از فروپاشیدن رژیم‌های سابق، نیروهای غیردیموکراتیک و ناهمگون با ماهیت حرکات آزادیخواهانه، مدنیت‌پسندانه و امروزین ملل شرق دور، جنوب‌شرق آسیا و آسیای میانه- به کمک سران ناتو به خصوص ایالات‌متحده آمریکا جابجا شده‌اند. این نیروهای تنگ نظر و دارای ایده‌ئولوژی خشک و متحجر هرگز نمی‌توانند با سیل عظیم اقتصادی، دیموکراسی شرقی، تکنولوژی، مدنیت، امنیت و صلح خواهی نفوس وافر کشورهای جنوب‌شرق و جنوب آسیا، همسری کنند؛ حتی نخواهند توانست منافع جهان غرب و ایالات‌متحده آمریکا را در حوزه نفوذ روسیه، در کشورهای آسیای میانه تأمین نمایند.

در افغانستان علاوه بر این که تاهنوز نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سالم، کارا و استواری شکل نگرفته است؛ بلکه عوامل پاکستان اوضاع را ناامن، بحرانی و متشنج نگهداشته‌اند. از طالبان و سلفی‌ها برای تخریب فرهنگ و مدنیت این سرزمین حمایت همه جانبه می‌شود. هدف سران پاکستان این است تا سران ناتو خاصه آمریکا را تا رسیدن به اهداف متذکره خود، مصروف نگهدارند. سران ناتو خاصه ایالات‌متحده آمریکا در ابهام و سردرگمی بسر می‌برند و در قبال افغانستان و پاکستان استراتژی واضح و شفافی ندارند.

سران پاکستان با گشودن بندر گوادر به کمک بزرگ مالی چین نه تنها در جستجوی منابع مالی جدید اند؛ بلکه می‌خواهند از زیر فشارهای سابقه مبنی بر تجزیه پاکستان و جدایی بلوچستان بگریزند. گفته می‌شود که حاکمان پنجابی با اسکان دادن پنجابی‌ها و سندی‌ها قصد تغییر دیموگرافی این صوبه را دارند. پنجابی‌ها خیلی ماهرانه توسط طالبان و عرب‌های افراطی بافت پشتونالی را در صوبه سرحد ضربات کاری زدند و پروسه ذوب پتان‌ها را در جامعه نامتجانس و پراکنده پاکستانی سرعت بخشیدند. دیگر امکان تشکیل دولت مشترک پشتون‌های دو طرف سرحدات مشترک افغانستان و پاکستان عملاً از بین رفته است. تثبیت و حل عادلانه خط دیورند، آخرین رویاهای نیشالیزم قومی و مفکوره پشتونستان مستقل را برای همیشه از اذهان پاک کرده و یکی از عوامل عمده تشنج و اختلاف قرن جاری در بین افغانستان و پاکستان را برطرف می‌کند. پلان اقتصادی جدید سران پاکستان اگر موفق شود، زمینه را برای اختلاط نفوس پنجابی، سندی، بلوچ و پتان در بلوچستان فراهم می‌سازد.

پاکستانی‌ها با جلب سرمایه‌گذاری بزرگ چین می‌خواهند خود را در ترانزیت منابع عظیم انرژی از آسیای میانه و جنوب آسیا سهم سازند و مشکلات کمبود انرژی در پاکستان را نیز کاهش دهند. سرمایه‌گذاری در گوادر بندر و امضای قرارداد لوله گاز با سران کشور ایران از آن جمله است. به این

حساب پروژه طلبان در حال حاضر برای انحراف افکار سران ناتو و مصروف سازی سران عاقبت ناندیش و سطحی‌نگر دولت افغانستان حمایت می‌شود؛ همچنان پاکستانی‌ها به راه جنوب و غرب افغانستان (قندهار و هرات) که بندر گوادر را به آسیای میانه ارتباط می‌دهد سخت احتیاج دارند. اگر پاکستانی‌ها خیال استفاده از طالبان بحیث نیروی جنگی و گارد محافظ برای دسترسی به این شاهراه حیاتی را در آینده داشته باشند، با تغییر و تحولات حال و آینده منطقه و جهان، خیال است و محال. با رونق‌گیری این بندر از اهمیت بندر تورخم و حیرتان کاسته خواهد شد. به این صورت قندهار و هرات در آینده برای سران پاکستان و راه ترانزیت انرژی، اهمیت اقتصادی زیادی می‌داشته باشند.

با خوابیدن اژدهای زرد بر لب آب‌های بلوچستان منافع استراتژیک غرب به رهبری امریکا در منطقه تهدید جدی می‌شود. هندوستان تا حدودی در حلقه محاصره می‌افتد و نیش اژدهای زرد (که با افراطیت پاکستانی‌عربی آلوده خواهد شد)، به حوزه اقتصادی و امنیتی روسیه دراز می‌گردد. سران ایران در کوتاه مدت شاید لبخند شادی بر لب داشته باشند؛ اما در دراز مدت از اهمیت و ارزش ترانزیتی راه آبی خلیج فارس ایران کاسته خواهد شد و این طرح در درازمدت به سود مردم ایران نمی‌باشد.

اگر واقعاً سران پاکستان قصد اصلاح استراتژی سنتی و کهنه دوران جنگ سرد و زمان حضور قوای شوروی سابق در افغانستان را دارند و می‌خواهند سرمایه‌گذاری‌های خارجی را به کشور شان جلب کنند، باید از راه جنگ و بحران و راه صلح و امنیت یکی را انتخاب نمایند. حمایت از طالبان، تروریسم، افراطیون و بحران سازی در افغانستان و منطقه هرگز زمینه را برای مصئونیت‌های حقوقی، قانونی و امنیتی که لازمه سرمایه‌گذاری است، آماده نمی‌کند. باز شدن راه جنوب و غرب افغانستان به سوی آسیای میانه، به امنیت احتیاج دارد. اگر سران پاکستان به خواهند و نخواهند پروژه طلبان به پایان خود رسیده است. حمایت مشترک سران پاکستان و سران ناتو طی سالیان متمادی از این پروژه افراطگرایی هم بی‌نتیجه بوده است. حالا سران پاکستان بر سر دوراهی انتخاب ایستاده‌اند.

پیروزی نواز شریف رهبر حزب مسلم لیک در انتخابات اخیر پاکستان ما را بیاد دوران رشد و گسترش افراطگرایی، دامن زدن به جنگ داخلی در افغانستان و تشکیل تحریک طالبان می‌اندازد. نظر به تجارب تاریخی اگرچه به نواز شریف اعتماد نمی‌شود و همسویی و هم‌نوایی او با افراطیون از کسی پوشیده نیست؛ لیکن وضعیت بحرانی پاکستان و اوضاع پرتنش منطقه و جهان ایجاب می‌کند که وی از راه صلح و جنگ باید یکی را انتخاب کند. از نگاه منطق سیاسی زمینه برای تداوم جنگ روز به روز

محدود می‌گردد و بحران مزمن سیاسی، اقتصادی و امنیتی پاکستان و افغانستان از طریق حمایت از جنگ و آشوبگری حل شده نمی‌تواند. جلب سرمایه‌گذاری‌های جدید و استفاده از فرصت‌های مناسب اقتصادی و تجارتي تازه، به پالسی متعادل و سیاست‌های مناسب با شرایط و وضعیت داخلی، منطقی و بین‌المللی حال و آینده، نیاز دارد.

در موقعیت و شرایطی که سران پاکستان سخت مشغول راه نجات خود می‌باشند؛ سران دولتی فرورفته در خواب خرگوش افغانستان غرق در ندانم کاری، فساد اداری و چور و چپاول منابع مالی و دارایی‌های عامه بوده و از منافع کوتاه مدت و دراز مدت کشور و مردم شان غافل می‌باشند و برای حال و آینده میهن پلان استراتژیک معین و لازم ندارند. سران کشورهای عضو پیمان ناتو به رهبری امریکا چونان در رکود اقتصادی، تشنج آفرینی در شرق میانه و تقابل با قطبین جدید گیر مانده اند که سر کلاوه را گم کرده اند؛ نه برای حضور خود در افغانستان پلان استراتژیک روشنی دارند و نه موقف شان در قبال افغانستان و پاکستان مشخص است. افغانستان و مردم آن در واقع قربانی منافع حریصانه سران پاکستان، تقابل قطبین و سیاست‌های مبهم و ناروشن سران ناتو به رهبری امریکا شده اند.

رسول پویان

حمل ۱۳۹۲ خورشیدی

پس لوزه های آتشین جنگ سرد در شرق میانه

پس لرزه‌های آتشین جنگ سرد در شرق‌میانه

تاریخ جامعه بشری پر از تقابلات و تعادلات قدرتهای زورگوی جهانی بر سر منابع و ثروتهای بالفعل و بالقوه کره زمین می‌باشد. پیر کهن سال تاریخ از رقابتهای خونین و جنگهای شدید استعماری در جهان (خاصه در شرق) داستانها در دل دارد. در عرصه تقابلات خونین و مخرب، بشر در صد سال اخیر دو جنگ ویرانگر جهانی را تجربه کرده است. در بخش نظام سازی و ساماندهی زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تجارب متنوعی در دست است. پس از جنگ دوم جهانی ما ظهور جهان دو قطبی را بر محور نظام کاپیتالیزم و سوسیالیسم داشته ایم؛ در فضای جنگ سرد سران پیمان ناتو و حامیان پیمان ورشو در عرصه سیاسی، اقتصادی، تسلیحاتی و ایدئولوژیک عملاً باهم زورآزمایی می‌کردند.

پس از فروپاشی نظام شوروی سابق و بهم ریزی جهان دوقطبی میدان برای پیشروی سران کشورهای عضو پیمان ناتو در خاورمیانه و جنوب آسیا خالی شد. گردانندگان ماشین خشک، خشن و ویرانگر نظامی ناتو به رهبری ایالات متحده آمریکا تاهنوز از تخریب و انهدام «ساختارهای ملی، مستقل و دولتی سابق» و بقایای نفوذ پیمان ورشو در خاورمیانه دست برنداشته و پس لرزه‌های جنگ سرد آرام نشده است.

به سلسله تحركات استعمار کهن در شرق و قاره افریقا، پیشتازی حرکت استعماری انگلیس در آغاز سده ۱۹ میلادی در خاورمیانه و حوزه خلیج فارس شدت گرفت؛ کشورهای کوچک شیخ نشین خلیج و دولت‌های ضعیف خاورمیانه در دام استعمار افتادند. سران بریتانیا از رقیبان اروپایی و آسیایی خود پیشی گرفتند. امپراتوری انگلیس به سبب کنترل بر هند و چین و در دست داشتن راه آبی، به دولت عثمانی، ایران، کشورهای خلیج فارس و خاورمیانه اهمیت زیادی قایل بود.

در اوایل قرن بیستم بوی نفت خاورمیانه به مشام استعمار رسید و نفوذ استعماری انگلیس بر ایران، عربستان و کویت روز به روز بیشتر شد. رقابت بر سر کنترل لیبی در بین فرانسه و ایتالیا حاد گردید که به نفع ایتالیا انجامید. تونس، الجزایر و مراکش در ساحة نفوذ استعماری فرانسه باقی ماندند. در جریان جنگ اول جهانی سلطه انگلیستان توسعه یافت و بسی محکم تر گردید. روسیه و دولت عثمانی

ضعیف شدند. قوای دولت عثمانی و آلمان در مقابل نیروهای انگلیس شکست خوردند. کشور عراق در حلقه استعماری انگلیس در آمد و مصر تحت نفوذ بریتانیا بود.

در جریان جنگ دوم جهانی دو قدرت جدید (امریکا و روسیه شوروی) وارد عرصه نظامی، سیاسی و اقتصادی جهان شدند. کره زمین یکبار دیگر در میان دو قطب نیرومند شرق و غرب تقسیم گردید؛ زور آزمایی در فضای جنگ سرد در میان سران پیمان ناتو و طرفداران پیمان ورشو آغاز شد. جنگ ایدئولوژیکی و سیاسی و مسابقات تسلیحاتی به اوج خود رسید. در این بستر معین (که از جانب سران پیمان ناتو به رهبری آمریکا و حامیان پیمان ورشو به رهبری روسها فعالانه کنترل و نظارت می شد) فضای عمومی برای رقابتهای اقتصادی در بین کشورهای اروپایی گشایش پیدا کرد و زمینه برای استقلال برخی از کشورهای آسیایی فراهم گردید.

رهبران ملی هندوستان زنجیر استعمار قدیم انگلیس را شکستند و به استقلال دست یافتند. در چین انقلاب مردمی به پیروزی رسید. به دنبال استقلال مصر کانال سوئیز ملی شد. در عراق رژیم سلطنتی فروپاشید. اردون، فلسطین، کویت، سوریه، لیبی، شیخ نشینان خلیج فارس و غیره علیه استعمار کهن شوریدند و به نوعی استقلال رسیدند. در ایران نفت ملی شد و امریکا جای انگلیس را گرفت. در دینامیزم رقابتهای سران جهان دو قطبی زمینه برای ظهور کشورهای عدم انسلاک فراهم آمد.

پس از جنگ دوم جهانی در گستره کشورهای عقب نگهداشته شده جهان سوم در خاورمیانه و جنوب آسیا سه خط و سه جاذبه ایدئولوژیک و ناسیونالیستی (پان عربیسم، پان ترکیسم و ناسیونالیزم سیاسی ایرانی بر مبنای مذهب شیعه) تبارز چشمگیر داشت؛ در مصر جمال عبدالناصر و در سوریه و عراق سران احزاب بعث از حامیان اتحاد عرب محسوب می شدند. سران ترکیه از پان ترکیسم که نخست بر بنیاد افکار اسلامی اتکا داشت، به سوی سکولاریسم غربی گام نهادند. سران ایران در قالب تنگ نظام سلطنتی (در لاک همان ناسیولیسم مذهبی) به خود پیچیده و به یک سلسله اصلاحات جدید دل خوش کردند.

تجاوز نظامی قوای شوروی سابق به خاک افغانستان (به مثابه قلب آسیا و گرهگاه تمدنهای بزرگ شرقی) جنگ سرد و ساکن قطبین را وارد مرحله آتشناک تقابل سران پیمان ورشو و ناتو و تحرکات تازه کرد. کشورهای چین و هند به بازسازی و نوسازی امور داخلی خود تمرکز کردند. جریانات سیاسی و ایدئولوژیکی ضد سوسیالیستی و طرفدار و همسو با جهان سرمایه داری در سطح وسیعی رشد و گسترش یافتند. عربستان سعودی و پاکستان به دو پایگاه ایدئولوژیک و نظامی غرب به رهبری

امریکان تبدیل شدند. در ایران نظام سلطنتی فروپاشید و سد دفاعی مذهب تشیع که در عهد صفویه در مقابله با اتحاد ترکان عثمانی و ترکان ماوراءالنهر بنا شده بود، باز در اوجگیری تقابل قتلین مسلط جهانی، (در برابر جلوتازی روسها)، امکان قد افرازی پیدا کرد.

روسها در خیال نهادن یک گام به پیش مجبور به برداشتن گامها به پس شدند؛ امپراتوری شوروی فروپاشید. سران غرب به رهبری امریکا با دستپاچگی و بدون پلان پخته استراتژیک جلو تازیدند تا خلالی موجود را در خاورمیانه و جنوب آسیا پر سازند. سران ناتو به نیروی ماشین خشک و خشن امریکایی و اروپایی در خاورمیانه و جنوب آسیا به ویرانگری و انهدام ساختارهای سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک چپگرایانه و جاذبه‌ها، گرایشات و تمایلات طرفداران شوروی سابق و جریانات ضد سرمایه‌داری پرداختند.

سران کشورهای پیمان ناتو به فرماندهی امریکا در این راستا از انبوه نیروهای نظامی، استخباراتی، اطلاعاتی، تبلیغاتی و تخصصی پیمان ناتو و جریانات خرد و بزرگ سیاسی، ایدئولوژیک و چریکی افراطیون رنگارنگ (که به کمک سران نظامی و استخباراتی پاکستان و حکام عربستان سعودی مجهز شده بودند)، استفاده‌ابزاری کردند. این پس‌لرزه‌های آشناک تاهنوز در خاورمیانه و جنوب آسیا ادامه دارد.

بعد از حادثه مرموز یازدهم سپتامبر نخست قوای نظامی ناتو به رهبری امریکا در افغانستان استقرار یافتند. به دنبال آن تهاجم نظامی امریکا و انگلستان به عراق صورت گرفت و قدرت سیاسی و نظامی صدام حسین فروپاشید؛ در این سرکوب نظامی حزب بعث به عنوان جریان سیاسی و ایدئولوژیک متشکل از مارکسیسم، عربیسم و ملی‌گرایی غیرمذهبی خرد و خمیر گردید در واقع سران پیمان ناتو دو نقطه حساس و دو پایگاه عمده را تخریب کردند و بجای آن زمینه برای ناامنی، بی‌ثباتی، ترور، انفجار، ویرانی و بحرانهای دنباله دار مساعد گردید. صدام حسین اگرچه قربانی عملکرد استبدادی و سیاست خودخواهانه و دیکتاتور منشانه خود شد؛ اما صدها هزار نفر بیگناه، مظلوم و بی‌دفاع در بین این دوسنگ آسیای قدرتهای سلطه گر جهانی و در طول کشاکش‌های کور و ویرانگرانه داخلی تلف شدند و منابع ملی و دارایی عامه نابود گردید.

در لیبی در دلو ۱۳۸۹ خورشیدی شورش مخالفان علیه دولت معمر قذافی آغاز شد. قذافی با کودتای نظامی در سال ۱۹۶۹ میلادی نظام شاهی را (که در سنه ۱۹۵۱ میلادی رویکار آمده بود) در لیبی سقوط داد و جماهیرمردمی سوسیالیستی را تأسیس کرد. او با در پیش گرفتن سیاست ضد غربی،

صنایع آن کشور را ملی ساخت و با استفاده از منابع نفتی موجود، مطابق به ذوق و سلیقه سلطان مآبانه خود از لیبی کشوری مرفح و غنی ساخت. می‌گفتند که میانگین عمر زنان در کشور لیبی ۷۹ سال و از مردان ۷۵ سال بوده است.

بعد از فروپاشی شوروی سابق و جلوتازی قوای ناتو به سوی خاورمیانه رژیم قذافی هرچند در تزلزل افتاد؛ ولی او برای نجات مردم لیبی و دست آوردهای تاریخی آن سرزمین هرگز حاضر نشد که غرور و شوکت شاهانه خود را بپای شیرازه دهی یک نظام دیموکراتیک مردمی با پایگاه وسیع فدا نماید. برای سران غرب تحمل سیاستهای ناپایدار قذافی بسی دشوار می‌نمود. سران لیبی به رهبری قذافی چونان در خواب خرگوش فرورفته بودند که شرایط و اوضاع جدید جهانی و منطقوی را نادیده گرفتند و از آوردن هر نوع اصلاحات اساسی در نظام سیاسی کشور غفلت کردند؛ به این ترتیب زمینه برای مداخلات سران پیمان ناتو به رهبری امریکا آماده شد و پیش از این که سرهنگ قذافی بتواند از تعادل قطبین جدید مدد گیرد، رژیم او با شورشهای پلان شده سقوط کرد.

در مصر انتقال قدرت در بستر جنبش های مردمی در صف متنوع حامیان جهان غرب به وقوع پیوست و حسنی مبارک به مانند شاه ایران قربانی منافع امریکا در منطقه شد. صدای اتحاد خواهی ناسیونالیزم عربی جمال عبدالناصر و حرکت ملی و غیرمذهبی آن هرچند در زمان انورسادات به خاموشی گراییده بود؛ اما با کنار زدن حسنی مبارک و میدان دادن به جریان اخوان المسلمین به کلی سنگباران گردید. با این حرکت تازه، سران ناتو به رهبری امریکا استراتژی خود را از نگاه سیاسی و ایدئولوژیک در مقابله با چین، روسیه و هند تقویت می‌سازند و آخرین نیروهای ذخیره و همسوی خود را در خاور میانه به روی صحنه می‌آورند.

در بحرین جنبش مردمی به نیروی سیاسی و نظامی عربستان سعودی سرکوب شد. رژیم استبدادی و ارتجاعی آل سعود نه تنها فرونپاشید؛ بلکه از حیث نظامی و اقتصادی توسط سران غرب حمایت گردید. پاکستان به آسانی به سلاح اتمی دست یافت و مصارف شش و نیم میلیارد دلاری اردوی آن که از حیث بزرگی در جهان هفتم است، با خوش رویی توسط کشورهای عضو پیمان ناتو (خاصه امریکا) همواره پرداخت شده است؛ لیکن برای جلوگیری از حملات طالبان، القاعده و دیگر افراطیون از خاک پاکستان به سرزمین افغانستان در طول دو دهه اخیر از طرف سران ناتو هیچگاه موضع قاطع و بازدارنده عملی گرفته نشده است.

جنبش ملیونی اصلاحات در ایران با بی‌اعتنایی جهان غرب سرکوب می‌شود؛ اما رژیم استوار قذافی با حرکت ابتدایی تعدادی ناراضی به حمایت همه‌جانبه مالی، نظامی و استخباراتی امریکا و سران ناتو سقوط می‌کند. این ابهامات حس کنج‌کاوی و تجسس آدم را تحریک می‌نماید. جنبش عمومی ضد شاهی (خاصه قدرت یابی روحانیون) در ایران در هم‌آهنگی استراتژیک و بلندمدت با جهان غرب و در مقابله با قوت‌های پیمان ورشو توانست حیات نسبتاً طولانی یابد. شاید تاهنوز سران ناتو برای جایگزینی آن ضرورت عاجل ندارند؛ معمای عدم قدرت یابی جنبش مردمی اصلاحات را در ایران می‌بایست بدینسان در ذهن خویشان حل کرد.

در سوریه اوضاع به وخامت گراییده است و تمام نیروهای سران ناتو در جهت سرنگونی رژیم بشاراسد متمرکز شده‌اند. هرگاه به تاریخ سوریه پس از جنگ دوم جهانی نظر اندازیم، پیداست که نطفه‌های جریان احزاب بعث در این کشور بسته شد. خیزش اصلی پان‌عریسم برمنای مارکسیسم و عریسم غیرمذهبی نخست در سوریه آغاز شد و خط فکری و سیاسی آن توسط میشل عفلق شیرازه بندی گردید. سپس به عراق، مصر و دیگر کشورهای عربی گسترش پیدا کرد. به این حساب فشارهای سران پیمان ناتو بر سوریه در حقیقت تداوم پس‌لرزه‌های جنگ سرد در خاورمیانه و آمادگی برای تقابلات استراتژیک جدید قطبین بر سر منابع انرژی منطقه بوده می‌تواند.

اژدهای خفته زرد و خرس قطبی شمال خیلی دیر از خواب بیدار شده‌اند؛ ویتوی قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل توسط چین و روسیه در برابر عملیات فراگیر و سنگین سیاسی، اطلاعاتی و نظامی سران پیمان ناتو به مثابه نیش داروی پس از مرگ سهراب خواهد بود. مشکل بنیادی سران احزاب بعث، طرفداران غیرمذهبی ناسیونالیزم عرب و چپگرایان ضد استعمار در سده‌های اخیر به ویژه در دهه جاری، عدم شناخت ریشه‌های اصلی و گوهری تاریخ، فرهنگ و مدنیت بس غنی و کهن کشورهای خاورمیانه و جنوب آسیا بوده است. پس از فروپاشی شوروی سابق و جهان دوقطبی آنان نتوانستند شرایط و اوضاع نوین را درک، تحلیل و بررسی کرده و برای حفظ و بقای استقلال، آزادی، ثبات و سعادت مردم خود اصلاحات و تحولات لازم به میان آورند.

تجارب تاریخی جامعه انسانی به ما می‌آموزد که با حرکات خشک و خشن نظامی و اطلاعاتی نمی‌توان فرهنگ و مدنیت ساخت و برای بشر ثبات، آرامش، صلح و سازندگی آورد. استفاده از تکنولوژی مدرن برای تخریب و ویرانی جوامع بسی سهل و آسان تر از اعمار و سازندگی است.

جنگ، کشتار و خرابی هدف غایی انسان نیست. این کره کوچک ما تاب و تحمل این همه کشاکش تسلیحاتی و مسابقات نظامی را ندارد.

تخریب استعماری و مصنوعی ساختارهای جوامع شرقی به وسیله قوای نظامی و فشارهای اطلاعاتی و استخباراتی به جز ناامنی، بی ثباتی، رعب و وحشت، قانون گریزی، تروریزم، آدم کشی، دزدی، فقر، فساد اداری و اخلاقی، استرس و اضطراب ذهنی، گسستگی روابط عاطفی، احساسی و مهربانی، برهم زدن پیوندهای عنعنوی و سنتی، بی هویتی، هرج و مرج، مافیسم، ابهام و سردرگمی به وجود آورده نمی تواند.

تجارب چند دهه (خاصه دهه اخیر) نشان داده است که سران کشورهای پیمان ناتو به رهبری امریکا استراتژی سالم و روشنی برای کشورهای شرقی از جمله جوامع خاورمیانه ندارند. آنان با هجوم وسیع نظامی، استخباراتی، خبری و اطلاعاتی با فشار و زور نظامهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و ساختارهای موجود سنتی و عنعنوی را در جوامع تخریب می سازند و بجای آن طرح و پلان جامع و جا افتاده مطابق به تاریخ، فرهنگ، مدنیت و شرایط عینی و ذهنی آن جوامع برای بازسازی و نوسازی در دست نیست. مثل این که ماشین کور و کر نظامی غرب فقط قصد تخریب را دارد تا بر سر چاه های نفت خاورمیانه زانو زده و راهش را به سوی منابع انرژی آسیان میانه باز کند.

در بستر جدید و فضای پر آشوب و متشنج جاری مردم جوامع شرقی خاصه مردم کشورهای خاورمیانه لازم است به ریشه های خود برگردند و علم و تکنولوژی مدرن را بر بنیاد تاریخ، فرهنگ و مدنیت بسیار غنی و پرمایه خود استوار سازند. پس لرزه های جنگ سرد به زودی در دینامیزم تعادل قطبین آرام خواهد شد. می بایست از طریق سازمانها، اتحادیه ها و کنفرانسهای منطقوی اتحاد و همکاریهای اقتصادی، تجارتی، فرهنگی، تمدنی، سیاسی و امنیتی در بین کشورها و جوامع شرقی و آسیایی روز به روز افزایش یابد و روند خودباوری، اعتماد سازی، خودشناسی و کسب دانش و تجارب علمی و تکنولوژیکی دم به دم بارور و بارور تر گردد. فقط از این طریق است که می توان استقلال، آزادی، حاکمیت ملی، صلح، امنیت، ثبات و سعادت را در تمام کشورها و جوامع شرقی تأمین کرد و خاورمیانه را به صلح، امنیت و رفاه رسانید.

وقت آن است که جلو تخریبات بیشتر پس لرزه های آتشین جنگ سرد با تعادل قطبین جدید منطقوی جهانی بر بنیاد تفاهم و همکاری تمدنهای ریشه دار بشری در شرق گرفته شود. در این عرصه گاه پر

آشوب بایست کشورهای قوی چین، هندوستان و روسیه نقش فعال تر و عملی تری به عهده گیرند و ضرورت تعادل صلح آمیز، امن و مطمئن را با کشورهای اروپا و امریکا به طور جدی مطرح کنند.

رسول پویان

تکنولوژی ارتباطی و اطلاعاتی و نقش آن در افغانستان

تکنولوژی ارتباطی و اطلاعاتی و نقش آن در افغانستان

تکنولوژی ارتباطی و اطلاعاتی دارای جنبه‌های مفید و زیان‌آور در جامعه بوده می‌تواند. استفاده از تکنولوژی ارتباطی و اطلاعاتی و ماهواره نیاز به برنامه‌ریزی علمی و پلان استراتژیک در جامعه دارد. آزادی استفاده از تکنولوژی در درازنای تاریخ همواره عمق و پهنای بیشتر یافته و در برشهای متنوع تاریخ، در جوامع و فرهنگ‌های مختلف از آن برداشتهای گوناگون شده است. انسانها در جوامع و فرهنگ‌های مختلفه به قدر ظرفیت‌های درک و شناخت موجود در جامعه و امکانات فکری، عملی و تخصصی خود قادر به استفاده از آزادی‌های موجود طبیعی و اجتماعی و بهره‌وری از تکنولوژی ارتباطی و اطلاعاتی می‌باشند.

آزادی در جوامع با اخلاقیات، باورها، سنن، عنعنات، رسم و رواجات، عقاید و ارزشهای فرهنگی جوامع در هم‌آهنگی و یا در تناقض قرار می‌گیرد. ایجاد بیلبانس رشد یابنده و قابل تحول در بین آزادی و بافتهای فرهنگی و شناخت حدود آن مطابق به ظرفیت و سطح درک مردم می‌تواند زمینه‌های لازم را برای رشد و انکشاف یک جامعه فراهم سازد؛ تشدید تناقضات و استفاده ابزاری از آزادی برای اهداف غیر معقول نه تنها به رشد و توسعه جامعه کمک کرده نمی‌تواند، بلکه تشتت و بحران فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی را دامن می‌زند.

یکی از مشکلات رو به رشد در جوامع غربی تطابق و هم‌آهنگی معقول با تکنولوژی پرشتاب انترنیت، ماهواره، موبایل و تلویزیون می‌باشد. استفاده بیش از حد جوانان و نوجوانان از تکنولوژی متذکره نه تنها از فعالیت‌های فیزیکی نسل جدید کاسته است، بلکه میزان خشونت‌ها، تمایلات منفی جنسی و سرگرمیهای کاذب و غیرمفید را بشدت افزایش داده است؛ از روابط لازم اجتماعی و اختلاط‌های و درد دل‌های رو در رو در اجتماع انسانی بسی کاسته است. اگر این حالت به شکل شتابنده و مهارگسل کنونی تداوم یابد، بیشک که هم‌آهنگی گوهری بین انسانها، جامعه انسانی و قوانین عینی هستی را بهم خواهد زد.

از تلویزیون و ماهواره در کشورهای غربی بیشتر به حیث وسیله سرگرمی، تبلیغات تجارتي، اعلانات

دولتی و خصوصی، تبلیغ و ترویج و تنظیم افکار عامه استفاده می‌شود. در تنظیم، تمویل و اداره آن بخش خصوصی و بخش دولتی نقش دارند. در بین سطح موجود آزادی‌ها و معیارهای فرهنگی، اخلاقی، روحی، اقتصادی و سیاسی این جوامع مطابق به نیازهای سیستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی غرب نوعی بی‌لانس رو به تکامل به وجود آمده است. این بی‌لانس مطابق به نیازمندی‌های موجود و ضروریات پیش‌بینی شده آینده، تحول‌پذید و قابل‌تغییر می‌باشد. در کشور ما به علل تفاوت فرهنگی، عقیدتی، اقتصادی و اجتماعی این بی‌لانس قابل تطبیق نیست؛ ما به بی‌لانس مخصوص خود که مردم آنرا درک، جذب و به‌طور عقلانی بپذیرند، نیاز داریم.

انترنیت در حقیقت جهان‌ناموزون و رنگارنگی در صفحه محدود کامپیوتر خلق کرده است. در این آشفته بازار هرکس اجناس خود را مطابق بدوق، سلیقه، منافع و اهداف خود عرضه می‌کند. اقیانوسی از معلومات و اطلاعات خوب و خراب در آن موج می‌زند. تشخیص خوب و بد، مفید و مضر، لازمی و غیرلازمی برای مردم عادی، خاصه جوانان و نوجوانان کم‌تجربه بسی دشوار به نظر آید.

این توسن مست مهارگسل نه تنها بر ارزشهای فرهنگی و اجتماعی جوامع رو به انکشاف و کشورهای عقب‌نگهداشته شده هجوم آورده است؛ بلکه کشورهای پیشرفته نیز از کنترل و اداره آن عاجز می‌باشند. جوانان و نوجوانان زیادی در کشورهای غربی به برنامه‌های غیراخلاقی، فیلم‌های سکسی و پورنوگرافی، بازیهای نامفید و سرگرمی‌های زیان‌آور معتاد شده‌اند. فیلم‌ها و بازیهای خشن و وحشتناک انترنیتی و تلویزیونی میزان خشونت و جرم و جنایت را در این کشورها افزایش داده است. برنامه‌ها و فیلم‌های سکس و پورنوگرافی در کشورهای غربی هوسبازی جنسی را به شکل بسیار خطرناکی شدت بخشیده است؛ به ساختار هسته‌های فامیلی ضربات کاری وارد کرده و جوانان و نوجوانان زیادی را به دام انداخته است.

در افغانستان تاهنوز از آزادی‌های متنوع فرهنگی و اجتماعی درک معقول و روشنی در اذهان عمومی شکل نگرفته است. مردم خسته از جنگ و استبداد ما تشنه آزادی‌اند؛ اما تمرین استفاده مفید و درست از آزادی‌های علمی و مدنی را ندارند. دولت فعلی ضعیف‌تر از آن است که بتواند مردم را به‌طور صحیح رهنمایی کند. نیروهای خارجی بیشتر زرق و برق ظاهری و چه بسا کاذب آزادی و دیموکراسی را تبلیغ و ترویج می‌کنند؛ زیرا کشش و جاذبه‌های سطحی و عوام‌فریبانه دیموکراسی بیشتر از ارزشهای عمیق و مفید آن است.

به‌طور مثال تبلیغ مد و فشن برای زنان از طریق رسانه‌ها، گسترش برنامه‌های سرگرم‌کننده میان‌تهی،

بخش فیلم‌های خشونت‌بار و غیره بهتر می‌تواند با فرهنگ محلی و ملی بستیزد؛ سنت شکنی کند؛ ارزشهای فرهنگی اصیل را از جامعه بیرون سازد و زمینه را برای عناصر بحرانزا و تشنه آفرین فرهنگ غرب آماده کند. جوامع غربی در اثر رشد و توسعهٔ سرسام آور فرهنگ فردگرایی، منفعت طلبی و مادی به مشکلات زیادی گرفتار شده‌اند. این نسخهٔ ناکامل و متباین با فرهنگ و مدنیت شرق هیچگاه نمی‌تواند درد و رنج ریشه دار مردم ما را معالجه کند. اگر ارزشهای فرهنگی و مدنی ما با ورود ناموزون و تهاجمی فرهنگ غرب فروپاشد، نتیجهٔ منطقی آن جز بحران و انارشیزم چیز دیگری بوده نمی‌تواند.

هنوز در جامعهٔ کوچک روشنفکری ما نواقص و مشکلات جدی جامعهٔ غربی تبارز ژرفناک و علمی نیافته است. کمتر کسی به عمق و پهنای این مشکلات بنیادی پی برده است. به سبب جنگ طولانی، بحرانهای پیاپی و عقب ماندگی عمومی قدرت درک، تحلیل و بررسی این مسایل در بین مردم و روشنفکران رشد و انکشاف نکرده است. توان دفاعی ما بسی محدود می‌باشد. به این دلیل خطر تهاجم فرهنگ تشنج‌زای بیرونی زیاد است. اگر ما ارزشهای پسندیده و مثبت فرهنگی خود را ببازیم آنگاه حسرت و افسوس خوردن هیچ دردی را دوا کرده نمی‌تواند.

برنامه‌های ماهواره‌ای، انترنیت و تلویزیون‌های خارجی پر از اعلانات و تبلیغات تجارتي و گمراه کننده است. پدیده‌های سطحی و ضررناک مد و فشن، فیلم‌های سکس و پورنوگرافی، تبلیغ نوشابه‌های چاق کننده، الکل، غذاهای پرچربی، یخزده، مصنوعی و آلوده به مواد کیمیاوی، سربال‌ها و فیلم‌های سرگرم کنندهٔ خشن و جنگی، و غیره ریشه و بنیان ارزشهای سالم، طبیعی و تازهٔ جامعهٔ ما را می‌سوزاند. مردم غرب از دست این پدیده‌های سرمایه داری به فغان آمده و در طلسم استرس و فشارهای روحی و روانی متنوع گیر کرده‌اند. چه برسد ب مردم مسکین و عاجز ما. از تجارب مردم غرب درس عبرت بگیرید و هیچگاه هوای زندگی مصنوعی و پر تشنجات روحی غرب را نکنید که چون آدم و هوا از بهشت برین زندگی طبیعی، آرام و بی دردسر خود بیرون می‌افتید.

علم و تکنولوژی با پدیده‌های منفی و کاذب فرهنگ معاصر متفاوت است. این میراث عمومی بشریت می‌باشد که غرب به سبب آب و خاک بهتر، سرمایهٔ بیشتر و استعمار ملل دیگر به آن دسترسی افزون تر پیدا کرده است. ما درست به جلب و جذب علم و تکنولوژی نیاز داریم؛ چیزی که اکثریت نسل کنونی غرب از آن دوری می‌جویند و بجای آن با فرهنگ مادی و رفاه طلبی روی آورده‌اند؛ به قول ابن خلدون مثل این که تمدن مدرن هی از درون می‌پوسد.

استفاده مفید و مثبت از تکنولوژی‌های اطلاعاتی و ارتباطی نیز کار آسانی نیست. برای استفاده از اطلاعات و اطلاعات علمی و تخصصی اینترنت ضرورت به ظرفیت علمی و مسلکی می‌باشد. هر کس نمی‌تواند از معلومات زیاد و پراکنده اینترنتی که دارای مآخذ و منابع بس گوناگونند، استفاده مطلوب کند. اگر ظرفیت علمی لازم نباشد، تشخیص معلومات مفید و مضر بسی دشوار می‌گردد. برای استفاده صحیح از اینترنت ضرورت به معلمان مسلکی و اشخاص متخصص جهت رهنمایی و آموزش نسل جوان و نوجوان می‌باشد.

تکنولوژی ارتباطی و معلوماتی دارای مفاد و ضرر می‌باشد؛ می‌بایست مطابق به نیازهای اقتصادی، تجارتي، اداری، اجتماعی و تعلیم و تربیه رشد و توسعه یابد. استفاده تفننی و غیر ضروری از آن نه تنها در رشد و انکشاف جامعه کمک کرده نمی‌تواند، بلکه مصارف را در جامعه بالا می‌برد و این فقط به سود شرکت‌های خارجی و کشورهای فروشنده است. این شرکت‌ها نخست مردم را به این پدیده‌های عادت می‌هند و سپس فروشات خود را زیاد می‌سازند.

به طور مثال از اینترنت و ماهواره هم می‌توان استفاده مفید کرد و به کمک آن سطح علمی و آگاهی مردم را بلند برد و هم توسط آن اذهان عمومی را مسموم ساخت. در کشورهای غربی برنامه‌های زیان آور اینترنت و فیلم‌های خشن و نامفید نسل جوان و نوجوان را با خطرات جدی روبه‌رو کرده است. والدین از اعتیاد نوجوانان به برنامه‌های ضررناک اینترنت سخت بهراس افتاده‌اند؛ دولتها با سانسور و پخش اطلاعات اصلاحی تلاش می‌کنند تا از دامنه این اضرار بکاهند.

تکنولوژی اطلاعاتی و ارتباطی در سیستم غربی بیشتر در اختیار سرمایه داران کلان و کمپنی‌های بزرگ است. با استفاده از این شبکه‌های پرخم و پیچ و معلق تمام افکار، اراده و مغز مردم را کنترل و جهت می‌دهند. گروه‌های سنی مختلف را با برنامه‌های بس متنوع مصروف می‌سازند؛ آنان را به بازار کار می‌کشاند؛ تولیدات و اجناس خود را به قیمت‌های خوب به فروش می‌رسانند؛ جلو حرکت، اعتراض و عصیان مردم را می‌گیرند؛ دولتها در حقیقت در خدمت این کمپنی‌های بزرگ می‌باشند.

ورود تکنولوژی اطلاعاتی و ارتباطی در کشورهای روبه‌انکشاف و عقب‌نگهداشته شده با اهداف و منافع کمپنی‌های بزرگ همراست؛ در پی هر برنامه و پروگرام منافع استراتژیکی و تاکتیکی دول غربی پنهان می‌باشد. این تکنولوژی وارداتی می‌تواند بحران و فروپاشی به دنبال آورد. کشورهای روبه‌انکشاف و جهان سوم به تکنولوژی سخت احتیاج دارند؛ اما این تکنولوژی بایست در خدمت فرهنگ،

تمدن، اهداف و منافع ملی و بین‌المللی خود شان باشد و از اهداف و منافع ملی آنان حمایت کند. به عبارت دیگر باید تکنولوژی را خود ما کنترل و رهبری کنیم؛ به آن برنامه و پروگرام های مفید بدهیم. این کار دشواری است؛ اما ناممکن نیست. بعضی از کشورهای روبه انکشاف سابق مثل هندوستان، چین و غیره به آن دست یافته اند.

آزادیهای به وجود آمده پس از سقوط حکومت طالبان به خصوص آزادی استفاده از ماهواره و تلویزیون سبب شده است تا چشم و گوش مردم باز شود؛ با جهان خارج آشنا شوند و از حلقه تنگ محلی تا حدودی بیرون آیند. اما بین آزادیهای لازمه و ظرفیت و توان درک و هضم مردم تاهنوز بیلانس مطلوبی به وجود نیامده است. این عدم توازن از ضعف خارجیان در شناخت جامعه ما از یک طرف و تناقض اهداف و منافع شان با ارزشهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی افغانستان از طرف دیگر ناشی شده است. دولت کابل و نیروهای داخلی هم توانمندی این را نداشتند که میزان مطلوب آزادی استفاده از تکنولوژی اطلاعاتی و ارتباطی را مطابق به نیازمندیهای جامعه افغانستان و تفهیم جامعه جهانی عیار کنند.

رسول پویان

جایگاه حقوق تعاملی در نظام حقوقی و قضایی افغانستان

جایگاه حقوق تعاملی در نظام حقوقی و قضایی افغانستان

قراردادهای عرفی و حقوق تعاملی ریشه در ژرفای فرهنگ و مدنیت تاریخی این سرزمین کهن داشته و با شخصیت تاریخی، فرهنگی، تمدنی و اعتقادی باشندگان آن جوش خورده است. ریشه‌های این درخت گش‌بیخ از مدنیت‌های غنامند باستان و تمدن مختلط اسلامی در قلمرو خراسان قدیم سیراب شده و همواره برگ و بار داده است. قراردادهای متذکره به شکل شفاهی و سینه به سینه از نسلی و به نسل دیگر انتقال یافته و چونان رودخانهٔ پرآب همیشه جریان داشته است.

در این جریان پردازانای تاریخی در اثر تهاجمات و فروپاشی مدنیت‌های پرمایه اختلاطها، تضادها، ناسازگاری‌ها و تقابلاتی در بین قراردادهای عرفی کهن و جدید به وجود آمده است و حاکمیت استبدادی قوانین وضعی و ایده‌ئولوژیکی جهات مسلط حاکم، مردم را در زیر فشار گرفته است که ما نمونه‌های آن را در قلمرو خراسان بزرگ و افغانستان کنونی به خوبی دیده می‌توانیم.

در سده‌های نخستین انتشار اسلام در خراسان زمین ما تقابل شدید قراردادهای عرفی و حقوق تعاملی خراسانیان متمدن را با قراردادها و فرهنگ قبایلی و محدود عرب مشاهده می‌کنیم که منجر به نوعی استبداد ناسیونالیستی و ایده‌ئولوژیکی شده بود. این کشاکش‌ها در بین دو نوع فرهنگ در بستر تمدن مختلط اسلامی در عهد عباسیان خاصه مأمون تا حدودی کاهش پیدا کرد؛ زیرا بیشترین عناصر این مدنیت مختلط اسلامی از مدنیت کهن خراسانیان (که در روزگار باستان با مدنیت یونان، روم، چین و هند ارتباطات متقابل داشت)، به دیار عرب برده شده بود. مردم خراسان بزرگ در عهد دولت‌های مستقل خراسانی با پذیرش عقیدهٔ توحیدی اسلامی- قراردادهای عرفی، باورهای اجتماعی و ارزشهای اصیل فرهنگی و تمدنی خود را حفظ و تکرار می‌کردند. چنان‌که تاهنوز این اختلاط باقی مانده است.

در پروسهٔ زمان قراردادهای عرفی کهن که با عناصری از فرهنگ بدوی عرب و عقاید اسلامی اختلاط یافته بود، با سیطرهٔ ترکان خراسانی و تهاجم مغلان زیرفرمان چنگیزخان اختلاط بیشتری پذیرفت.

سپس در سده‌های اخیر با قراردادهای قبایلی و بدوی طوایف پشتون آمیزش یافت. خراسان بزرگ در واقع محل تلاقی فرهنگ‌ها و مدنیت‌های بزرگ و تهاجم قبایل در طول تاریخ بوده است و قراردادهای عرفی و حقوق تعاملی مردم این مرز و بوم از آمیزش و بهم‌جوشی‌های فرهنگی و تمدنی هم‌راه هم‌مایه گرفته و هم تخریب شده است و همچنان بسی متنوع و گسترده گردیده است. علاوه بر آمیزش و اختلاط‌های یادشده و تقابلات مربوطه، در بین قوانین نظام‌های رسمی حکومت‌های استبدادی سلطنتی و قراردادهای عرفی مردمی در خراسان بزرگ همیشه تضاد آشکار و تقابلات متداوم وجود داشته است. ایده‌تولوژی، شریعت و فقه اسلامی در هر طرف تأثیرات خاص خود را بجا گذاشته است؛ به سانی‌که در دستگاه رسمی و حکومتی با نفوذ روحانیون درباری جنبه فشار، تحجر و استبداد را به خود گرفته و در ساحت گسترده و متنوع قراردادهای عرفی در بین مردم حالت اعتقادی و یاری کننده داشته است. به عبارت دیگر مذهب و اعتقاد در دستگاه حکومت‌های سلطنتی و استبدادی به عنوان ابزار جبر و فشار استفاده شده و در گستره جامعه با قرارداد عرفی، رسم و رواج و عنعنات مردم آمیزش و اختلاط یافته و توسط مردم تکرار گردیده است.

در تاریخ خراسان زمین تاهنوز سیستم مدون قوانین مدنی بر بنیاد شناخت، درک و دریافت قراردادهای عرفی و حقوق تعاملی شکل و شیرازه نگرفته است و در بین نظام رسمی حقوقی و قضایی و شبکه وسیع شفاهی و پراکنده عرفی و عنعنوی تعادل مطلوب بمیان نیامده است. به این سبب است که دولت‌های متشکله سده‌های اخیر در ایران‌شهر شرقی و غربی (افغانستان، ایران جدید و ماوراءالنهر) نتوانستند سیستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مدرن بر بنیاد قوانین مدنی و نظام حقوقی، عدلی و قضایی سالم و مردم‌پسند بسازند. یکی از دلایل عمده بی‌اعتمادی و دوری مردم از نظام حقوقی و قضایی رسمی در افغانستان همین است.

ریشه‌های فساد در محاکم و دستگاه کلاسیک دولت‌های خراسانی (از جمله افغانستان) و ترس مردم از محاکم، پولیس و حکومت‌های متذکره از این تناقض بزرگ و ناهم‌آهنگی عمیق سرچشمه گرفته است. فکر می‌کنم که تاهنوز حتی از این موضوع عمیق درک روشنی به وجود نیامده است و به ضرورت اساسی آن کسی آگاهی ندارد.

حقوق تعاملی نه تنها در افغانستان جایگاه ویژه دارد، بلکه در افریقا، آسترلیا، کانادا، ایالات‌متحده امریکا، هندوستان و غیره کشورهای جهان نیز مطرح می‌باشد. در بین قبایل متنوع افریقایی حقوق

تعاملی نقش زیادی دارد. بومی‌های آسترالیا تاهنوز به قراردادهای عرفی، عنعنات و حقوق تعاملی پارینه خود پابند می‌باشند. در بین مردم بومی ایالات متحده آمریکا این قراردادهای عرفی و حقوق تعاملی هنوز تمرین می‌شود؛ برای اجرای آن در این کشور محاکم خاصی وجود دارد. دولت کانادا هم به حقوق تعاملی اهمیت ویژه‌ی قایل است. همچنان به سبب نفوذ عرف، عادات، سنن، قراردادهای عرفی و حقوق تعاملی در بین مردم کشورهای مختلف جهان، به قوانین عرفی در سطح تجارت بین‌المللی توجه خاصی شده است.

در افغانستان برای نخستین بار بنده به حیث کارشناس حقوق تعاملی و قراردادهای عرفی که در زبان انگلیسی به آن (Customary law) گویند در اخیر سال ۲۰۰۴ میلادی با پروژه امور عدلی و قضایی افغانستان به همکاری آغازیدم و در این گستره وسیع و بسیار متنوع به مطالعه و تحقیق مشغول شدم. در آن زمان کمتر کسی در بین حقوق‌دانان، قضات و روشنفکران افغانستان و کارشناسان خارجی به این موضوع بنیادی اهمیت می‌داد. به سبب همین درک پایین، سطحی‌نگری عمومی و عدم پشتیبانی، نتوانستم مطالعات و تحقیقات خود را به طور ریشه‌ی و همه جانبه تداوم بخشم. در این‌جا به طور بسیار فشرده به گوشه‌ی از این آغاز ابتدایی اشاره می‌کنم.

نخست کار را با مطالعات مکتوب و کتابخانه‌ی شروع کردم و برای آن پروژه مطالعه و تحقیق کتابخانه‌ی ترتیب دادم. کار این پروژه توسط گروه شش نفری از محصلان فاکولته حقوق کابل که در سه تیم دو نفری تقسیم شده بودند در کتابخانه‌های اکادمی علوم، دانشگاه کابل و کتابخانه عامه آغاز گردید. تیم‌های موصوف علاوه بر سه کتابخانه متذکره از کتابخانه‌های فاکولته حقوق و علوم سیاسی و شرعیات دانشگاه کابل، کتابخانه دانشگاه تعلیم و تربیه، شعبه کتابخانه عامه در خیرخانه و برخی مراجع و کتابخانه‌های خصوصی در کابل نیز دیدار کردند.

میزان دست یابی به منابع و مواد مربوطه در کتابخانه‌های فوق متفاوت بود. بیشترین منابع و مواد در کتابخانه عامه، کتابخانه اکادمی علوم و کتابخانه دانشگاه کابل یافت شد. همچنان دوره کار تیم‌های سه‌گانه را به تناسب میزان منابع موجود در کتابخانه‌های یاد شده تنظیم کرده بودم که نزدیک به دو ماه را دربرگرفت

هدف از این پروژه تشخیص منابع تحریری در بخش قراردادهای عرفی و سنتی و حقوق تعاملی به اضافه عرف و عادات و رسم و رواجهای مردم افغانستان، تهیه و ترتیب فهرستی از منابع یاد شده در کتابخانه‌های کابل بود. همچنان این پروژه راه را جهت کارهای اساسی‌تر در افغانستان از جمله

جداسازی منابع حقوق تعاملی از عرف و عادات و رسم و رواجها، تعیین و تعریف پرنسپ‌های اساسی حقوق تعاملی و کار روی ساختن زبان معیاری و ترمینالوژی مشخصی برای آن باز کرده می‌توانست. فهرست ترتیب شده می‌تواند مورد استفاده استادان، محصلان، مردم‌پژوهان، جامعه‌شناسان، محققان و دیگر کسانی که خواهان کسب معلومات در این عرصه‌گاه هستند قرار گیرد. دستیابی به منابع یاد گردیده گام موثری در جهت شناخت حقوق تعاملی و بخش قراردادهای عرفی در افغانستان محسوب می‌گردید؛ زیرا در شرایط و وضعیت افغانستان تا هنوز شوراهای محلی و مردمی، جرگه‌های قومی و شوراهای صلحیه در حل و فصل مشکلات حقوقی مردم نقش بارزی ایفا می‌کنند و مردم نظر به آگاهی و شناختی که از این کانونهای عرفی و سنتی و فعالان آن دارند به آنها اعتماد بیشتری می‌کنند. این جریان عنعنوی و مردمی در افغانستان تاریخی درازدامن داشته و بخش عمده‌یی از فرهنگ عملی، حقوقی، عرفی و عنعنوی مردم را تشکیل می‌دهد و در زندگی عادی و واقعی شان همواره تکرار می‌شود.

منابع حقوق تعاملی و بخش عرفی و سنتی در افغانستان تنوع بسیار داشته و در مناطق مختلفه و در بین اقوام و ملیت‌های گوناگون کشور فرق می‌کند. تعاملات و آداب نامبرده نه تنها از حیث منطوقی، قومی و ملیتی تفاوت می‌نماید، بلکه در بین طوایف، بخش‌ها و لایه‌های یک قوم و ملیت به گونه‌ی مثال در میان اقوام و ملیت‌های پشتون، ازبک، هزاره، تاجیک، ترکمن، بلوچ و غیره نیز فرق می‌کند.

منابع یاد گردیده زیاده‌تر به شکل شفاهی بوده و سینه به سینه از یک نسل به نسل دیگر انتقال یافته است. منابع تحریری در این بخش بسیار معدود بوده که آنهم با عرف و عادات، رسم و رواجها و فرهنگ عامیانه مخلوط می‌باشد. جداسازی منابع متذکره از لابلای فرهنگ عامه و تشخیص، تعیین و تعریف پرنسپ‌ها و تعاملات آن ضرورت به کار زیاد و وقت کافی دارد و این کمک خواهد کرد تا زمینه جهت ساختن ترمینالوژی و زبان معیاری برای حقوق تعاملی و بخش عرفی و سنتی در افغانستان فراهم آید. این بخش تا هنوز در افغانستان دارای زبان معیاری نبوده و تعاملات و پرنسپ‌های اساسی آن تشخیص و تعریفی که در سطح ملی قابل پذیرش و در سطح بین‌المللی واضح و روشن باشد، نگردیده است. این پراکندگی، ابهامات و برداشت‌های متنوع سبب شده است تا شناخت حقوق تعاملی و بخش عرفی و سنتی در افغانستان بسیار مشکل و پیچیده شود.

برای درک و شناخت قراردادهای عرفی و حقوق تعاملی (نظام حقوقی غیردولتی) در افغانستان ضرورت به مطالعه و تحقیقات همه جانبه و دوامدار عملی و شفاهی است. برای این کار نیاز به وقت کافی، حوصله‌مندی فراوان، منابع مالی لازم و داشتن آگاهی و تجارب کافی در باره فرهنگ عامیانه، عنعنات، رسم و رواجات و مناسبات بس متنوع و گستردهٔ مردم افغانستان می‌باشد. با اتکا بر منابع قلیل تحریری نمی‌توان به وسعت و عمق بخش عرفی و سنتی در افغانستان دست پیدا کرد؛ لیکن این منابع تحریری که با عرف و عادات و رسم و رواجها ممزوج است می‌تواند معلومات اجمالی و دید کلی در مورد نکات برجستهٔ این بخش به علاقمندان ارایه نماید.

قابل یاد آوری است که منابع تحریری موجود زیادتر پیش از جنگ و مقداری در جریان جنگ طولانی افغانستان و اندکی پس از آن ترتیب و نگارش یافته است. همچنان در جریان جنگ ساختارهای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی افغانستان ضربات کاری دیده و بسیاری از روابط، تعاملات و ارزشهای عنعنوی و سنتی تخریب شده است. به این دلیل برای شناخت بخش عرفی و قوانین تعاملی در افغانستان ضرورت به مطالعه و تحقیقات جدید می‌باشد.

در جریان سفرهایی که به ولایات عمدهٔ کشور داشته و از حوزه‌های تاریخی و فرهنگی شرق، شمال، غرب، جنوب، مرکزی و کابل بازدید کردم و از نزدیک با قاضیان محاکم، سارنوالان، پولیس، شورای‌های مردمی و دیگر ارگانهای رسمی و افراد کانون‌های عرفی و سنتی گفتگو و مصاحبه انجام دادم، به این نتیجه رسیدم که بخش عرفی و سنتی در افغانستان نقش بسیار عمده و اساسی دارد و بیشتر مردم خاصه در مناطق روستایی و اطراف برای حل و فصل موضوعات حقوقی و مشکلات روزمرهٔ خود به این بخش غیردولتی مراجعه می‌کنند. استفاده از قراردادهای عرفی و حقوق تعاملی نه تنها در بین ده‌نشینان و قبایل، بلکه در میان شهرنشینان افغانستان نیز رواج افزون دارد.

در سه دهه جنگ به مناسبات و تعاملات عرفی، عنعنوی و سنتی مردم در شهر و دهکده‌های کشور ضربات بس کاری وارد شده است. همچنان در دههٔ اخیر در زیر حجم سنگین تهاجم خبری، اطلاعاتی و فرهنگی کشورهای غربی این ضربات به مناسبات، روابط و ارزشهای عنعنوی و سنتی جامعه خردکننده تر و شکننده تر از دوران جنگ بوده است. مردم بیچاره و مظلوم ما در بین دو سنگ گران سران دولت فاسد، بی‌کفایت و رشوه‌خوار کابل از یک طرف و بحران عمومی جامعه (که هرج و مرج را در گسترهٔ نظام پراکنده و مجروح عرفی و سنتی دامن زده است) از طرف دیگر، گیر کرده اند. این وضعیت و حالت بحرانی، متزلزل و مأیوس کننده دست‌آوردهای جامعه را در

پرتگاه سقوط کشانیده و جان مردم را به لب رسانیده است.

با یک نگاه حتی اجمالی به اوضاع عمومی جامعه پیداست که در بین دولت و مردم درهٔ پرفراخنا وجود دارد. نظام دولتی- فاسد، بی‌کفایت، تنبل، آزاردهنده و جدا از مردم است. حکومت در حقیقت بار گرانی بر شانه‌های زخمین مردم می‌باشد. از قوانین مدنی، شریعت، فقه، عرف و دیگر ابزار حقوقی در محاکم و ارگان‌های مربوطهٔ دولتی بیشتر برای پیچش امور حقوقی و جزایی مردم و کشاله‌دارسازی دوسیه‌ها جهت اخذ رشوه‌های کلان‌تر و سوء استفادهٔ بیشتر بهره‌برداری می‌شود. متون تاریخی و فرهنگی ما پر از حکایات رشوه‌ستانی قاضیان و ظلم و ستم حکام است. مردم از ترس و بیم محاکم، قوهٔ اجرائیه و دیگر ارگانهای فاسد و جیب‌بر از دستگاه ظالم و پرفساد دولتی دوری می‌جویند. مردم بیچارهٔ ما دیگر منبعی ندارند جز همین قراردادهای عرفی و حقوق تعاملی که در مغز و سینه‌های شان به شکل ارثی جا گرفته و برای حل و فصل امور حقوقی و قضایی روزمرهٔ آن‌ها به کار می‌رود. متأسفانه که جنگ و بحران جاری این منبع بزرگ را نیز بحرانی و درهم و برهم کرده است.

در افغانستان زمانی مردم به نظام حقوقی و قوانین موضوعهٔ دولتی اعتماد کرده می‌توانند که برای شان در عمل ثابت شود که دستگاه دولت از فساد، رشوه، بی‌عدالتی، حق تلفی، تبعیض، خویش خواری و غیره امور خلاف پاک شده است. وقتی ما در پروسهٔ تکامل اجتماعی و جریان رشد و انکشاف جامعه به این مهم دست می‌یابیم که سیستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سالم، پاک، فعال و جدیدی بر بنیاد قوای سه‌گانه، خاصه بر اساس شناخت فرهنگ و مناسبات پیچیدهٔ مردم و جامعه و تعادل لازم در بین نظام حقوقی و عدلی و قضایی رسمی و دولتی و نظام عرفی غیردولتی و حقوق تعاملی مردمی در افغانستان شکل و شیرازه گیرد. به این دلیل است که مطالعه و پژوهش در این میدان گسترده جهت شناخت حقوق تعاملی، قراردادهای عرفی و فرهنگ مردمی در افغانستان اهمیت زیادی دارد.

رسول پویان

بهار ۱۳۹۲ خورشیدی

جایگاه هرات در مدنیت خراسان

جایگاه هرات در مدنیت خراسان

از عهد باستان تا گسترش اسلام

هرات در عهد باستان موقعیت سوق الجیشی و شهرت فراوان داشت. از باستان زمانه‌ها این خطه کهن دارای آبادانی، نظم سیاسی و اقتصادی و مدنیت بوده است. هرات در ادوار اوستایی، مادها، هخامنشیان، کوشانیان و ساسانیان مرکز تلاقی تمدنهای بزرگ بوده و حوزه‌های مهم و استراتژیک را به هم پیوند داده است. همچنان از این تمدن‌های باستان به نحو شایسته و خوبی تغذیه و بهره‌وری کرده است.

هنگام یورش اسکندر مقدونی به قلمر فراخ هخامنشیان شهر هرات دارای نام و شهرت بس فراوان بود. شجاعت و پایداری دلاوران هراتی اوراق تاریخ را زینت بخشیده است. در این باب در تاریخ مختصر افغانستان آمده است: «هرچند اسکندر سه ولایت بزرگ آریا(هرات)، درنگیانه(سیستان) و اراکوزی(قندهار کنونی) را بدست آورده بود، ولی ساتی بارزان سردار ملی هراتیان از بسوس شاه باختر دوهزار لشکر امداد گرفت و در هرات علم آزادگی افراشت»^۱

هرات رونق و آبادانی خود را در دوره ساسانیان نیز حفظ کرد و یکی از شهرهای مشهور تمدن آن عهد و مرکز اشراف نشین زردشتی‌های آریایی بود. قبل از ظهور اسلام برخی از جهانگردان از هرات به عنوان سرزمین نعمت، ثروت و فرهنگ یاد کرده اند. این موقعیت و جایگاه پس از انتشار اسلام در بلاد خراسان نیز به قوت خود باقی بود. چنان‌که داستان دهقان(حاکم) محلی هرات هنگام اهدای سوقات به اسد بن عبدالله حکمران عرب بسی مشهور است. در سنه ۱۲۰ هـ مطابق ۷۳۷ میلادی در زمان حکمرانی اسد بن عبدالله بر خراسان، دهقان(دهگانی) از هری بدربار اسد در بلخ آمد، و روز جشن مهرگان هدایای بس گرانبهایی تقدیم داشت؛ در این دربار دهگان هرات خطابه‌یی ایراد کرد که در آن گفته بود:

«خدا امیر را نیکی دهد! ما گروه عجم مدت چهار صد سال، در حالیکه کتاب ناطق و نبی مرسل

^۱ - تاریخ مختصر افغانستان، ص ۴۱

نداشتیم، تنها به حلم و عقل و وقار (بردباری، هوشیاری و سنگینی) دنیا را گرفتیم، و هرکسی با این سه خوی، بهر سوی روی آورد، خدا او را پیروزی بخشید»^(۱)

هرویان نخست با اعراب سازگاری عقلمندانه کردند و صلح را بر جنگ ترجیح دادند. آنان اسلام و قرآن را پذیرا شده و بر روی خاکستر مقدس محراب عبادت ساختند؛ ولی جور، ستم و تبعیض امویان کاسه صبر شان را لبریز کرد. قوی ترین و خونین ترین قیام‌های آزادیخواهانه و استقلال طلبانه از خراسان آغاز شد و هرات یکی از مراکز عمده قیام و پایداری بود.

تاهنوز دلاوری و رشادت‌های ابومسلم خراسانی، قارن هراتی، نیزک بادغیسی، استاد سیس، بن مقنع و دیگر آزادگان از یاد نرفته است. همین خراسانیان بودند که به رهبری ابومسلم خراسانی علیه امویان چونان جنگیدند تا خلافت را از خاندان اموی به دومان عباسیان انتقال دادند؛ اما خلیفگان عباسی عوض پاداش، این سردار نامدار را با حیله و نیرنگ ترور نموده و قیامهای بعدی خراسانیان و هراتیان را با خشونت و بی رحمی سرکوب کردند.

هرویان با عقل و تدبیر از تجارب ابومسلم و سرداران خراسانی درس عبرت گرفته و استراتژی مبارزاتی و استقلال طلبی خود را مطابق به شرایط زمانی و مکانی عیار ساختند. همین بود که برای نخستین بار رأیت استقلال خراسان در فوشنج هرات به دست سردار بزرگ خراسانی (ظاهر فوشنجی) به احتزاز درآمد. دومان طاهریان به مثابه خراسانیان بومی و میراثداران فرهنگ و تمدن باستان، در هم‌آهنگی زیرکانه و سیاستمدارانه با خلیفه معتدل عباسی مأمون توانستند شالوده دولت مستقل خراسانی را پیریزی کنند.

سیس سلسله‌های صفاری و سامانی که بازهم از خراسانیان بومی بودند، این شالوده و اساس را ثبات و استحکام سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی بخشیدند. زبان پارسی یا فارسی (یا دری) به مثابه پرریشه ترین زبان فرهنگ و مدنیت کهن اوستایی در عهد صفاریان، خاصه در دوره سامانیان رشد و انکشاف افزون یافت و به عنوان زبان فرهنگ و مدنیت خراسان مقبول عام و خاص بود.

این زبان ملی خراسانیان در ادوار ترکان خراسانی نیز رشد و توسعه دامنه داری پیدا کرد. بر بنیاد همین شالوده تمدنی و فرهنگی بود که ترکان خراسانی، (غزنویان، سلجوقیان و تیموریان) بزرگترین امپراتوری‌های خراسانی را برپا کردند. در این فرایند تجلی فرهنگ و تمدن سهم غوریان و آل کرت نیز شایسته یادآوری است.

^۱ - تاریخ طبری، جلد دهم، ص ۴۲۰

هرات در عهد سامانیان و غزنویان پایتخت دوم خراسان بود و در دوره غوریان به مرکز اصلی سیاست، اقتصاد و فرهنگ تبدیل شد. یاقوت یکی از تاریخنگاران و جغرافیه نویسان در این باب می‌نویسد: «در ۶۰۷ هجری که در خراسان بوم هیچ شهری را نیافتم که بزرگی و اهمیت و شرافت و احترام و زیبایی و پرجمعیتی هرات را داشته باشد. هرات پر از مردمان فاضل، دانشمند، اعیان و متمولین معتبر است، بسیاری از علمای بزرگ و اشخاص مهم منسوب به هرات می‌باشند»^(۱)

هراتیان از همان دوران نخستین انتشار اسلام در بلاد خراسان، در این زمینه نقش فعالی بعهده داشتند. در قرن اول و دوم هجری اشخاص نامداری از خطه کهن سال هری در عرصه‌های علم و دانش قد برافراشتند که در اینجا به ذکر چند مثال اکتفا می‌کنم:

محمود وراق هروی یکی از شعرای مشهور هرات بود که به دو زبان عربی و دری شعر می‌سرود. ابوعبید قاسم بن سلام هروی از بزرگترین علمای حدیث، ادب، فقه و قرائت بود که به تاریخ ۲۲۳ هجری وفات یافت. ابو عمر ثمر، بن حمدویه هروی قدیمترین دانشمند خراسانی است که پس از خلیل، معجم بزرگ لغت عرب را نوشته است. ابوالحسن علی فرزند ماجور هروی از علمای ستاره شناس بود که در این زمینه دارای تالیفات می‌باشد. از قول گوستاولوبون نقل شده که وی از سال ۲۷۰ تا ۳۲۲ هجری مشغول مطالعه و تحقیقات بوده و تقویم‌هایی استخراج کرده است. او برخلاف بطلمیوس کشف نمود که فاصله قمر از آفتاب به تناقض می‌رود.

برای روشن شدن نقش و تاثیر فرهنگ و تمدن باستانی خراسان بر فرهنگ و مدنیت اسلامی کافی است که بیان واقعیت را از زبان عقابی شاعر معروف عرب در دوره عباسی بشنویم: «معانی جز کتب عجم بدست نمی‌آید، لغت از ما و معانی از آنها»^(۲)

آفت چنگیز خان

پیش از هجوم هستی سوز چنگیز خان، هرات بسی آباد و پرجمعیت بود. هرویان پس از مقاومت اولیه با عقل و تیز هوشی با پسر چنگیز از در صلح پیش آمدند؛ ولی بعد از برگشت لشکر انبوه چنگیزی به تحریک تعدادی از مبارزان دوباره بر عساکر معدود باقی مانده مغل یورش برده و همه را قتل عام کردند. چنگیز خان پس از اطلاع از این واقعه به خشم آمد و لشکر عظیمی برای سرکوب هرویان گسیل کرد.

۱- مقدمه تاریخ نامه هرات، ص ۳

۲- تاریخ بغداد طیفور، ص ۱۵۷

هراتیان در مقابل سپاه خون آشام چنگیزی پایداری کم نظیر کردند. به قول سیفی هروی تاریخنگار قرن هفتم هجری در حمله سال ۶۱۸ هجری «حدود ۱۹۰۰۰۰ مرد جنگی» از خطه هرات برای مقابله آماده شدند. همچنان به گفته قاضی جوزجانی (منهاج سراج): «ششصد هزار شهید، در ربع شهر بشمار آمد، برین حساب بیست و چهار لک (دوملیون چهار صد هزار) در چهار طرف، از مسلمانان شهید شدند»^۱ از روی ارقام متذکره وسعت آبادی و نفوس هرات قبل از حمله چنگزخان و خرابی شهر و قتل عام مردم به خوبی هویدا می شود.

هجوم وحشیانه لشکر چنگیز شیرازه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خراسان را پاشان ساخت. مردم هرات قتل عام شدند؛ شهر و دهات مدتها خالی از نفوس بود؛ زیرا بعد از قیام و مقاومت هروی، چنگیزخان فرمان قتل عام و تخلیه هرات را داده بود. هرچند تمدن و آبادانی هرات در زیر سم ستوران سپاه متجاوزین به خاک یکسان شد و مردم هرات کشته و تبعید شدند؛ لیکن ارزشهای معنوی و فرهنگی، جاذبه های آب و خاک هری از بین نرفت و در اثر گذشت زمان توانست قلب سنگ اولاد چنگیز را نرم سازد. مغولهای صحرائنشین و خشن به مرور زمان در اقیانوس فرهنگ و تمدن خراسان غرق شدند. در این برهه زمان نیز بازسازی و احیای مجدد خراسان در دوره ملوکان کرت (۱۲۴۵-۱۳۸۱م) از هرات آغاز گردید و در دوره تیموریان به اوج خود رسید.

هرات در عهد تیموریان

امیر تیمور مشهور به تیمور لنگ اگرچه هنگام حمله به هرات وحشت بسیار آفرید و از کشته پشته ساخت؛ «امر کرد تا دیوارهای داخلی و خارجی شهر هرات را منهدم کردند و دروازه های آهنین شهر را که بر آن نام و عنوان پادشاهان کرت منقور بود از جا بکنند و توسط گردودنه ها به شهر سبز منتقل ساختند،... به قول مورخ میرخوند یک دکان در شهر هرات باز نماند و در بازارها و کوچه ها مرده بالای مرده افتاده بود»^۲ اولاد تیمور نه تنها خشونت نکردند؛ بلکه در بازسازی و احیای فرهنگ و مدنیت خراسان زمین و تختگاه آن هرات از دل و جان کوشیدند. نام نیک ایشان همواره زینت بخش اوراق تاریخ ما خواهد بود.

مدنیت خراسان که ریشه هایش از تمدن گشن بیخ باستان آب خورده و از مدنیت های بزرگ ماد، هخامنشی، ساسانی، کوشانی، چین، هند و یونان مایه گرفته بود، پس از انتشار اسلام با فرهنگ عرب

^۱ - طبقات ناصری، جلد دوم، ص ۱۲۱

^۲ - افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۱۵۷

روبرو شد و شالودهٔ مدنیت مختلط خراسان اسلامی شکل گرفت. در دورهٔ درخشان تیموریان (۱۳۸۰-۱۵۰۶م) فرهنگ و مدنیت خراسان بعد از اسلام که در عهد دولتهای مستقل خراسانیان بومی و ترکان خراسانی شکل و شیرازه پذیرفته و با هجوم هستی سوز چنگیزی پاشان شده بود، بازسازی اساسی و احیای مجدد شد.

هرات در درازنای تاریخ همواره موقعیت استراتژیکی و تبارز فرهنگی و تمدنی داشته و قلب تپندهٔ خراسان بوده است. در عهد تیموریان زمینه از نگاه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی برای تجلی این خطهٔ پرمغز و مایه آماده شد و هرات به مثابهٔ گوهری در صدف سینهٔ خراسان درخشیدن گرفت. در این باب در کتاب شکوفایی هرات آمده است: «هرات در همهٔ اعصار و قرون قلب خراسان، کلید آسیا و دروازهٔ افغانستان و حتی شبه قارهٔ هند از جانب مورخین دانسته شده است. جای تردید نیست که دورهٔ شکوفایی و رنسانس اصلی آن در دورهٔ تیموریهای هرات می‌باشد»^(۱)

شهر باستانی هرات در بستر پرفراز و نشیب تاریخ حالات بس متنوع داشته است؛ گاه بر اوج ترقی و تعالی فرهنگی، اقتصادی و سیاسی عروج کرده و زمانی از جفای گیتی گشایان و زورگویان تاریخ به خاک یکسان شده است. سرزمین پربرکت و زرخیز هری و مردم ادب پرور و فرهنگساز آن همواره استعداد و توانمندی آن را دارا بوده اند که ارزشهای گزیده تمدنهای بشری را خردمندانه جذب و هضم کرده و به شکل استادانه بر پایهٔ همان فرهنگ ریشه دار خود، رشد و پرورش دهند.

هرات در عهد تیموریان در حقیقت گنج خاور و خزینهٔ فرهنگی و هنری نه تنها خراسان، بلکه شرق شده بود. به قول مورخ مشهور وطن استاد حبیبی: «هرات بمنزلهٔ مرکز تشعشع آسیا مدتها باقی ماند و انوار هنر آن در شرق و غرب و شمال تابید»^(۲) ارزش و اهمیت محوری دورهٔ تیموری را می‌بایست در جنبهٔ فرهنگی، ادبی و هنری آن جستجو کرد. نمایندهٔ واقعی هنر آن دوره «مکتب هنری هرات» است که انوار آن هند عهد بابرین، ایران دورهٔ صفوی و ماوراءالنهر را روشنایی بخشید.

در کتاب هنر عهد تیموریها در این باره آمده است: «عروج مکتب هرات را از ۱۴۰۰م تا اواخر عهد سلطان حسین بایقرا ۱۵۰۰م می‌دانیم، که در این مدت یک قرن هنر کتابسازی این مکتب به شمول هنرهای خطاطی، نقاشی، مصوری، تذهیب و تجلید به ذروهٔ عروج خود رسید و هنر مندان نامی از هر سو به هرات آمدند»^(۳)

۱- شکوفایی هرات در عصر تیموریها

۲- هنر عهد تیموریها، ص ۶۲

۳- هنر عهد تیمویها، ص ۳۶

پس از فروپاشی امپراتوری بزرگ تیموریان دوران درازدامن تجزیه و تقسیم خراسان بزرگ، جنگ‌های هستی سوز، اغتشاشات و خانه‌جنگی‌های پایان ناپذیر و بحرانهای پیاپی آغاز شد و فرهنگ و مدنیت هرات در چنگال تباه‌کننده سیه‌روزهای سخت و دشوار گرفتار رکود، انحطاط و اضمحلال روزافزون گردید که به نحوی از انحا تا هنوز ادامه دارد.

رسول پویان

دانش شناخت شخصیت‌ها

دانش شناخت شخصیت‌ها

شناخت جامعهٔ مختلط و مرکب افغانستان بدون شناسایی شخصیت‌ها در قوالب و ساختارهای گوناگون میسر نخواهد شد. آدم‌ها در ساختارهای شهری، دهاتی، قبایلی و در قوالب و بافتهای مختلف (که دارای مناسبات، آداب و قراردادهای عرفی و سنتی متفاوت اند)، در مناطق مختلف جغرافیایی و دارای آب و هوای متفاوت، شخصیتهای ویژه می‌گیرند؛ عادات، رسم و رواج، احساسات، عواطف، آمال و آرزوها، سلیقه‌ها، باورها، طرز رفتار، واژگان و ارزشهای متنوع می‌آموزند.

در هر کدام از این قوالب و ساختارهای خرد و بزرگ و محیط‌های مختلف برنامه‌های مغزی و شخصیت فردی و اجتماعی افراد به طور متفاوت شکل می‌یابد و این برنامه‌های مغزی و ذخایر ذهنی در حقیقت رهنمای رفتارهای فردی شان در خلوت و در اجتماع می‌باشد. ظرفیتهای دانش، مهارت‌ها، هنرها و تجارب و رشد عقلی، ذهنی، احساس، عواطف و تخیل افراد در این ساختارهای گوناگون متفاوت است.

حواس پنجگانه خاصه قوه عقلایی، تخیل، تحلیل، درک و عشق در شخصیت‌های متشکله این ساختارها فرق می‌کند؛ میزان خشونت، تحمل، بردباری، وفا، صداقت، شجاعت، ترس، آزادگی، رفاقت، دلسوزی، ترحم، مهربانی و غیره متفاوت است.

همچنان این تفاوتها را می‌توان به نحوی از انحا در افراد هر یک از این قوالب و محیط‌ها نیز مشاهده کرد. به این صورت علاوه بر این که افراد در ساختارهای مختلف دارای شخصیت‌های متفاوت اند، هر کدام از انسان‌ها در واقع شناسنامه مخصوص خود را دارند؛ همان طور که نشان انگشت و (دی ان ای) هر کس فرق دارد، شخصیت‌ها نیز متفاوت اند. برای شناخت شخصیت‌ها می‌بایست آنان را در خاص و در عام، در ساختار ویژه و محیط‌های مرتبط و در پروسهٔ تاریخی رشد، پرورش و تکامل شان مطالعه کرد.

از اینجاست که شخصیت اسکندر، چنگیز، ناپلیون، داروین، لیونارد داوینچی، کانت، نیچه، هیتلر، انشتین، استالین، مائوتسه دون، گاندی، اتاترک، خمینی و... غیره باهم متفاوت بوده است. هر کدام از خود رد پای مختلف در تاریخ بجا گذاشته اند.

در افغانستان کنونی نمی‌توان از اشخاصی چون: حامد کرزی، ملا عمر، حکمتیار، استاد ربانی، یونس قانونی، محقق، جنرال دوستم، غیره و غیره (که هر کدام به شکلی و از طریق‌های مطرح شده اند)، توقع رفتار همگون و هم‌آهنگ داشت.

همچنان در بین شخصیت‌های واقعی ملی و مردمی‌یی که در پروسه تاریخی در بطن جامعه و در بین مردم رشد و پرورش یافته‌اند و شخصیت‌های مصنوعی و وارداتی (که بدون کدام سابقه تاریخی، علمی، فرهنگی و مبارزاتی مشخص سمارغ وار توسط دستگاه‌های تبلیغاتی خارجی به شهرت رسیده‌اند)، فرق بنیادی و حقیقی وجود دارد.

در این دو تیپ شخصیت‌های طرفیت درک و شناخت جامعه، عشق به وطن و مردم، انرژی آزادی و استقلال طلبی و توان سرسختی و مقاومت در راه اهداف درازمدت ملی و میهنی متفاوت است و بالای حال و آینده مردم و وطن سخت تأثیر می‌گذارد.

رفتار سیاسی، اجتماعی و فردی اشخاص بسی متفاوت است؛ این را می‌توان از عملکرد و رفتار گذشته‌شان درک کرد. برای شناخت افراد می‌بایست به تاریخ زندگی و عملکرد آنها مراجعه کنیم. پیش از تکیه زدن شخصیت‌ها به قدرت سیاسی و تصاحب پست‌های مهم، با این مطالعه و بررسی می‌توان عملکرد و رفتار آینده‌شان را حدس زد. قدیمی‌ها می‌گفتند: آزموده را آزمودن خطاست؛ زیرا وقت طلاست و تلف کردن آن نابخاست.

دانش جامعه‌شناسی و روانشناسی ما را در شناخت افراد و شخصیت‌ها کمک می‌کند. به یاری این دانش و هنر می‌توان شخصیت‌های مطلوب را در زمان و مکان مشخص و برای اجرای امور معین برگزید. چه بسا اشخاص گم‌نامی وجود دارند که در آنها نیرو، ارزش و خصایل بس نیکو و شایسته‌ای تمرکز یافته است؛ که اگر در جای اصلی خود قرار بگیرند نقش بزرگی در جامعه ایفا کرده می‌توانند. ازینجاست که کشف و شناخت شخصیت‌های کلیدی و محوری در یک جامعه و گذاشتن آنان در جای مناسب‌شان، بسیار مهم است.

جهت شناخت جامعه پراکنده و مرکب افغانستان نیاز به مطالعه و شناخت ساختارها و قوالب مختلفی است. ضرورت به مطالعه این ساختارها و قوالب در مناطق و محیط‌های متنوع جغرافیایی، در مناطق شهری، نیمه‌شهری، روستایی، کوهستانی، دره‌های پراکنده و غیره می‌باشد.

این قوالب فراخ و تنگ، خرد و بزرگ تبارزگر ساختار فرهنگی، اقتصادی و عنعنوی ویژه خود‌اند؛ طی چند دهه اخیر در داخل هر یک از این قوالب در واقع افراد و شخصیت‌های متنوع رشد و پرورش

یافته اند، که ساکنان آن ساختارها و قوالب به آنان اعتماد و دلبستگی دارند. برای استقرار امنیت، آرامش، اعتماد و ثبات در سطح ملی، نخست می‌بایست امنیت و ثبات را در ساختارها و قوالب گوناگون و به عبارت دیگر در حوزه های فرهنگی تاریخی مختلف کشور استحکام بخشید. جهت عملی شدن این مهم به افراد کلیدی و شخصیت‌های مورد اعتماد مردم در سطح محلی و منطقوی ضرورت است که بتوانند امنیت، آرامش، اعتماد و ثبات را به آن کانونها و ساختارها برگردانند. از پیوند ارگانیک و واقعی این حوزه‌ها و ساختارهای پراکنده است که جامعه مدنی مشترک بر اساس حقوق شهروندی در افغانستان فردا شکل و شیرازه خواهد گرفت. در افغانستان طی سه دهه جنگ و بحران ضربات کاری به ساختارهای دهقانی، قبایلی، شهری، نیمه شهری و مختلط وارد شده است. بحران هویتی، اعتماد و گریز از همدیگر، بحران سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در جامعه شیوع یافته است. در بسا موارد روابط و مناسبات سنتی، عنعنوی و عرفی از هم گسسته است.

در برگرداندن آرامش و ثبات در جامعه، مدل‌های متناقض خارجی ناموفق بوده اند؛ زیرا در ساختار مختلط و پراکنده جامعه افغانستان قابلیت اجرا یوی و تطابقی ضعیفی دارند؛ و یا ضرورت به وقت زیاد و کار بس طولانی می‌داشته باشند. در کوتاه مدت به جز بازسازی، احیای مجدد و تنظیم همین ساختارهای پارینه بس متنوع، راه عملی و مناسب دیگری در دست نیست. پروسه رشد و انکشاف افغانستان نیاز به زمان طولانی دارد. در این بستر پردازنا است که جامعه مشترک مدنی آزاد و پیشرفته، بر مبنای فرهنگ و مدنیت تاریخی، هویت ملی و علم و تکنولوژی پیشرفته شکل می‌گیرد و عملیه کشف و شناخت، تربیه و پرورش شخصیت‌های کلیدی و نیروهای فعال انسانی روز به روز رشد و تکامل پیدا می‌کند.

رسول پویان
۶ دلو ۱۳۸۸ خورشیدی

درسی از گذشته برای اعمار افغانستان نوین در آینده

درسی از گذشته برای اعمار افغانستان نوین در آینده

نقد و بررسی عالمانه و پژوهشگرانه گذشته خورشید تابناک آینده وطن خواهد بود. در این نقد، تحلیل و بازیابی بایست چشم تعصب، نگاه محدود ایده نولوژیک، نشالیزم کور و قضاوت‌های یکجانبه بسته بوده و در عوض هدف اصلی رسیدن به گنجینه های تمدنی وحدت در فضای پرگشایش دیموکراتیک برای گذار از بحران عمومی، جنگ خانمانسوز، استبداد ایده نولوژیک در زیر هر نام و نشانی، سلطه قومی، تعصب و تبعیض زبانی، مذهبی و جنسیتی باشد. برای ساختن این سیستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به درک و شناخت ارزشهای گزیده مدنیت های تاریخی این سرزمین، کشف و به کار اندازی ظرفیت های آشکار و پنهان طبیعی و انسانی موجود و استفاده آگاهانه از تجارب و دست آوردهای جهانی نیاز است. شعور جمعی در کشور ما باید تا آن درجه ارتقاء و تکامل کند که توان رهبری و هدایتگری این جنبش عمومی و حرکت درازدامن را در عرصه های گوناگون داشته باشد.

با نگاه کوتاه به ادوار تمدنی پیشین میهن به روشنی در می یابیم که وطنگاه ما همواره خاستگاه و پرورشگاه مدنیت و فرهنگ بوده است. در ادوار قبل از اسلام ما مدنیت های بس غنمند و پرآوازه ای داشتیم که در روابط با تمدن های بزرگ جهان دیروز پرتوافشان زندگی بشری بوده و یادگارهای معنوی و مادی آن تا هنوز در دل تاریخ می درخشند. در مقاله های گذشته ام به آن اشاراتی داشتم؛ در این جا نیازی به یادآوری مجدد نیست. با آن هم به طور مثال می توانید جشن نوروز امسال را که مبنایی برای همبستگی منطوقی خواهد شد، مشاهده کنید. همچنان این همبستگی شادمانه تاریخی را با اعمال وحشتناک و ضدبشری طالبان که از اعماق آن وحشت ستمگرانه، فریاد زنجیر شکن ابوذر کوچک و تنها به عالم بشریت پیچید به تماشا بنشینید و خود تفاوت بین مدنیت و وحشیگری را درک کنید.

در درازنای تاریخ خراسان قدیم گسستگی های تمدنی در اثر هجوم قبایل خشن و بدوی همیشه مشکل ساز بوده است و حرکت و تکامل فرهنگی و تمدنی را سست، متوقف و یا از هم گسسته است. به طور مثال هجوم قبایل عرب تمدن بزرگ ساسانی را فروپاشانید. یورش چنگیزخان تمدن خراسان بعد از

اسلام را تخریب کرد؛ لیکن اولاد وی دوباره در اقیانوس فرهنگ و مدنیت خراسانی چونان غرق شدند که نفیس یادگارهای آنان تاکنون در افغانستان، آسیای میانه و هندوستان فراوان دیده می شوند. بعد از سقوط امپراتوری تیموریان به مثابه آخرین تمدن مشترک خراسانیان (ترک، تاجیک و دیگر اقوام متنوع) باز دوره درازدامن تقسیم و تجزیه، اغتشاشات، جنگهای مذهبی و قومی، رقابتهای خونین برسر قدرت، بحران و ویرانگری های دنباله دار آغاز شد و میهن ما افغانستان کنونی در آن آتش پاک سوخت؛ چونان که تاهنوز می سوزد.

در دوره سلطنت طولانی ظاهر خان به جای رشد، ترقی و پیشرفتهای لازم سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی لالایی های خواب آور سر داده شد و مردم را در خواب خرگوش فرو بردند تا پایه های سلطنت خود را مستحکم سازند. علاوه بر آن بنیان تبعیض زبانی و قومی را هاشم خان کاکای شاه در افغانستان گذاشت که بعد از آن همیشه توسط حاکمان دوره های بعدی به نحوی از انحا دنبال گردیده است. یکی از علل اصلی و بنیادی مشکلات کشور در سده های اخیر خاصه در قرن جاری همین تبعیض ها، عصبیت ها و استبداد قومی بوده است.

این دیگه بسیار محدود، یک جانبه و مصنوعی سبب شده است تا شعور جمعی در کشور ما در حلقه تنگ و خفه کننده حاکمیت استبدادی، کور شود و به خشکد و گنجینه های پربار مدنیت های تاریخی و ارزشهای گرانسنگ فرهنگی ما در ابعاد متنوع در فراموشخانه تاریخ دفن شوند؛ یا همسایگان ما از آن هویت یافته و به آن افتخار کنند. فرمان روایان نظامی و سیاسی سده های اخیر کشور هرگز به مانند ترکان خراسانی متمدن و مغلان پذیرای مدنیت، توان و ظرفیت آن را نیافتند که عمق و محتوای این تمدن پردازنا و غنامند را درک، هضم و پذیره شوند و در کنار دیگر اقوام در احیا و بازسازی آن همت گمارند؛ با اتکا به آن افغانستان نوین را به یاری علم و دانش عصری و تکنولوژی مدرن بسازند. پس از کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ خورشیدی و یورش نظامی روسها به افغانستان دوره طولانی جنگ، کشمکشها و رقابتهای خونین و سنگین سران پیمان ورشو و سران پیمان ناتو در این سرزمین استبداد زده و بلاکشیده شروع گردید و کشور ما عملاً در درون میکانیزم ویرانگر جنگی جا گرفت؛ میکانیزمی که توسط سران آن دو پیمان از نگاه مالی، تسلیحاتی و ایدئولوژیکی تغذیه می شد. بازیگران متنوع آن میدان جنگ و کشمکش های حاد و خونین به طور آشکار وابسته به دو جانب تمویل کننده بوده و یا به نحوی از انحا در دینامیسم اهداف آن دو قطب جهانی، آتشگران جنگ به شمار می آمدند. مرحله کوتاه مجاهدین و جنگ داخلی در حقیقت غوزی بالای غوز دیگر بود که

درد مردم، مشکلات وطن و ویرانگری‌ها را بسی گسترش داد. دوره طالبان در حقیقت سیاه صفحه‌یی در تاریخ وطن باز کرد که ثمره آن تخریب آثار ذی قیمت تاریخی، تخریب طبیعت و بجا گذاری زمین سوخته، قتل عام مردم و بازی به جان، مال، آبرو و عزت باشندگان مظلوم و بی دفاع این کشور بود.

آن حالات را ما در شرق میانه و دیگر مناطق آسیا (که طراحان آن باز همان حامیان جنگ در افغانستان هستند)، در حال حاضر به خوبی دیده می‌توانیم. بناً امروز بهتر می‌توانیم قضاوت تاریخی خود را از آن جنگ درازدامن و بحران مصنوعی فراگیر میهن واقعی تر بسازیم. وقت آن است که از تمام نیروهای درگیر آن زمان که تاهنوز در برابر هم صف بندی خصمانه دارند خواهش نماییم که با ظرفیتهای موجود خود، وارد جنبش ملی و مستقل فردا شده و در راه نجات، ساختن و احیای نوین وطن کمر همت برینندند.

پس از سقوط امارت طالبان و استقرار قوای ناتو در میهن دوره جدیدی در زیر سیطره نیروهای چندین ملیتی ناتو در افغانستان آغاز گردید. نخست مردم گمان می‌کردند که دیگر عمر جنگ، ناامنی و بحران به پایان رسیده است و طالبان به زباله دان تاریخ خواهند رفت؛ اما بی‌خبر از آن که این باز طالبان به طور پلان شده مورد حمایت قرار گرفته و توسط سران دولت کابل، حاکمان پاکستان و قوای ناتو حفظ می‌شوند تا از آن‌ها در موقع و زمانش استفاده ابزاری صورت گیرد. در حال حاضر به طور روشن می‌بینیم که طالبان به مشکل عمده‌یی تبدیل شده و بزرگ‌ترین مانع در راه صلح، ثبات و امنیت مردم افغانستان می‌باشند.

در حاکمیت ۱۲ ساله اخیر به ریاست جمهوری حامد کرزی به سبب سیطره این دیگه محدود، ضعیف، خشونت آمیز و جنگ افروز توسط تیم کرزی، بهترین فرصتهای طلایی از دست رفت و میلیارها دالر کمکهای خارجی حیف و میل گردید؛ از جنگ و شورشهای مصنوعی و خودساخته طالبان حمایت همه جانبه شد؛ فساد، خویش خوری، اختلاس، دزدی، تسلیم طلبی، مصلحت‌گزینی‌های زیانبار، تبعیض زبانی و قومی در شکل انارشستی آن به اوج خود رسید و منافع ملی کشور قربانی توهمات و تعصبات عده بس محدود گردید. کرزی و سران تیم انحصارطلب وی در پیشگاه مردم افغانستان و تاریخ مسئول و جوابگو خواهند بود.

نمی‌دانم تا چه اندازه سران نظام سیاسی فردا از تاریخ گذشته و شکست سران حاکمیت اخیر در استفاده از فرصتهای بدست آمده دوره پسین درس عبرت گرفته اند و تا چه اندازه به زوایای مدنیت

های پربار گذشته و رمز و راز استفاده عصری از آن آگاهی دارند؛ به بیان دیگر آیا دیدگاه شان ظرفیت درک و دریافت شعور جمعی مرکب و مختلط افغانستان را دارد و ضرورت وحدت و اشتراک همه اقوام را در یک نظام دیموکراتیک با حقوق مساوی شهروندی قبول دارند یا خیر؟ افغانستان فردا نیاز به تمام ظرفیتهای آشکار و پنهان دارد. در این گزینش فقط استعداد، تخصص، تجربه، صداقت در کار، وفاداری به استقلال و آزادی و حمایت از نظام دیموکراتیک مشترک همگانی مهم می باشد. اگر این اصل اساسی را تاهنوز درک نکرده باشند واقعاً بیچاره و ضعیف اند و از شخصیت‌های ضعیف، محدود و وابسته هیچ نوع توقعی نمی رود و باز همان دور و تسلسل کسالت آور و همان آس و کاسه خواهد بود.

نکات بنیادی و کلیدی

برای ساختن افغانستان نوین توجه به نکات آتی اهمیت فراوان دارد؛ به دون آن احیای مدینت تاریخی، شیرازه گیری هویت ملی، تشکیل ملت و وحدت ملی پایدار در حال و آینده دستیافتنی نخواهد بود.

حقوق شهروندی در نظام دیموکراتیک: دیرگاهی است که در کشور ما در مورد نوع نظام سیاسی بحث و گفتمان ادامه دارد و تا حال به کدام نتیجه فراگیر نرسیده است. طرفداران نظام متمرکز مرکزی (که در آخرین تحلیل میل به استبداد و انحصارگری دارند) ضرورت به قدرت مرکزی می داشته باشند. بعضی از آنان گاهی استبداد خونین و ضد آزادی امیر عبدالرحمن خان را الگو قرار می دهند که به کلی غیرواقعی، غیرمنطقی و ناکام است. حامیان نظام غیر متمرکز تاکنون طرح جامع و عملی ارائه نکرده اند. تحلیلگران نظام فدرالی الگوهای زیادی از کشورهای مختلف جهان در دست دارند که در زمان و مکانش نتیجه مند بوده است؛ اما در افغانستان تاهنوز آزمون نشده است.

بهرحال من تاکنون از کدام طرح خاصی حمایت نمی کنم؛ اما با مطالعات و پژوهشهایی که از افغانستان دارم و در مورد حوزه‌های تاریخی و فرهنگی آن مطالعه کرده ام و حتی سفرهایی به آن حوزه ها داشتم، به این نتیجه رسیدم که نظام مرکزی متمرکز در شرایط و موقعیت کنونی در کشور ما قابل تطبیق نیست و تجارب تاریخی هم نشان داده اند که در سده های اخیر خاصه قرن جاری نیز موفق نبوده است. تا پیش از رسیدن به الگوی مناسب ساختاری بایست اصل حقوق شهروندی به طور همه

جانبه با تمام جنبه های حقوقی آن عملی شود. بر این مبنا باید حقوق حقه تمام اقوام به طور مساویانه در تمام زمینه ها تأمین گردد.

زبان همگانی معیاری: برای احیای مدنیت و شکل گیری نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مناسب نیاز به زبان معیاری همگانی می باشد. مدنیت همواره زبان معیاری مناسب خود را پرورش می دهد و تجلی ارزشهای ادبی و هنری و تبارز گنجینه های متنوع فرهنگی و تمدنی در لابلای واژگان فراگیر زبان غنی، پر بار و عمومی به شهروندان رسیده می تواند و به طور واقعی دلنشین جامعه می شود. زبان معیاری مدنیت تاریخی ما همان زبان پارسی (دری) است که ریشه های اصلی اش در دره ها و دامنه های سلسله کوه های هندوکش و بابا و سواحل جیجون، مرغاب و هریرود فرورفته و در آن دره های سرسبز، دامنه های زیبا و سواحل شاداب رشد و پرورش یابیده است و در ایرانشهر شرقی و یا خراسان بزرگ همواره زبان معیاری بوده است.

بدون این زبان معیاری فارسی (دری) دستیابی به گنجینه های پر بار فرهنگ و مدنیت خراسان قدیم و افغانستان کنونی امکان ناپذیر می باشد. احیای تمدن تاریخی ما، شکل گیری ملت و هویت تاریخی و ملی بدون آن خواب و خیالی بیش نیست. به تاریخ نگاه کنید؛ ترکان و مغلان را دریابید که چقدر با فرهنگ و مدنیت خراسان قدیم انس و الفت گرفته بودند و زبان پارسی (دری) را از خود می دانستند و در رشد، پرورش و گسترش آن از هیچ نوع سعی و تلاش دریغ نکردند. دربار سلطان محمود غزنوی گنج زبان فارسی شده بود. در هندوستان هشتصد سال زبان فارسی زبان دیوانی بود و در دوره بابرین هند این زبان به اوج ترقی خود در عرصه شعر و ادب رسید که سبک هندی در شعر پارسی مثال بارز آن است.

در دوره ابدالیان هم هنوز زبان فارسی به قوت خود باقی بود. خود احمد شاه درانی به زبان فارسی شعر سروده است؛ فرزندش تیمورشاه به زبان فارسی دیوان شعری دارد. در کشور ما تاجیک ها و هزاره ها به زبان فارسی صحبت می کنند؛ ازبکان، ترکمن ها، بلوچها و غیره زبان فارسی را به عنوان زبان دوم خود برگزیده اند؛ اکثریت پشتونها خاصه پشتونهای حوزه جنوب به زبان فارسی خوب مسلط می باشند و طی سدهای جاری به آن زبان شعر سرودند، نثر نوشتند و سهل و روان حرف می زنند. پس اگر تعصب و تبعیض را کنار بگذارید، زبان فارسی (دری) در حقیقت زبان معیاری فرهنگ و مدنیت و زبان گفتاری اکثریت مطلق مردم کشور است. پس افغانستان نوین بدون زبان معیاری اش که تجلیگر و ممثل فرهنگ و مدنیت آن باشد، هیچگاه به وحدت ملی، هویت ملی و شکلگیری ملت نخواهد رسید.

زبانهای پشتو، ازبکی، ترکمنی، بلوچی، پشه‌یی و غیره در فضای باز و گشاده افغانستان متمدن، دیموکراتیک، مستقل و مترقی رشد و بالندگی یافته می‌توانند.

نام تاریخی کشور: نام یک سرزمین در واقع بیانگر هویت تاریخی، مدنیت و فرهنگ ریشه دار آن سرزمین است. سرزمین ما دارای مدنیت تاریخی چند هزار ساله بوده و در این بستر زمانی نام آن بیشتر خراسان بوده است و این نام در حقیقت تذکره هویت و شناسنامه واقعی آن می‌باشد. تمام باشندگان کشور می‌توانند در زیر نام خراسان جمع شوند و احساس هویت و موجودیت کنند. همه و همه پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، بلوچ، پشته‌یی، ترکمن، نورستانی و غیره؛ زیرا تمام این اقوام زمانی در قلمرو خراسان بزرگ زندگی می‌کردند و با آن نام انس و الفت دارند. توجه به این موضوع برای هویت ملی، تشکیل ملت و وحدت ملی در آینده بسیار مهم و حیاتی خواهد بود.

ضرورت جنبش ملی و مستقل: تجارب تاریخی سده اخیر بویژه دهه های پسین به خوبی نشان داد که در افغانستان تا هنوز جریان پخته و توانمند سیاسی و اجتماعی که بتواند کشتی توفانی وطن را به ساحل نجات برساند شکل و شیرازه نگرفته است و این یکی از کمبودها و مشکل های اساسی کشور ما است. جریان های سیاسی متشکله در دهه قانون اساسی ظاهرشاه در طیف های گوناگون در جریان عمل نتوانستند میهن را از اعماق بحراناها، جنگ ها، رقابتها و کشاکش های قدرتهای جهانی، منطقوی و همسایگان نجات دهند؛ بلکه یا به نحوی از انحا در وابستگی به قطب های جهانی و منطقوی بودند و یا در جوء مقناطیسی آن دینامیسم مجبور به حرکت می شدند و تحولات اساسی و بنیادی در کشور آورده نمی توانستند.

حالا افغانستان ضرورت به جنبش ملی و مستقلی دارد که با اتکا به گنجینه های مدنیت ریشه دار خودی در عرصه های ملی و بین المللی قد افرازد و کشور را در شاهراه مستقل رشد و انکشاف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی هدایت کند تا زمینه را برای استفاده از آخرین پیشرفتهای بشری در عرصه های علم و تکنولوژی و زمینه های ضروری دیگر فراهم سازد. تمام نیروهای ملی، میهن دوست، ضد خشونت و جنگ، مخالف تعصب و تبعیض، ضد فساد، اختلاس و دزدی و حامی افغانستانی مستقل، دیموکراتیک، مترقی و پیشرفته می‌توانند در این جنبش و حرکت وسیع همگانی شرکت ورزند. این حرکت در تداوم متین و آرام خود قدرت آن را خواهد یافت که کشتی توفانزده کشور را

طی دهه های آینده رهنمایی و به ساحل نجات برساند. این ضرورت تاریخ، وطن، نیاز و خواست زمان است.

نکات ضروری و عاجل

هرچند از انتخابات پیش رو ظهور کدام معجزه بی انتظار نمی رود و روند آینده به شکلی از اشکال ادامه همان جریان گذشته خواهد بود؛ اما مردم دیگر آن مردم سابق نیستند؛ شاید یخن سران دولت آینده را بگیرند و از آنان بخواهند که هرچه زودتر به نیازهای عاجل شان جواب بدهند.

امنیت و ثبات: با نگاه مختصر به گذشته روشن می شود که ناامنی، بی ثباتی و بحران عمومی کنونی نتیجه منطقی جنگ درازدامن در دهه های اخیر بوده است که به سبب پالسی غلط و سیاست های شکست خورده سران دولت کابل به ریاست جمهوری حامد کرزی طی ۱۲ سال اخیر نه تنها مهار نگردیده، بلکه تحت انحصار تیم محدود، کور و متعصب ارگ نشین کرزی اوضاع روز بروز بحرانی تر و خراب تر شده است.

به دون امنیت و ثبات نه تنها جریان زندگی عادی و روزمره مردم مختل می باشد؛ بلکه اوضاع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نیز بسی بحرانی و متشنج است. پروژه های عادی و انکشافی و جریان سرمایه گذاری های داخلی و خارجی متوقف می شود. مافیزم، بحران و انارشیزم دوره کرزی در شکل های جدیدی دوباره افغانستان را به کام تشتت، ابهام و نابودی خواهد کشانید. برای تأمین امنیت و ثبات نیاز به طرح جامع و سیاست استراتژیک روشن و مواضع شفاف و قاطع در برابر عوامل ناامنی، جنگ، بحران و بی ثباتی می باشد.

موضع روشن و قوی با طالبان: دیگر در سطح ملی، منطقی و بین المللی برای هیچ کس پوشیده نیست که طالبان عامل اصلی جنگ، ناامنی، بحران، رعب و وحشت و تشنج در افغانستان می باشند و به طور مستقیم توسط سران پاکستان و آی اس آی حمایت و پشتیبانی همه جانبه می شوند. سران ناتو از اول این را می دانستند؛ اما به خاطر منافع استراتژیک شان در منطقه همواره از آن چشم پوشی کردند؛ حتی در حمایت از طالبان با سران دولت کابل و شخص کرزی هم آهنگ بودند. طالبان به طور پلان شده و با پشتیبانی سران تیم کرزی توانستند در افغانستان گسترش یابند و مردم را به خاک و خون بکشند. امروز همه چیز برای مردم واضح و روشن شده است.

سران دولت آینده دیگر نمی‌توانند ادامه دهند سیاست ضد ملی طالب پروری و ضد منافع وطن و مردم افغانستان باشند. مردم کشور به امنیت و ثبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ضرورت دارند. باید مرزهای جنگ و ضد جنگ، حامیان امنیت و مخالفان امنیت و طرفداران آرامش و ثبات و دشمنان آرامش و ثبات در جامعه برای مردم کاملاً روشن و واضح گردد. دیگر مردم ما تحمل ماست مالی، سیاستهای کجدار و مریز و تسلیم طلبی را ندارند. ندای صلح طلبی مردم ما به خاطر امنیت، ثبات و آرامش است؛ نه «صلح کاذب» برای تقویۀ جنگ، کشتار، ترور و ظلم طالبان. سران دولت آینده و حامیان خارجی شان باید این نظر عمومی و خواست برحق مردم ما را درک کنند؛ ورنه اوضاع بدتر از دورۀ کرزی خواهد شد.

مبارزه جدی با فساد: فساد در افغانستان به فرهنگ رایج تبدیل شده است و ریشه های آن را باید در تاریخ رژیم های استبدادی سده های اخیر، خاصه دورۀ پسرین جستجو کرد. فساد در زوایای گوناگون جامعه ما ریشه دوانیده و جای روابط عنعنوی و سنتی پیشین را گرفته است. همچنان تهنوز به سبب ضعف دولت و بی کفایتی سران حکومت کابل قوانین مدنی نیز تطبیق نشده است. در موقعیت و شرایط کنونی نوعی بحران و انارشیزیم مافیایی کشنده در جامعه بیداد می کند. رشوه، اختلاس و چور و چپاول در ادارات دولتی رایج می باشد. ملیاردها دالر کمک های خارجی حیف و میل شده و به جیب گشاد سران دولت سرازیر گردیده است. در بخش خصوصی تقلب، کلاه برداری، ورود اجناس غیراستندرد و مردم فریبی زیاد دیده می شود.

سران دولت کرزی از دزدی و چور و چپاول کمکهای خارجی و دارایی های عامه، به بهای خون دل مردم مسکین صاحب قصرها و سرمایه های هنگفت شده اند و با مافیای مواد مخدر، مافیای زمین و مافیای اقتصادی به طور مستقیم شریک می باشند. سران دولت آینده به دون مبارزه با فساد هرگز نمی‌توانند زمینه را برای رشد و انکشاف اقتصادی آماده سازند و از منافع ملی و مردمی و سرمایه و دارایی های عامه حفاظت کنند. در قدم نخست مبارزه با فساد نیاز به کارمندان و خدمتگذاران صادق، پاک، ورزیده و تجربه مند دارد؛ به دون اشخاص صادق، وطن دوست، آگاه و فداکار مبارزه با فساد گسترده امکان ناپذیر است. چیزی که در جامعه ما تاکنون هرگز به آن توجه نشده است.

استفاده از ظرفیتهای بالفعل و بالقوه: یکی از نکات بسیار مهم و اساسی برای رشد و انکشاف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی جامعه جنگ زده و بحران گرفته ما به کار اندازی ظرفیتهای

بالفعل و بالقوه کشور می باشد. در ادوار گذشته به سبب حاکمیت سیاستهای متعصبانه، تبعیض آلود و محدود سران دولتها زمینه لازم برای استفاده از ظرفیتهای طبیعی و انسانی وطن فراهم شده نتوانست. همچنان در شرایط بحران و جنگ بسی مشکل است که از امکانات موجود بتوان استفاده اعظمی کرد. جهت رسیدن به خود کفایی اقتصادی در زمان لازم بایست از ظرفیتهای موجود و نیروهای انسانی به شکل اعظمی استفاده شود. هر نوع تبعیض و تعصب تیشه به ریشه خود کفایی و به کارگیری ظرفیتهای آشکار و پنهان می زند و خویش خوری، رابطه های قومی، سمتی، محلی و سیاسی و ایدئولوژیک را جایگزین استعداد، تخصص، شایستگی و تجربه در گزینش کادرهای اداری و نیروهای کاری می کند؛ چیزی که در ۱۲ سال اخیر در دولت کرزی به اوج خود رسیده بود و ضربات جبران ناپذیری به سیاست، اقتصاد و جامعه افغانستان وارد کرد.

برای استفاده از ظرفیتهای طبیعی نیاز به کارشناسان و متخصصان ورزیده می باشد که منافع ملی و مردمی در آن اصل اساسی می باشد؛ زیرا منابع طبیعی سرمایه های ملی کشور اند و تعلق به همگان دارند. سران دولت به دون تحقیقات لازم و رأی و نظر مردم نمی توانند به پای امضای قراردادهای مهم بروند. تمرکز جدی روی ترکیب علمی و عملی نوع بهره برداری از منابع طبیعی و ظرفیتهای بشری در افغانستان ستون فقرات استراتژی و پلان بزرگ و درازمدت رشد و انکشاف اقتصادی و اجتماعی را در سالیان پیش رو تشکیل می دهد.

رسیدن به توانایی استفاده از منابع و داشته های موجود، نیاز به ظرفیت سازی های لازم در زمینه های بس متنوع در بخش های ملکی و نظامی، دولتی و خصوصی دارد. به راستی این روند می تواند کشور را از بحران عمومی جاری و رکود کنونی برهاند و از سقوط آن جلوگیری کند. تطبیق اساسی و واقعی این برنامه ملی و مردمی درازمدت در سطح مستقلانه، ضرورت به رشد، گسترش و تکامل جنبش ملی و مستقل در کشور می داشته باشد که این خود باز نیاز به زمان طولانی دارد.

به دون درس واقعی از گذشته و نقد و تحلیل عالمانه و پژوهشگرانه پیشین هرگز حرکت موفقانه به سوی آینده ممکن نخواهد شد. توانایی درک، دریافت و استفاده از ارزشهای مفید مدنیتهای غنامند گذشته، پند آموزی از تاریخ و بهره وری از دست آوردهای پیشرفته ملل دیگر، به شعور جمعی رشد یافته و تکامل احتیاج دارد که متفکران، پژوهشگران و روشنفکران می توانند مردم را در این زمینه آگاهی بدهند و در راه رشد و تکامل شعور جمعی همت گمارند. برای رسیدن به خود کفایی و استقلال ذهن و عمل ضرورت به جنبش ملی و مستقل همگانی است که ظهور و قوام آن به زمان کافی

نیاز دارد؛ لیکن در شرایط جاری و آینده نزدیک باید به خواست های عاجل و فوری مردم رسیدگی شود. سران دولت آینده نمی توانند به مثل سران دولت فاسد و بی کفایت کرسی منافع ملی و تقاضاهای مردم را نادیده گرفته و سرنوشت شان را به بازی گیرند. وای از خشم برحق مردم و قیام های خودجوش توده های میلیونی که کاخ های ظلم، ستم و بیداد را از ریشه ویران می سازد.

رسول پویان
۱۳۹۳/۱/۹ خورشیدی

در مجلس استاد

در مجلس استاد محمد علی عطار هروی (خوشنویس نامدار وطن)

استاد محمد علی عطار در صدف سینۀ خراسان زمین یعنی هرات باستان زاده شد و در سپهر هنر خوشنویسی و خطاطی افغانستان زیبا پرورش یابید. عشق هریوا در دل مهرآگین استاد چونان شعله‌ور بود که همواره در فراقش اشک می‌بارید و گویا می‌دانست که دور از زادگاهش جان به جان آفرین می‌سپارد و خارج از هرات او را دفن می‌کنند.

هراتی که استاد را در دامنش پروراند درخور چنین توصیف است: هرات همان خطۀ باستان است که اهورامزداي اوستایی را به ستایش واداشت؛ هوشنگ، لهراسب، گشتاسب و بهمن را گرویده خود ساخت؛ دل از سینۀ سیمین دختر ضحاک رو بود؛ دیدگان اسکندر مقدونی را خیره کرد؛ از جام جم انوشیروانی باده‌ها نوشید؛ با جبین گشاده پذیرای دین مبین اسلام گردید و بر ساحت گسترده امپراتوری عرب درفش هوشمندی، آزادگی، سیاست دانی و عیارمنشی برافراشت؛ باغیرت و مردانگی لرزه براندام سپاه چنگیز افکند؛ در سده نهم و دهم هجری تختگاه امپراتوری مقتدر تیموری، مرکز رنسانس شرق، درخشان‌نگین آسیا، قلب طپشناک خراسان و علم بردوش فرهنگ و تمدن افغانستان گردید.

زمانی که در سال ۱۳۶۹ خورشیدی با استاد محمد علی عطار هروی در منزل شان در شهر مشهد مصاحبه کردم و از نام و نسب ایشان پرسیدم، استاد در پاسخ بدینسان لب بسخن گشود: «اینجانب محمد علی فرزند حاجی محمد اسماعیل ولد محمد حسن ولد علی اکبر در سن ۱۳۲۸ هـ ق در محله خواجه عبدالله مصری ولایت هرات متولد شدم. آثارم را به این مضمون امضاء می‌کنم: العبدالمذنب محمد علی ولد حاجی محمد اسماعیل عطار هروی»

واژه قشنگ خوشنویسی با نام نامی عطار تجلی زیبا یافته و عشق به خط و قلم از همان روزهای کودکی در گوهر فطری استاد عجبین بوده است. چنان‌که خود استاد در این باره حکایت می‌نماید: «از همان وقتی که در مسجد خانگی بودم، شوق و علاقه به خط خوش داشتم. پدرم در خانه جنگی به خط خوش نستعلیق داشت. شب‌ها از روی آن مشق می‌کردم و این علاقه‌مندی روز بروز در من زیادتر می‌شد. روزهای جمعه با قلم، دوات و کاغذ در مسجد جامع هرات، مصلا و گازرگاه شریف می‌رفتم

و از روی کتیبه‌ها و سنگهای قبور خطوط متنوع را نقل می‌کردم، بدون آن‌که بخواندن آن قادر باشم. همیشه به فکر بودم که این خط‌ها را چگونه بخوانم تا آن‌که یک روز یکی از دوستان پدرم که کارهایم را دید، گفت: آخندزاده ملا محمد صدیق نیازی می‌تواند این خطوط را بخواند. از قضای روزگار ساعتی بعد آقای نیازی از جلو دکان عبور کرد و دوست پدرم او را به دکان دعوت و مرا بوی معرفی نمود. استاد محمد صدیق این خطوط را خواند و همه را برایم توضیح داد که از کجا نقل شده است.

وی مرا به شاگردی پذیرفت. من چون تشنه‌ای که به آب رسیده باشد، فردا با قلم، دوات و کاغذ نزد استاد رفتم و از ایشان سرمشقی به خط معقلی گرفتم. همان شب با شوق و علاقه زیاد از روی جمله: «عن مدینه العلم علیا بابها. بارها نوشتم. هرروز به مسجد پهلوی خانه استادم رفته و از ایشان سرمشق می‌گرفتم. به این صورت خطوط اسلامی را از نزد مرحوم ملا محمد صدیق نیازی یادگفتم»

عطار هروی در نبشتن انواع خطوط دری و عربی یدطولایی داشت و او را به راستی می‌توان عجبویه هنر خوشنویسی دانست. وی در بازنویسی و احیای مجدد انواع خطوط مدینیت پردازانای هرات به مثابه قلب پر تپش خراسان زمین از هیچ تلاشی دریغ نورزید و در این مورد نبوغ فطری داشت. استاد در مورد مهارتش در نبشتن انواع خطوط می‌گوید: «بنده حدود ۵۶ نوع خط اسلامی نوشته‌ام و هنوز می‌نویسم که جُنگی بنام نمونه‌های خطوطم قبلاً در کابل چاپ شده است»

نمونه‌های هنر عطار هروی بخوبی در دل تابلوها و پیشانی کتیبه‌ها تجسم یافته و دیدگان هراهل دل و صاحب ذوقی را روشنایی می‌بخشد. اگر عطار را «شاعر کتیبه‌ها و امام خطاطان» لقب داده اند کاری است شایسته؛ زیرا نقش کلک زیبانگارش همواره زینت بخش کتیبه‌ها بوده است.

در باره کتیبه‌ها استاد این طور می‌گوید: «تاکنون کتیبه‌های زیادی برای مساجد و اماکن نوشته‌ام و هنوز مشغول نوشتن کتیبه‌های ایوان مسجد گوهرشاد در مشهد می‌باشم. تاکنون این کتیبه‌ها را نوشته‌ام: کتیبه‌های مسجد جامع بزرگ هرات، کتیبه‌های مسجد جامع لشکرگاه، کتیبه مسجد جامع حاجی یعقوب در کابل، کتیبه‌های خرقة شریف در هرات، کتیبه مسجد دارالمعلمین هرات، کتیبه‌های زیارت مولانا عبدالرحمن جامی در هرات، کتیبه مسجد ولایت هرات، کتیبه‌های مزار حضرت خواجه مودود چشتی در چشت شریف، کتیبه مسجد بکرآباد در هرات، کتیبه مسجد سکندرجان در هرات، کتیبه‌هایی در مسجد گوهرشاد در مشهد مقدس، کتیبه مسجد مسلمانان هامبورک در آلمان»

در باب تابلوهایش عطارهروی چنین لب به سخن می‌گشاید: «در طول زندگی تابلوهای زیادی نوشته‌ام که تعدادی را برای هموطنان و برخی رجال معروف افغانستان اهدا نموده‌ام و بعضی را هم به شخصیت‌های خارجی تحفه داده‌ام. در این اواخر یک تعداد از تابلوهایم را در اختیار موسسهٔ آبدات تاریخی هرات گذاشته‌ام که فعلاً در مسجد جامع شریف هرات در یک اتاق مخصوص نگهداری می‌شود»

دکان عطاری استاد محمد علی در حقیقت بهترین دانشکدهٔ هنر خط و خطاطی در هرات باستان بود و شاگردان برگزیده و معروفی در مکتب عطارهروی پرورش یافته‌اند. استاد در این مورد این طور روشنی می‌اندازد: «شاگردان بسیاری جهت آموختن خط پیشم آمده‌اند. بیشتر شان پس از مدتی آموزش به کسب و کار دیگری پرداخته و خطاطی را ترک گفتند. تعدادی از شاگردانم که عشق فراوان به هنر خوشنویسی داشتند این راه را ادامه داده و پیشرفت‌های خوبی هم کردند که به نام آنها اشاره می‌کنم: عزت الله مولوی زاده، حاجی امین الله پیرزاد، حسین وفایی سلجوقی، سیدخلیل‌الله حسینی، نجیب‌الله فرزند نصرالله خان، تعدادی هم تنها خط نستعلیق کار کرده‌اند که نام بعضی از آنان در کتاب نقاشان و خطاطان هرات ثبت شده است. مدتی هم از طرف اطلاعات و کلتور کورس خطاطی دایر شده بود که در حدود ۶۰ شاگرد را آموزش می‌دادم»

استاد محصول برانزدهٔ کلبه فقیرانهٔ عطاری بود و در آغوش پدر کاسب و کم‌درآمد تربیت شد و چه مقبول گوهر واقعی آن با آداب، هنر و اخلاق هروی زینت یافت و شبستان هنر افغانستان را روشنایی بخشید. نیک است که گوشه‌یی از زندگی استاد را در خاطره شیرینش به تماشا بنشینیم: «بسن چهارده سالگی بودم. در خانه ما بیاض قلمی یی به خط نستعلیق موجود بود. عشق تمرین خط در دلم همیشه شعله می‌کشید و خیلی دوست داشتم از روی بیاض مشق نمایم. در یکی از شب‌ها درپای چراغ پیسوز که با روغن مندو (منداب) می‌سوخت، شروع کردم به نوشتن. اتاق بسیار تاریک بود. برای روشنی بیشتر یک پلیته را دو پلیته نمودم. در آن وقت پدرم وارد اتاق شد و یک پلیته را کم کرد و برایم گفت: پسر جان این اصراف است. یک پلیته بس است»

استاد به هرات و هراتیان عشق می‌ورزید. باکتیبه‌ها، سنگ‌نشته‌ها و آثار تاریخی و هنری این مرز و بوم انس و عادت دیرینه داشت و چونان پدری پیر بار هنر خطاطی این خطه کهن را بردوش می‌کشید و ازینکه میراث نیاکان را حفظ و در راه رشد و انکشاف آن تلاش می‌کرد بسی شادان بود. حین

صحبت زمانی که از هرات نام گرفته می‌شد، اشک در چشمان استاد حلقه می‌بست و نفس در سینه اش بند می‌شد و با گلوی عقده بسته می‌خواست که پیکرش در هرات باستان دفن شود. فضای آرام و فرهنگی هرات پس از کودتای ثور ۱۳۵۷ و جنگ درازدامن، آکنده از بوی تیز باروت، سوخته آدم‌ها و آتش هستی سوز آهن و پولاد گردید و پربال پرندگان معصوم هنر سوزیدن گرفت. محیط زیست برای هنرمندان و فرهنگیان بسی تنگ شد. استاد بادلی اندوهناک زادگاهش را ترک کرد. دنباله سخن را می‌سپارم به استاد:

«در سال ۱۳۶۱ به جمهوری اسلامی ایران مهاجرت کردم و در شهر مقدس مشهد اقامت گزیدم. در همان وقت اداره اوقاف خراسان از بنده خواست در زمینه کتیبه نویسی با آن اداره همکاری کنم. چون کتیبه نویسی مورد علاقه بنده بود لذا مشغول کار شدم، به امید آن‌که صوابی نصیب بنده شود»
عطار در میان سنتها می زیست و آراسته به آداب و عنعنات جامعه بود. دستار و عرقچین سیمین بر سر می‌کرد. پیراهن و تنبان سفید می‌پوشید. بالاپوش نازک برتن استاد بسیار زیبا می‌نمود. آرام و با تمکین گپ می‌زد و اخلاق عارفانه داشت. در پی نام و شهرت نبود و تنها به رسالت هنری خود می‌اندیشید. وقتی که از استاد در باره پیامش به هموطنان سوال نمودم در پاسخ گفتند:
«پیامم به هموطنان عزیز اطاعت از ارشادات پیامبر (ص) اسلام است که می‌فرمایند: اطلب العلم من المهد الالحد، (که سعدی شیرازی آن را چنین به رشته نظم آورده است: ز گهواره تا گور دانش بجو)»

رسول پویان

سال ۱۳۶۹ خورشیدی منزل استاد در مشهد

ریشه‌های بحران در جنوب افغانستان

ریشه‌های بحران در جنوب افغانستان

در اثر تغییر و تحولات دوره اخیر به خصوص هجوم نظامی شوروی سابق، جنگ درازدامن، مداخلات مستقیم پاکستان، تسلط میکانیزم جنگی و شیوع بالای طالبان در افغانستان، مافیای قدرت و موادمخدر در جنوب کشور سیطره یافتند و فرهنگ و عنعنات بومی و ساختار اقتصادی و اجتماعی محلی را ضربات کاری زدند. بدون شناخت ریشه‌های اصلی بحران در جنوب توصل به راه حل بنیادی و عملی امکان ناپذیر است.

حوزه جنوب در قلمرو امپراتوری بزرگ تیموریان هرات در هم‌آهنگی با حوزه مرکزی و غرجهستان، در فضای پرفراخانی فرهنگ و مدنیت خراسانی قرن نهم هجری، تبارز و درخشش خوبی داشت. با اسکان قبایل پشتون در جنوب در بین بافت قبایلی و ساختار پارینه‌این حوزه (که ریشه‌هایش از دل فرهنگ و مدنیت باستان با نظم دهقانی و شهری کلاسیک آب می‌خورد) نوعی امتزاج و اختلاط به وجود آمد.

قبایل پشتون (ابدالیان و غلجایی‌ها) در عهد صفویان ایران، نادر افشار و بعد از تشکیل دولت ابدالی توسط احمدشاه درانی، فرهنگ و مدنیت خراسانی را تمرین و تجربه کردند. در روستاها و مناطق وسیع و پرآب و علف‌قندهار و هلمند به زراعت و مالداری مشغول شدند.

مردم جنوب در ارتباط با حوزه غرب، مرکزی، کابل و بلوچستان به مرور زمان در فرهنگ خراسانی‌های غرق شدند و در بین عناصر ابتدایی و محدود فرهنگ قبایلی و ارزشهای پرریشه، متنوع و گسترده فرهنگ و مدنیت خراسانی‌های نوعی تلفیق صورت گرفت. در دوره آرام و بی‌تحرك سلطنت ظاهرخان می‌رفت تا در هیئت فرهنگ محلی این حوزه تبارز ثابت‌مند یابد.

بعد از کودتای ثور ۱۳۵۷ ساختار محلی و عنعنوی این حوزه در زیر فشارهای جنگ فروپاشید و نوعی میکانیزم جنگی در جامعه مسلط شد. به مرور زمان قوماندانهای مسلح و ملیشه‌های دولتی قدرت را به دست گرفتند و در بسا موارد جانشین مالکین ارضی، سران طوایف و اربابان قریه‌ها شدند.

در این اوضاع جنگی مافیای منطقه از طریق حوزه صوبه سرحد و بلوچستان پاکستان وارد شده و در همکاری با برخی از قوماندانهای احزاب افراطی مجاهدین و تعدادی از قوماندانهای حزب حرکت

انقلاب مولوی محمد نبی در هلمند و قندهار، در شراکت با (آی اس آی) و تاجران عمده پاکستانی و دوخانگی مرزی، اراضی وسیعی را در هلمند و قندهار به کشت تریاک اختصاص دادند.

کارخانه‌های هرویین سازی در مناطق آزاد به کار افتاد. پایگاه کوهستانی رباط (واقع در مثلث بین افغانستان، ایران و پاکستان) به مرکز تجارت و ترانزیت مواد مخدر تبدیل شد. خرید و فروش تریاک در بازارهای محلی مناطق آزاد روز به روز رواج بیشتر یافت. شبکه‌های مغلوق و پیچیده مافیایی در دورن میکانیزم جنگی، (در پروسه ترکیب افراطیون با مافیازم منطقوی به رهبری سازمان استخبارات پاکستان)، رشد و تقویه گردید.

بعد از انتقال قدرت به مجاهدین و شکست نقشه‌های پاکستان، در طرح تشکیل تحریک طالبان (توسط استخبارات، ارتش و دولت پاکستان) از این بافت مافیایی و مجموعه مرموز و خطرناک متذکره استفاده زیادی شد و به شکل وسیع تری در بین این مجموعه، افراطیون پاکستانی، عرب و غیرعرب، طلاب مدارس دینی پاکستان، نیروهای قبایلی صوبه سرحد، معدود قوماندانهای ناراضی سابق مجاهدین، بعضی احزاب افراطی مجاهدین حامی پاکستان، تاجران و موترداران پاکستانی چمن، کوئته و صوبه سرحد و تاجران دوخانگی هلمندی و قندهاری روابط بسیار پیچیده و بغرنجی شکل گرفت.

با سیطره تدریجی طالبان در افغانستان این ساختار استعماری و بافت خطرناک مافیایی تحت نام اسلام افراطی و قومیت، با زور و استبداد در حوزه جنوب تحمیل گردید و مردم ساده‌روستایی و سرحدی قندهار و هلمند را اجیر کرد. به این صورت فرهنگ و آداب تاریخی، عنعنوی و بومی این خطه گسترده، نخست به دام میکانیزم جنگی افتاد و سپس در قالب خشونت‌بار، استبدادی و خطرناک مافیایی گرفتار آمد.

بعد از سقوط طالبان با نقشه‌های مداخله گرانه و دسیسه‌مندانه سازمان استخبارات پاکستان نه تنها در تخریب و فروپاشی این طلسم استبدادی خشن و خطرناک تلاش نشد؛ بلکه در بین مافیای جدید قدرت، مافیای موادمخدر و قوای خارجی روابط پیشرفته تری بر مبنای این تجارت پر منفعت و دیگر منافع استراتژییک، برقرار گردید. در این مرحله جدید سطح کشت تریاک در افغانستان به بالاترین حد خود رسید، تولید و تجارت موادمخدر به سطح منطقوی و بین‌المللی ارتقاء یافت.

رقابتهای خونین در بین سران مافیای قدرت (در زیر چتر دولت ضعیف و آلوده به فساد کابل با پشتیبانی قوای خارجی) و باندهای رنگارنگ مافیایی و طالبی نه تنها تاریخ، فرهنگ و عنعنات بومی، اقتصاد،

زراعت، مالداري، تجارت و كسب و كار سالم و مشروع مردم اين حوزه را تخریب کرده است؛ بلکه اوضاع افغانستان، پاکستان و منطقه را نیز آشفته و بحرانی ساخته است.

اهالی این حوزه اگرچه در گذشته هم از نگاه فرهنگي و معيارهای شهر نشینی از حوزه‌های کابل، غرب و شمال عقب مانده تر بودند؛ لیکن در طول جنگ درازدامن، در عهد طالبان و دوره جاری به سبب ناآرامی‌های طولانی و استبداد مافیایی به کلی در گودال تاریک و قهقرایی افتادند.

در این فضای مسموم و بحرانی، شاهراه هرات-قندهار و بندر اسپین بولدک از رونق افتاد؛ بیشتر مکاتب تعطیل شد؛ بازار تجارت و کار و کاسبی کساد گردید؛ وضع نظافت، بهداشت و محیط زیست دم به دم خرابتر شد و کارهای بازسازی و احیای مجدد روز به روز محدود گشت.

سود هنگفت کشت تریاک و تجارت مواد مخدر اول به جیب مافیای بین‌المللی و بعد به چنگ مافیای منطقه و شرکای بزرگ پاکستانی و افغانی شان می‌افتد. به دهقانان و توده عوام از کشت تریاک سهم بسیار اندکی می‌رسد. مردم فقیر و ناآگاه این حوزه به نفع باندهای مافیایی، قاچاقبران مواد مخدر، اهداف سلطه گرانۀ پاکستان (در زیر نام طالب، اسلام، عقیده و انگیزه‌های قومی) استعمال می‌شوند و کورکورانه زندگی و زیستگاه خود را ناامن و خراب می‌سازند.

سوداگران مواد مخدر، تاجران کلان (وابسته به پاکستان و طالبان) و مافیای قدرت از اوضاع بحرانی ثمره چینی می‌کنند و هرگز میل سرمایه‌گذاری در سکتور زراعت، صنعت و بخشهای عام‌المنفعه را ندارند. سرمایه شان در بانکهای خارجی نگهداری می‌شود و قسمتی از آن به تجارت تریاک، تولید مواد مخدر و واردات مواد مصرفی اشتغال دارد.

آنان به مانند سران سابق طوایف، مالکان ارضی و تاجران ملی احساس وطن دوستی، عصیت قوی و دلبستگی خالصانه به قوم و قبیله ندارند. از خون دل و عرق جبین مردم بیچاره و فقیر این حوزه، در پاکستان و کشورهای خارج برای خود قصرهای مجلل و زندگی آرام ساخته اند. آنها در واقع از احساسات، باورها، عصیت قومی و ناآگاهی مردم عوام جهت مشتعل نگهداری آتش جنگ، کشت تریاک، تجارت مواد مخدر و حفظ نفوذ و سلطه پاکستان در این حوزه، استفاده می‌کنند.

چنان‌که از شرایط و اوضاع بحرانی جاری بر می‌آید زراعت و مالداري به تنهایی دیگر نمی‌تواند نیازهای نفوس رو به افزایش این حوزه را تأمین کند. وضع صنایع، تجارت غیرمواد مخدر، دوکانداری و کاسبی بسی خراب و کساد می‌باشد. باندهای مافیایی، طالبان مسلح و تاجران مواد مخدر، دهقانان را به کشت تریاک مصروف ساخته اند و فرزندان شان را با قیمت بسیار ارزان وارد دسته‌های مسلح

می‌سازند.

چرخ اقتصادی این حوزه به پول تریاک و موادمخدر می‌چرخد. دهقانان، مزدوران، سوداگران خرده‌پا، موترداران، موتروانان، هوتلداران، تانکداران تیل، دوکانداران و در یک کلام اکثریت مردم در خدمت سران مافیای قدرت و مافیای موادمخدر می‌باشند و در زیر استبداد و حاکمیت روز و تفنگ به زندگی نا آرام و بی ثبات خود ادامه می‌دهند.

جهت مبارزه بنیادی و عملی با بحران مزمن جنوب لازم است ساختار پیچیده این میکانیزم مسلح مافیایی چند جانبه درهم شکسته شود. پالی استراتژیک پاکستان مبنی بر حمایت از این جریان باید تغییر کند. این تنها از طریق مذاکره با سران قدرت در پاکستان میسر نمی‌شود؛ بلکه در مقابل چشمان اشک آلود (آی اس آی) باید ساخت و بافت این میکانیزم جنگی مافیایی چونان خرد و خمیر شود که دیگر امکان استفاده عملی از پاکستان سلب گردد.

منبع عمده درآمد یعنی کشت تریاک، تولید و تجارت مواد مخدر از بین برده شود. این سبب لغو منافع مافیای قدرت در درون دولت کابل و مافیای منطقوی و بین‌المللی شده و آنان را از این حوزه دور خواهد کرد؛ زیرا آنها به منافع خود فکر می‌کنند. قوای خارجی اگر برآستی به این نتیجه رسیده اند که باید قضیه طالبان به نحوی از انحا حل شده و در این حوزه امنیت و آرامش تأمین شود، این یگانه راه عملی و ممکن آن است.

برای برگردانی امنیت و ثبات در حوزه جنوب بایست امنیت و ثبات در حوزه‌های غرب، شمال، مرکزی، کابل و غیره هرچه بیشتر استحکام یابد و این از طریق تحکیم نهادهای ملی، مردمی و دیموکراتیک، ریشه کن سازی باندهای بدنام و فاسد درون دولت، باندهای وابسته به نیروهای افراطی و فرصت طلب، مبارزه شدید و عملی با فساد اداری، توسعه نظم و قانون و حل بحران اقتصادی و بیکاری میسر شده می‌تواند.

باید مژده و نسیم امنیت، صلح و سازندگی را از حوزه‌های آرام و باثبات به حوزه جنوب آورد، نه این‌که به تحریک پاکستان و حلقات حسود و مغرض درون دولت، ناامنی، جنگ و وحشت را از جنوب به شمال، غرب و غیره پخش کرد؛ به خیال آنها، چون: حوزه جنوب و جنوب شرق افغانستان و صوبه سرحد پاکستان ناآرام و بحرانی است، باید دیگران هم در صلح و صفا، امنیت و آرامش زندگی نکنند. بجای سیاستهای غلط، عقده‌مندانه، ضد میهنی و خطر ناک باید به نکات آتی توجه شود:

- ۱- باید حلقه‌های مافیایی و حامی خشونت و ناآرامی در درون دولت کنونی افغانستان و در سطح کشور، به خصوص در حوزه جنوب متلاشی شوند.
- ۲- روابط فعال در بین این حلقه‌ها و باندها با حلقه‌های مادر در پاکستان قطع شود.
- ۳- امنیت شاهراه هرات-قندهار به منظور رونق مجدد تجارت و ترانزیت تأمین گردد.
- ۴- برای مبارزه عملی با کشت تریاک در این حوزه بایست به زراعت، مالداران و صنایع مرتبط به آن توجه شود و تاجران ملی و بومی در مقابل مافیای مواد مخدر و مافیای قدرت و (شریکان شان، تاجران پاکستانی و تاجران دو تابعیتی) تقویه شوند.
- ۵- به منظور مبارزه با فرهنگ مافیایی خشونت و آدم کشی باید راه اساسی بازگشت به فرهنگ محلی و غیرجنگی این حوزه تعقیب شود؛ باید قاتلان و جانپان مطابق به قانون و عدالت، محاکمه شوند؛ در تثبیت و گسترش محیط امن و آرام فارغ از وحشت و ارباب تلاش شود؛ معارف و تعلیم و تربیه دوباره فعال گردد و زمینه برای تعلیم و تربیه دختران و زنان فراهم آید.
- ۶- به امور بازسازی توجه شده و برای مردم کسب و کار و مشغولیت پیدا شود.

رسول پویان

۲۲ دلو ۱۳۸۸ خورشیدی

ریشه های خراسان کهن

ریشه های خراسان کهن

اصل این مقاله را در سال ۱۳۷۳ خورشیدی نبشته بودم؛ اما در سرطان سال ۱۳۹۱ با اندک ویرایش و فشرده اختصاراتی به نشر رسید. برای درک و دریافت ریشه های بنیادین افغانستان نیاز به مطالعه و پژوهش های همه جانبه و بی طرفانه در گستره تاریخ، فرهنگ و مدنیت خراسان می باشد. این نبشته می تواند به عنوان مقدمه یی در این راستا به شمار آید.

ریشه های خراسان کهن

پس از تأسیس دولت ابدالی توسط احمدشاه درانی، واژه افغانستان به مرور زمان جانشین اسم تاریخی و پرریشه خراسان شد و میهن ما را به طور رسمی افغانستان گفتند. فرهنگ و مدنیت خراسانی در قلمرو فراخ خراسان کبیر (که قلب تپنده آن همواره در افغانستان کنونی تپیدن داشته) در درازنای تاریخ همواره با تمدن های بزرگ خاور و باختر در داد و گرفت بوده است. از چهار بخش خراسان قدیم، دو بلاد بس مهم آن (یعنی بلخ و هرات) تا هنوز جزء خاک افغانستان است. در این نبشته فشرده با نگاهی مختصر به تاریخ و تمدن خراسان کهن تلاش می شود تا نقش بنیادین آن در درازنای تاریخ روشن گردد.

تا جایی که از متون کهن تاریخی برمی آید، نام خراسان در دوره ساسانیان پدید آمد. از آن پس واژه خراسان چونان خورشید بر سپهر لاجوردین مدنیت دیرینسال این قلمرو پهناور می درخشد. در تاریخ گردیزی در باره خراسان آمده است: «اردشیر بن بابک خراسان را چهار بخش کرد و هریکی را مرزبانی گماشت: یکی مرز شاهجان، دیگر بلخ و طخارستان، سوم هرات و پشنگ و بادغیس و چهارم ماوراءالنهر»^(۱) همچنان در تاریخ معتبر سیستان که مولف آن نامعلوم است، می خوانیم: «هرچه حد شمالست باختر گویند و هرچه حد جنوب است نیمروز، و میانه اندر به دو قسمت شود هرچه شرقست

^۱ - تاریخ گردیزی، ص ۶۶

خراسان گویند و هر چه مغربست ایران شهر»^(۱)

نخستین تاریخنگار عرب در کتاب فتوح البلدان در قرن سوم هجری که از خراسان نام می‌گیرد، امام احمد بن یحیی بن جابر بغدادی مشهور به بلاذری می‌باشد. رودکی شاعر بزرگ دوره سامانیان نیز از دیار خود به نیکی یاد می‌کند و خود را شاعر خراسان می‌نامد:

شد آن زمانه که شعرش همه جهان بنوشت

شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود

همچنان عنصری بلخی شاعر در بار غزنویان، سلطان محمود را خدایگان خراسان نامیده است:

خدایگان خراسان به دشت پیشاور

به حمله ای بپراکند جمع آن لشکر

ریشه‌های ژرفناک خراسان را بایست در دل تاریخ پردرزنای بلخ، نیشابور، ماوراءالنهر و هرات پیدا کرد. چنانچه گفتیم تاهنوز قلب خراسان در افغانستان کنونی می‌تپد. پیشینیان هریوا را قلب طینده خراسان و زیبا گوهری در صدف سینۀ سرزمین پهناور خراسان نامیده اند؛ چنان‌که این مفهوم در ادب و فرهنگ عهد تیموریان به طور شایانی تجلی یافته است. به شعر نغز خواجه تاج سلمان بنگرید:

هرات چشم و چراغ جمیع بلدان است

جهان تنی است به نسبت هرات چون جانست

شده است سینۀ روی زمین خراسان لیک

هرات از ره معنی دل خراسانست^(۲)

در این شعر هم مطلب بالا به نحو خوبی پرورش یابیده است:

گر کسی پرسد ز تو کز شهرها خوشتر کدام

گر جواب راست خواهی داد، اورا گوهری

^۱- تاریخ سیستان، ص ۲۳

^۲- روضات الجنات، بخش یکم، ص ۲۰

این جهان چون بحر دان در وی خراسان چون صدف

در میان آن صدف شهر هری چون گوهری^(۱)

نقل کنند که در زمان احمدشاه ابدالی نیز نام و هویت خراسان جاذبه و شهرت افزون داشته است؛ قلمرو او را خراسان می‌نامیدند. در این مورد از زبان صابرشاه، پیر و مرشد احمدخان حکایت کنند: «او [احمدشاه درانی] پادشاه ولایت خراسان است و تو [حکمران لاهور] صوبه دار پادشاه هندوستان»^(۲) بعد از احمدشاه درانی هم نام خراسان بر جبین میهن ما درخشندگی داشته و امرنات در شعرش هنگام جنگ بین سربازان هندی شاه شجاع و عساکر امیردوست محمد خان در قندهار از خراسان یاد کرده و قشون دوست محمد خان را خراسانی گفته است:

در آن رزمگه شور و بیداد بود ستم را در آن فتنه بیداد بود
به شمشیر هندی خراسانیان بکشتند هندی بیابانیان^(۳)

در این نوشته فشرده تلاش شده است تا جایگاه بنیادین فرهنگ و مدنیت خراسان کهن نماد روشن یافته و درون مایه‌های فرهنگی و تمدنی افغانستان امروزی در ک و بازیابی شود.

تجسسی در مدنیت خراسان

به سلسله بحث فوق شایسته است که نگاه نقادانه و تحلیلی به تاریخ و مدنیت پردازانای خراسان بیفکنیم و علل فروپاشی، انحطاط و اضمحلال آن را به طور بسیار فشرده ریشه یابی و بررسی کنیم. تمدن چند هزار ساله عهد باستان که بعد از مهاجرت اقوام آریایی به دین خطه هویت و تبارز بیشتر یافت، دارای ادوار درازمدت پرورش، بالندگی و تکامل بوده است؛ ذخایر ژرفناک آن بارها زیر و زبر شده و باز برپایه آن تمدنهای مرتبط دیگر بنا یافته است. هرگاه جریان شکل یابی و بنیان استقرار این مدنیت تاریخی و پرریشه را پس از حرکات تهاجمی ترکان و اعراب مورد ارزیابی بگیریم، آشکار می‌شود، که پس از آن فعل و انفعالات تمدن متذکره در پوسته محدود چیره شده، شکل و سامان

^۱ - جغرافیای حافظ ابرو، ص ۱۱

^۲ - افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد نخست، قسمت اول، ص ۲۰

^۳ - ظفرنامه، ص ۲۰

خیلی‌ها عمیق و بنیاد استحکامی پایدار پیدا کرده نتوانست، که علل و عوامل بس متنوع دارد. پس از انتشار دین مبین اسلام در سرزمین پهناور خراسان جنبش شمشیر و جولان قلم آغازیدن گرفت و در بین تمدن بسیار غنی خراسان و فرهنگ عرب در عرصه‌های متنوع زور آزمایی به میان آمد؛ نتیجه آن قبول ارزشهای معنوی اسلام و قرآن، رد زورگویی، ستم، استبداد و تبعیض سلطه سیاسی عرب، اختلاط فرهنگی بر محور ارزشهای معنوی و تأسیس دولت‌های مستقل خراسانی بود.

خراسانیان بومی از عهد طاهریان فوشنج هرات تا پایان دومان سامانیان ماوراءالنهر در راه بازسازی و احیای مدنیت خراسان تلاش فراوان کردند و براستی توانستند شالوده فرهنگ و مدنیت خراسان بعد از اسلام را پی‌ریزی کنند. خراسانیان بومی که در زیر فشارهای نظامی و سیاسی عرب در سده‌های نخستین ظهور اسلام خرد و خمیر شده بودند، نتوانستند در برابر ترکان خراسانی قدرت سیاسی و نظامی را حفظ کنند.

همین بود که امپراتوری وسیع غزنویان بر اساس فرهنگ و مدنیت مختلط خراسانی شکل گرفت و دوره درازمدت دولت‌های قدرتمند ترکان خراسانی شروع شد و به دنبال آن دولت قوی سلجوقی پیش از یورش تمدن سوز چنگیزخان و امپراتوری وسیع تیموری‌های هرات بعد از آن قابل یادآوری است.

درون‌مایه فرهنگی و تمدنی این دوره‌ها از یک‌نوع تمدن مختلط دارای محتوای کهن تاریخی و شکل اسلامی حکایت کرده و در بین شکل و مضمون نوعی همگونی به وجود آمده بود؛ مدنیت مذکور ابعاد بس گسترده داشت و ریشه‌هایش از تمدنهای بزرگ باستان آب می‌خورد؛ اما از حیث محیط سیاسی، شکل حکومتی و بافت خوب ممزوج نشده اجتماعی فرصت کافی و مناسب برای رشد و تکامل پایدار نیافت.

سیستم حکومتی و نظام سیاسی دولت غزنوی و تیموری (به عنوان شاخص حاکمیت نظامی ترکان خراسانی)، اگرچه بر مبنای همان تمدن و فرهنگ خراسانی اتکا داشت، به سبب محدودیتهای فکری و تناقضات اجتماعی (که از عصبیتهای قومی، ضعف خرد آزاد و تحجر عقیدتی) سرچشمه می‌گرفت، نتوانست به نحو لازم بار تمدن خراسان بزرگ را حمل کند؛ آن را در فضای گشاده، بستر آزاد و چوکات قابل گشایش رشد و تکامل دهد.

در پهلوی عوامل فوق بافت اجتماعی و قومی خراسان و در مجموع تأثیر حرکات قومی و قبایلی عرب و ترک پس از انتشار اسلام قابل بررسی است. بافت جمعیت انسانی خراسان بعد از حملات عرب و

ترک تنوع بیشتر پیدا کرد. این زمان درازی لازم داشت تا عصبیت‌ها و خشونت‌های قومی و قبیله‌ای در فرهنگ خراسانی نرم و تمدن‌پذیر شود. در حکومت مقتدر یادشده قدرت اصلی سیاسی و نظامی به دست اقوام و قبایل مسلط قرار داشت؛ چه بسا که در بین اولاد و اقوام نزدیک سلطان تقسیم می‌شد. برای کسب قدرت و مقام سلطنت زد و خورد‌های دوامداری به وقوع می‌پیوست. قبایل و اقوام مختلف، برادران و نزدیکان همواره بر سر تاج و تخت در نبرد و ستیز بودند.

قوه درونی و نیروی محرکه آنان را عصبیت، خشونت، زورگویی و تسلط بر اقوام دیگر تشکیل می‌داد. پس از انتشار اسلام در سرزمین پهناور خراسان می‌توان زور آزمایشی‌های آریائی‌های ده‌نشین، زارع و دارای تمدن، صنعت و شهرنشینی کلاسیک را با قبایل متعصب و خشن عرب، ترک و مغل به خوبی مشاهده کرد.

در بستر پرنشیب و فراز تاریخ همیشه فرهنگ و تمدن غنی خراسان در حلقات تنگ و محدود حرکات قومی و قبیله‌ای گیر کرده است و برای مدت طولانی از رشد و حرکت آن جلوگیری شده است. امپراتوری بزرگ تیموریان هرات به عنوان آخرین نظام سیاسی مشترک خراسانی به سبب همین تهاجمات قومی و قبیله‌ای از جانب شمال و غرب (ازبکان ماوراءالنهر و ترکان صفوی ایران) فرپاشید و سپس هم در حلقه بسیار تنگ، عقب مانده و خشونت بار قبایل پشتون افتاد. به این صورت به مانند اروپا، فرصت پیوند به دنیای جدید را پیدانکرد.

توضیحات بالا در واقع ویژگی‌های نظم کلاسیک جامعه انسانی را متجلی می‌سازد که در محیط‌های جغرافیه‌ای و جوامع مختلف در طول تاریخ جلوه‌های بس متنوع و گوناگون داشته و در اشکال و قوالب رنگارنگ ظهور یافته است. در بین فرهنگ و تمدن شرق و غرب تفاوت‌هایی موجود بوده که بر نظام‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مربوطه تأثیر نهاده است.

جهان غرب که قرن‌ها در قالب تنگ و تیره قرون وسطی گرفتار بود، طی سده‌های اخیر حرکت و جهش بسیار وسیع و بنیادی کرد و با این حرکت وسیع فکری، علمی، فلسفی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی توانست لگامدار عصر جدید گردد. مردم اروپا می‌بایست موقعیت و جایگاه فعلی شان را مرهون انقلاب صنعتی، رشد علوم عقلی و تجربی، پیشرفت تکنولوژی و جدایی مذهب از سیاست بدانند.

این جنبش گسترده چهره جهان کلاسیک را دگرگون ساخت و نظم جدیدی در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی که ریشه در اعماق تمدن باستانی یونان داشت، به بشریت عرضه کرد؛

تحولات شگرفی در عرصه‌های اقتصادی و صنعتی پدید آورد؛ بافت اجتماعی نسبتاً بهم گره خورده ای در اثر ترکیب و اختلاط اقوام، قبایل و ملل مختلف بر مبنای منافع مشترک اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در زیر سقف گشایش یافته حقوق دموکراتیک، به وجود آورد.

متفکران، پژوهشگران و قلمبدرستان غرب در عرصه‌های فرهنگی، اعتقادی، فلسفی، هنری، سیاسی، اقتصادی، جامعه‌شناسی و غیره به مطالعات و تحقیقات درازدامن پرداختند. گوه‌های خاکزده و ارزشهای از یاد رفته تاریخی خود را شناسایی و در پرتو علم و خرد جدید صیقل افزون دادند. رمز پیروزی غربی‌ها، جاپانی‌ها، چینی‌ها، روسها و ملل دیگر در همین دید نقادانه به گذشته، تحلیل و بررسی‌های علمی و سره و ناسره کردنها و بازیافت و درک ارزشهای خوب و مفید و کنار نهادن عناصر مزاحم و نامفید، بوده است.

آنان در واقع دانش، فهم و ظرفیت آن را پیدا کردند که نقاط ضعف و کمبودهای مادی و عملی خود را درک، قبول و تشخیص کرده و به اصلاح و تعویض آن پردازند و مهمتر از آن در اثر رشد و انکشاف اقتصادی، علمی و تکنولوژی امکانات لازم را برای اجرای آن به دست آورند. آنان هرچند در عرصه‌های مختلف موفقیت‌های چشمگیری داشتند، اما تا هنوز برخی از مشکلات عمده خود را حل کرده نتوانستند.

اگر چه ما تا هنوز در لابلای گرد و خاک ارزشهای تاریخی و فرهنگی دوره انحطاط و اضمحلال مدنیت کلاسیک خود گرفتاریم و مقلدانه آن ارزشهای سره و ناسره را تکرار می‌کنیم؛ لیکن اگر چشم بصیرت باز نماییم، برای اعمار جامعه فردا می‌توانیم از تجارب مثبت و منفی تاریخی خود و ملل متمدن دیگر استفاده کنیم.

نقش تمدن خراسان در مدنیت اسلامی

خراسانیان همان سان که در عرصه قیام و مبارزه، آزادی و استقلال طلبی خوش درخشیدند، در میدان علم و عرفان و در شیرازه بندی و ساخت فرهنگ و مدنیت اسلامی نیز سهم اساسی داشتند. در این عرصه گاه بلخیان و هروی‌ان پیش گام بودند و در ساحات متنوع علمی، سیاسی، نظامی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی نقش به سزایی ایفا کردند. در این باب ابن خردادبه حدود ۲۳۲ هجری از روی اسناد معتبر رسمی معلومات مهمی فراهم آورده است: «سازمان اداری و مالیاتی خلافت (عربی) همان

بوده که قبل از اسلام در خراسان رواج داشت»^(۱)

گویند که فن و رسم مدرسه سازی، بیمارستان و غیره از خراسان به سرزمین‌های عربی رفته است. در بخش زراعت، فلاحت و باغداری خراسانیان از جمله هراتیان تجارب فراوانی داشتند. همچنان علوم عقلی، نقلی و فلسفه به همت و تلاش این مردمان خردمند و دانشور خراسانی در بلاد عرب و عجم رونق گرفت.

مرحوم عبدالحی حبیبی مورخ وطن در این مورد می‌نویسد: «علوم نقلی و عقلی اسلامی به اهتمام این مردم رونق گرفت، بلاد معروف خراسان از نساپور و مرو گرفته تا هرات و زرنج و بلخ و بست و بغشور و غیره پرورشگاه علوم اسلامی و افکار و فرهنگ گردید»^(۲)

هراتیان از همان دوران نخستین انتشار اسلام در بلاد خراسان، در این زمینه نقش فعالی بعهده داشتند. در قرن اول و دوم هجری اشخاص نامداری از خطه کهن سال هری در عرصه‌های علم و دانش قد برافراشتند که در اینجا به ذکر چند مثال اکتفا می‌کنم:

محمود وراق هروی یکی از شعرای مشهور هرات بود که بدو زبان عربی و دری شعر می‌سرود. ابوعبید قاسم بن سلام هروی از بزرگترین علمای حدیث، ادب، فقه و قرائت بود که به تاریخ ۲۲۳ هجری وفات یافت. ابوعمر ثمر، بن حمدویه هروی قدیمترین دانشمند خراسانی است که پس از خلیل، معجم بزرگ لغت عرب را نوشته است. ابوالحسن علی فرزند ماجور هروی از علمای ستاره شناس بود که در این زمینه دارای تالیفات می‌باشد. از قول گوستاولوبون نقل شده که وی از سال ۲۷۰ تا ۳۲۲ هجری مشغول مطالعه و تحقیقات بوده و تقویم‌هایی استخراج کرده است. او برخلاف بطلموس کشف نمود که فاصله قمر از آفتاب به تناقض می‌رود.

برای روشن شدن نقش و تاثیر فرهنگ و تمدن باستانی خراسان بر فرهنگ و مدنیت اسلامی کافی است که بیان واقعیت را از زبان عقابی شاعر معروف عرب در دوره عباسی بشنویم: «معانی جز کتب عجم بدست نمی‌آید، لغت از ما و معانی از آنها»^(۳)

خراسان بعد از فروپاشی امپراتوری تیموریان

پس از فروپاشی امپراتوری تیموری بمثابه آخرین نظام سیاسی مشترک خراسانیان این قلمرو پهناور به

^۱ - تاریخ مختصر افغانستان، ص ۱۰۷

^۲ - تاریخ مختصر افغانستان، ص ۸۸

^۳ - تاریخ بغداد طیفور، ص ۱۵۷

حوزه‌های سیاسی و جغرافیایی مختلف تجزیه و تقسیم شد. دول نوظهور شیانی ماوراءالنهر، صفوی ایران و ببری هند در این ساحت فراخ به رقابت و زد و خورد آغازیدند؛ تجزیه و تقسیم خراسان را ثبات و عمق دادند. بعد از آن دولت مشترک خراسانی مقتدری که بتواند حامل و انکشاف دهنده فرهنگ و مدنیت پربار خراسان بزرگ باشد، به وجود آمده نتوانست.

در این دوران اروپا برای حرکات و جنبشهای نوین سخت آمادگی می‌گرفت؛ انقلابات اجتماعی و اقتصادی را می‌آزمود؛ تحولات فکری، فلسفی و اجتماعی را دنبال می‌کرد؛ لیکن قلمرو متشنج و ساحت پاشان خراسان به میدان جنگهای خونین و ویرانگر دول نو تشکیل و تاخت و تاز قبایل بدوی تبدیل شده بود.

رویدادهای دردناک و جگرسوز بالا درست در موقعیت و شرایطی رخداد که مدنیت غنی خراسان به بازسازی و اصلاحات نوین بر مبنای علم، صنعت و تکنیک جدید نیاز داشت. خراسان آن زمان به سبب ذخایر عظیم فرهنگی و مدنی، زراعت، فلاح و تجارت خوب، (طوری که قبل از فروپاشی بسی پیشرفته تر از اروپا بود) می‌توانست به عنوان تمدن پیشتاز و ره‌گشای جهانی ابراز وجود کند و به مثابه میراث دار تمدن باستان و مدنیت قرون میانه وارد دنیای مدرن و عصر جدید شود.

هرات تختگاه امپراتوری تیموری نخست در زیر سم ستوران لشکر شیان خان به خاک یکسان شد و مدتی به اشغال دولت نوظهور شیانی ماوراءالنهر درآمد. بعد از آن برای دوره طولانی در تصرف دولت صفوی ایران باقی ماند و به میدان جنگهای خونین و رقابتهای تباہ کننده دول صفوی و شیانی تبدیل شد.

در این دوران نه تنها فرهنگ و مدنیت تختگاه خراسان به انحطاط کشیده شد؛ بلکه هرات سپر دفاعی، قلعه جنگی و بلاگردان دولت صفوی ایران بود و مردم آن در بین دو سنگ آسیای تعصب و خشونت‌های کور مذهبی دول نامبرده و زور آزمایی‌های کور و عقده مندانۀ آنان مظلومانۀ آرد می‌شدند.

ثبات و دوام دول نوظهور صفوی و شیانی، حرکات بعدی قبایل پشتون (با خانه جنگیها، خشونتها و رقابتهای خونین) و سپس دسیسه‌های مخربانه استعمار انگلیس و روسیه، برای ظهور مجدد دولت مشترک خراسانی و احیای مدنیت خراسان هیچ فرصتی باقی نگذاشت.

دولت صفوی و ظهور مجدد ایران

در اثر سقوط امپراتوری تیموری و پیش تازی قوای شیان خان، قلمرو وسیع خراسان دچار بحران

سیاسی و تشنج روز افزون شد. این خلای قدرت عشایر ترکمان شیعه مذهب حوزه کنونی ایران را (که تحت قلمرو امپراتوری بزرگ تیموری، همواره از حمایت تیموریان برخوردار بودند) به تشویش انداخت.

سران ترکیه عثمانی در اتحاد مذهبی و سیاسی با ازبکان ماوراءالنهر (دولت شیبانی) فکر پر سازی خلای حاصله را در سر می پروراندند؛ این اقتدار طلبی ترکان عثمانی عشایر مقتدر ترکمان ایرانی را سخت آزار می داد. بابریان هند که با دودمان تیموری قومی داشتند، از نگاه سیاسی و جیوپولتیکی نقشه بلند پروازانه ترکیه را به نفع خود نمی دانستند.

در این گیرودار قبایل ترکمان ایرانی با اتحاد، اسماعیل نوجوان فرزند یکی از اهل طریقت را به پادشاهی برگزیدند. به زودی مردان زیادی به دور این تازه جوان جمع شدند. او به رهنمایی سران عشایر و مشاوران سیاسی و نظامی خود، مذهب شیعه را به عنوان مذهب رسمی ایران اعلان کرد، تا به این صورت سد دفاعی مذهبی علیه سنی مذهبان ترکیه بسازد.

وی نخست ایران جدید (ایران شهر و عراقین) را تا حدودی نظم و نسق بخشید. برای خنثی کردن طرح قیچی سازی ایران جدید که در اثر اتحاد ترکان عثمانی و ترکان و ازبکان ماوراءالنهر عملی شده می توانست، عزم تسخیر خراسان را کرد. پس از جنگهای خونین شیبانیان را مجبور ساخت تا از هرات عقب نشینی کنند. شیبان خان در میدان نبرد کشته شد.

هرات اگرچه به تصرف دولت صفوی درآمد؛ لیکن جنگ و درگیریهای انتقام جویانه خونین و تباه کننده در بین صفویان ایران و ازبکان و ترکان ماوراءالنهر سالیان درازی دوام کرد و این، بلاد خراسان و پایتخت آن هرات را به خاک سیه نشانید. دولت صفوی به سبب تعصب شدید مذهبی، خشونت عشایری و روحیه تنگ نظرانه نشنالیستی نتوانست در راه احیای مجدد فرهنگ و مدنیت خراسان بزرگ و جلب و جذب اقوام و گروههای متنوع خراسانی گام مثبتی بردارد.

بعد از سقوط دولت صفوی و هوتکی ایران، نادر افشار در دوره سلطنتش کوشید این ضعف صفویان را برطرف کند و در بین خراسانیان و قبایل تازه اسکان و پیروان مذاهب شیعه و سنی اتحاد و همدلی به وجود آورد. در لشکر او قزلباشان شیعه مذهب ایرانی، قبایل پشتون، ازبکان و دیگر اقوام خراسانی جا داشتند؛ لیکن موقعیت و شرایط زمانی و مکانی، بافت قومی، سیاسی و اجتماعی خراسان (ایران جدید، ماراءالنهر و کشور ما در آن روزگار) و تعصب شدید مذهبی قزلباشان ایرانی این فرصت را میسر نکرد. نادر به دست قزلباشان ترور شد و تجزیه واقعی خراسان، بعد از تشکیل دولت قاجاریه ایران، دولت

ابدالی افغانستان و حکومت‌های محلی در ماوراءالنهر نهایی گردید.

بعد از سقوط دولت نادر افشار دوباره سیه روزی خراسانیان (خاصه هراتی‌ها) شروع شد و آنچه که از زیر تیغ خون ریز صفویان و شیبانیان سالم مانده بود، در کوره داغ جنگ‌ها و آتش کینه و انتقام قاجاریان و ابدالیان و سدوزانیان پاک سوزید.

ایران جدید که به نحوی از انحا بر مبنای دو شاه ستون مذهب شیعه و ناسیونالیزم ریشه دار تاریخی شکل گرفته بود، فقط توانست در مقابل کتله‌های قوی قومی و سیاسی منطوقی و هجوم استعماری انگلیس و روسیه از خود دفاع کند. این حالت انزواگرایانه، ایران جدید را در خود پیچید و به آن جاذبه، توان و فرصت آن را نداد که به عنوان محور مرکزی خراسان کبیر در قلمرو سیاسی، فرهنگی، مدنی و تاریخی آن نقش عملی و موثری ایفا کند.

در عهد مشروطیت ایران در زیر فشارهای رقابتی انگلیس، فرانسه و امریکا مراحل جدیدی از حیات سیاسی و اقتصادی خود را سپری کرد؛ در سال ۱۳۲۹ قانون ملی شدن نفت به تصویب رسید. در سال ۱۳۳۰ دولت ملی دکتور مصدق تشکیل شد و مصوبه ملی شدن نفت به اجرا درآمد. در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه دولت دکتور مصدق کودتا شد و در اثر رقابتهای اقتصادی بین قوت‌های استعماری و تبارز قطنین جهانی عوض ثبات و تداوم دولت مستقل ملی، رژیم شاهی در ایران استقرار یافت.

رژیم سلطنتی به سبب وابستگی به استعمار و عدم نفوذ کافی در بین توده مردم و تیپ‌های متنوع روشنفکران نتوانست به مانند ترکیه، تحولات اساسی و بنیادی در جامعه ایران به وجود آورد و پوسته تنگ و محدود مذهبی را بشکند.

همین بود که پس از پیش روی نیروهای قطب سوسیالیزم نوع روسی به سوی مرکز سابق خراسان (افغانستان فعلی) از نگاه منطوقی و بین‌المللی زمینه برای انقلاب عمومی ایران و سقوط رژیم شاهی آماده شد. سران ایران عوض یک گام به پیش گام‌ها به پس برداشتند و دوباره به همان سیاست استراتژیک و سنتی عهد صفوی در شکل و سیمای دیگر بازگشتند؛ یعنی مذهب را از حوزه‌های علمیه و از بین عوام فرا تر برده و وارد سیاست و دولت کردند و طرح ولایت فقیه را در تناقض با نظام نوین جمهوری مطرح و عملی ساختند.

به این صورت، فرصت و زمینه گشایش، رشد و شکوفایی فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی (مطابق به معیارهای جهانی و فرهنگ پرریشه تاریخی) را از مردم ایران گرفتند و مانع ورود ایران به

جهان مدرن شده و از حضور و تجلی فرهنگ و مدنیت تاریخی آن در سطح وسیع منطوقی و جهانی جلوگیری کردند.

زمینه تشکیل دولت ابدالی

پس از فروپاشی امپراتوری تیموریان هرات و به دنبال آن تداوم تقسیم و تجزیه خراسان، حرکت قبایل پشتون به سوی خراسان شدت گرفت. آنان نخست با دربار صفوی روابط حسنه داشتند و با حاکم صفوی در قندهار همکاری می‌کردند. اما به مرور زمان در اثر فساد درونی و ضعف مفرط حکومت صفوی فرصت بیشتری برای تبارز قبایل پشتون در قندهار فراهم شد؛ تا این‌که به تأسیس حکومت محلی هوتکی در قندهار و سپس در اصفهان ایران موفق گردیدند.

طوایف ابدالی ابتدا از حوزه هند (بخش پاکستان کنونی) به قندهار مهاجرت کردند و در این ولایت سکنا گزیدند؛ اما به سبب درگیریهای شان با غلزایی‌ها مجبور به ترک قندهار شدند. در این باب لارنس لکهارت می‌نویسد: «ابدالی‌ها تا مدت مدیدی در ایالت قندهار سکنی داشتند، لیکن آنان در اوایل سلطنت شاه عباس اول بر اثر فشارهای غلزایی‌ها به اطراف هرات کوچ کردند»^(۱)

آنان سپس وارد پایتخت سابق خراسان شده و با استفاده از فرصت حکومت محلی خود را در هرات تشکیل دادند؛ اما سالیانی بعد هرات به دست نادر افشار افتاد. ابدالیان به قیادت احمد خان (احمدشاه درانی) به سپاه نادر پیوستند و در دربار او به مقام‌های عالی رسیدند. بعد از ترور نادر به دست قزلباشان، احمد خان با سپاه خود که از مردان پشتون و ازبک تشکیل شده بود، به قندهار آمد و دولت ابدالی را در بخش وسیعی از خراسان پی‌ریزی کرد.

نقاط مرکزی خراسان بویژه هرات بعد از مرگ احمد شاه و فرزندش تیمورشاه به میدان رقابتهای خونین اولاد تیمور و سپس پسران سردار پاینده محمد خان و جنگ‌های خونین و ویرانگر دولت قاجاریه ایران با آنان تبدیل شد. تحت حاکمیت سیاسی و نظامی خشن و عقب مانده قبیله ای و قالب تنگ و تاریک قومی نه تنها فرصت و زمینه هیچ نوع رشد، بازسازی و شناخت مجدد فرهنگ و مدنیت خراسانی کشور فراهم نشد؛ بلکه آنچه از گزند روزگاران سخت جنگ، اغتشاشات، بحران‌های پیاپی باقی مانده بود، در زیر خروارها خاک مدفون گردید.

^۱ - انقراض سلسله صفویه...، ص ۱۱۱

نقش استعمار در تخریب تمدن خراسان

پس از تحولات جدید اروپا در قرن هیجدهم و نوزدهم میلادی، حرکت استعماری اروپائیان به سوی کشورهای شرق شدت پیدا کرد. بریتانیا به حیث نماینده قدرتمند استعماری آن زمان پا به سرزمین زرخیز و افسانوی هندوستان نهاد و سیاه میخ خیمه استعماری را در آن سرزمین کوبید. از آن جا به جانب خطه پهناور و اما تخریب و تجزیه شده خراسان جلو آمد و با سیاست استعماری روسیه تزاری مقابل شد.

انگلس از تجزیه و تخریب مدنیت خراسان به گرمی استقبال کرد. خوب می دانست که حملات هستی سوز احمد شاه درانی به هندوستان بهترین زمینه را برای حرکت استعماری او فراهم ساخته است. در تشویق و تقویه جنگ های داخلی خراسان (افغانستان کنونی) و تشدید رقابت ها و درگیری های خونین و کینه توزانه قبایل پشتون بسیار زیرکانه و مکارانه دست یازید. در رقابت با روس ها، اختلافات و جنگ های دولت قاجاریه ایران را با قبایل پشتون وارد مراحل بس پیچیده و پر جنجال کرد. جلو سقوط هرات به دست دولت قاجاریه را با زور و تهدید گرفت.

از سیاست نگهداری هرات به عنوان منطقه حایل در بین دولت مرکزی افغانستان، ایران و حوزه آسیای میانه، تحت حاکمیت حکومت محلی پشتون تبار همواره حمایت کرد. تا این که در دوره امیر دوست محمد خان به سال ۱۲۷۳ این ولایت به دولت مرکزی افغانستان ملحق شد.

دولت انگلس اگرچه در اشغال مستقیم افغانستان موفق نشد و لشکر کشی او جهت به قدرت رسانیدن شاه شجاع به نتیجه مطلوب نرسید؛ لیکن پلان های او برای رهبری و کنترل امیران محمد زایی و سران قبایل بسی موفق آمیز بود و در افغانستان در «بازی بزرگ» در برابر روس ها سخت می چربید. انگلیس با سیاست های منفی و مخربانه خود همواره جلو حرکات ملی، مترقی و روشنگرانه را در افغانستان، گرفته است و از تاریک ترین، مستبد ترین و منفی ترین چهره ها و نظام ها در این کشور حمایت کرده است.

سران استعمار بریتانیا نه تنها در افغانستان و ایران علیه ارزشهای مثبت و خوب مدنیت خراسان مبارزه کردند؛ بلکه در شبه قاره هند نیز زبان فارسی را (که به عنوان سمبل و نماد روشن فرهنگ، ادب و مدنیت خراسان کبیر شناخته شده و بمدت چندین قرن زبان دیوانی هند بود) از رسمیت انداختند و زبان انگلیسی را جایگزین کردند؛ به این ترتیب تیشه به ریشه فرهنگ و تمدن مشترک خراسانی هندی (که طی سده های متمادی شکل و قوام یافته بود)، زدند و زمینه را برای توسعه و استقرار درازمدت

فرهنگ استعماری آماده ساختند.

فرهنگ و مدنیت خراسانی ماوراءالنهر که اول در عهد سامانیان و بعد در زمان تیمور و اولاد او به اوج ترقی خود رسیده بود، نخست در اثر جنگ های داخلی طایفوی و قومی ترک تباران و رقابت ها و جنگ های شدید مذهبی بین دولت صفوی ایران و حکومت های محلی آسیای مرکزی صدمات وافر دید و سپس هم استعمار روس به طور پلان شده به تخریب آن پرداخت.

روسیه در نیمه قرن ۱۹ برخانات آسیای میانه تسلط یافت و مظفرالدین امیر بخارا به روسها سر تسلیم فرود آورد؛ به این صورت بخارا به تحت الحمايه روسیه تبدیل شد. بعداً بدخشان تاجیکی به اشغال روسها درآمد و رقابت روسیه و انگلیس در ساحت خراسان سابق دم به دم آتشناک تر گردید. آنها در تخریب و تضعیف فرهنگ و مدنیت خراسانی در حوزه های مرکزی، شمالی و غربی خراسان سابق و شبه قاره هند منافع مشترک داشتند.

روسیها بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ سیاست منزوی سازی تاجیکان، تضعیف زبان فارسی و رسمیت دادن رسم الخط لاتین و سیریلیک (روسی) را در برش های زمانی مختلف عملی ساختند و در راستای مبارزات ایدئولوژیک، فرهنگ زدایی و تمدن ستیزی را در بین اقوام ترک و تاجیک ماوراءالنهر تشدید کردند؛ به فرهنگ و مدنیت تاریخی خراسان ضربات بس کاری زدند.

پس از ظهور ایران جدید در عهد صفوی بر محور مذهب شیعه، به مرور زمان ناسیونالیسم تاریخی در پهلوی مذهب تبارز یافت و ایرانی ها به شکل رسمی و غیررسمی در تدوین و شیرازه بندی فرهنگ و مدنیت تاریخی حوزه باستان و حوزه پهناور خراسان تلاش کردند. در این جمع آوری و تدوین آنان حق و حقوق دیگر وارثان فرهنگ و مدنیت خراسانی را رعایت نکرده، به طور انحصار گرایانه مهر سیاسی ایران جدید، محدود و بسی تنگ شده را بر آن کوبیدند.

ایرانی ها بیشترین ارزش های تاریخی، فرهنگی، مدنی، هنری و شخصیت ها علمی و ادبی حوزه خراسانی افغانستان را به خود گرفتند. در بسا موارد واقعیت های تاریخی را وارونه جلوه دادند. آنان در واقع از سیاست تمدن ستیزی و فرهنگ زدایی سده جاری در افغانستان راضی بودند و تا هنوز از آن استقبال می کنند؛ زیرا آن ها خود را وارث اصلی و بدون چون و چرای فرهنگ و مدنیت باستان و خراسان کبیر می دانند و حاضر نیستند آنها را با کسی دیگر تقسیم کنند.

سران ایران جدید با این سیاست تنگ، ضعیف و یک جانبه نه تنها موفق نبودند، بلکه در همسویی با سیاست های استعماری و فاشیستی در تخریب فرهنگ و مدنیت خراسان بزرگ شریک شدند. این امر

مسلم است که این فرهنگ و مدنیت تاریخی تعلق به تمام باشندگان قلمرو فراخ خراسان زمین و سرزمین های مجاوری که با آن انس و الفت تاریخی گرفته اند، دارد؛ کسی حق مالکیت انحصاری بر آن را ندارد.

پرواضح است که مرکز و قلب تپنده خراسان قدیم در افغانستان کنونی تاهنوز تجلی دارد و وارثان این تاریخ و مدنیت ریشه دار مشتاقانه به آن افتخار می کنند و حاضر نیستند حتی به قیمت جان خود این حق مسلم و میراث اجدادی خود از دست بدهند.

بعد از تأسیس پاکستان در سال ۱۹۴۷ میلادی، (خاصه پس از تجاوز شوروی به افغانستان) سیاست تمدن زدایی و تخریب فرهنگ و مدنیت تاریخی افغانستان به طور پلان شده از جانب استخبارات پاکستان دنبال شده است. این سیاست استعماری طی سده های اخیر با افراطگرایی مذهبی، تعصب و تبعیضات شدید قومی و محدودیت های ایدئولوژیک ممزوج گردیده است. این سیاست خطرناک تنها به تمدن زدایی و فرهنگ ستیزی اکتفا نکرده، بلکه قصد تخریب و نابودی تمام هست و بود کشور ما را دارد.

پس از فروپاشی امپراتوری مشترک تیموریان در خراسان بزرگ زمینه های آزاد و گشایش دهنده برای رشد و شکوفایی فرهنگی و مدنیت خراسان در حوزه های سیاسی و ملی نوظهور هرگز فراهم نشد. در ایران بعد از صفوی این فرهنگ و تمدن در لاک تنگ و پرتعصب مذهب شیعه گیر کرد؛ در افغانستان در چوکات پرخفقان، خشن و عصبیت آلود قومی و قبیله ای گرفتار شد؛ در ماوراءالنهر به دام حکام محلی، جنگ های قومی و استعمار روسیه محصور گردید و در هندوستان در زیر ضربات کوبنده استعمار انگلیس افتاد.

انزوای سیاست مدنیت ستیزی در افغانستان

هویت یک سرزمین و باشندگان آن در آیین تاریخی و تمدن آن تجلی دارد و این حق طبیعی، سرمایه معنوی و میراث گران بهای آنان است. سیاست های تمدن ستیزی، جعل تاریخ و فاشیستی شاید برای مدتی از درخشش آزادانه آن بکاهد؛ لیکن هرگز نمی تواند تاریخ و مدنیت چند هزار ساله یک سرزمین را محو و نابود کند.

در عصر حاضر بشریت تجارب مثبت و منفی سیاست های مختلف، نظام های گوناگون و دیدگاه های متنوع را در دست دارد و شکست خفت بار سیاست های تبعیض، ستم، استبداد، فاشیزم و بی عدالتی را در جوامع مختلف مشاهده کرده است. دیگر از نگاه اصول اسلامی، حقوق بشر و قوانین انسانی جایی

برای این سیاست های ضد بشری در افکار مردم دنیا وجود ندارد.

پشتون ها بعد از جنگ های دامنه دار داخلی، رقابت های خونین عشیره یی، نبردهای ویرانگر باهمسایه گان، ستم و استبداد امیران ظالم بر جامعه، به فکر خلق تاریخ و ساختن هویت شدند. آنان برخلاف ترکان خراسانی از درک و قبول آگاهانه ارزش های فرهنگ و مدنیت تاریخی خراسان در ظاهر ابا و ورزیدند.

اگرچه در حوزه های غرب، شمال، مرکزی و حتی حوزه جنوب و کابل عملاً در آن فرهنگ و مدنیت مختلط خراسانی و در مواردی فرهنگ مشترک خراسانی هندی، غرق شدند. نخبگان، ادبا، شاعران و نویسندگان شان با زبان فارسی (دری) انس و الفت دائمی یافتند و آثار خود را به این زبان نوشتند. پیشینه توده عوام زبان فارسی (دری) را به عنوان زبان اصلی خود بسی سهل و شیرین یافتند و با فرهنگ خراسانی در دهکده ها، شهرها و قصبات خراسان زمین زندگی کردند.

چنان که در اوراق پیش به آن اشاره شد، استعمار انگلیس و روس در تخریب فرهنگ و مدنیت خراسان تلاش زیادی کردند و آنان در واقع از مشوقان اصلی قبایل پشتون در پرورش و اجرای این دیدگاه افراطی بودند. آنان هر چند خوب می دانند که تاریخ، فرهنگ و مدنیت یک سرزمین در خدمت تمام ساکنان و شهروندان آن است و فرهنگ ملی و معیاری از اشتراک تمام فرهنگ های محلی در بستر طولانی تاریخ شیرازه می گیرد. حراست از فرهنگ، مدنیت و میراث تاریخی حق طبیعی بشر است.

ما در عصر جدید کشورهای چند ملیتی، کثیرالاقوام و دارای فرهنگهای مختلف، مذاهب متعدد و زبان های گوناگون را دیده می توانیم که در زیر چتر بزرگ آزادی و دیموکراسی نوع خودی در صفا و صمیمیت، امنیت و آرامش زندگی می کنند؛ مانند: هندوستان، ایالات متحده آمریکا، کانادا، استرالیا و غیره.

طوری که تاریخ وطن می نمایاند، پالسی یاد شده بیشتر در قرن جاری بویژه در دوره طولانی ظاهر شاه و دوره بحرانی اخیر به تحریک حلقات بیرونی، سران متعصب حکومتها و استخبارات پاکستان دامن زده شده است و کشور ما را از مسیر اصلی تاریخی و مدنی پربار آن تاحدودی منحرف ساخته است. در این راستا هرات به مثابه قلب تپنده خراسان قدیم و میراثدار آن فرهنگ و تمدن، افزون تر از دیگر بلاد خراسان (خاصه نیشابور و بلخ) در زیر فشار بوده است. در اثر آگاهی روز افزون اقوام و ملیتها از جمله قبایل پشتون این سیاست ناقص و ظالمانه روز به روز منزوی و بی اثر می شود.

فرهنگ و مدنیت خراسان در عصر حاضر

در عصر حاضر ما شاهد تغییر و تحولات شگرفی در عرصه داخلی، منطقوی و بین المللی می باشیم. تجارب تاریخی به مانند سریال دنباله دار بسی سرعتمندانه از جلو چشمان بهت زده ما می گذرد. در افغانستان، بعد از فروکش کردن جنگ های قبیله ای، رقابتهای خونین برادران، بچه کاکا ها و سران قوم بر سر تاج و تخت، امارت امیران ظالم و مستبد، دوره مشروطیت و اصلاحات، نوبت به آرامش نسبتاً طولانی سلطنت خاندانی ظاهر خان رسید. در این دوره درازدامن فرصت های بس طلائی از دست رفت.

مرحله نخست با سیاست های تبعیض آلود، انحصاری، فرهنگ زدایی و ستمگرانه هاشم خان تلف شد. در مرحله دوم کاکای دیگر شاه با طرح اعتدالی تر به روی صحنه آمد؛ اما گره یی از کار فروسته کشور نگشود؛ او نوبت را به پسر کاکای شاه، سردار داوود خان داد تا بر سر فقیر بچه سر تراشی را تجربه کند که برآستی تجربه موفق نبود. دهه دیموکراسی نیز بزودی گذشت و سلطنت در اثر کودتای داوود خان به پایان رسید. سردار پر مدعا طرح های بس وسیع و متناقض داشت و در سیاست بسی ناشیانه عمل می کرد. هنوز نتیجه بذر افشانی خود را ندرویده بود، که کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ خورشیدی بوقوع پیوست و او در واقع به دست همکاران سیاسی سابق خود مظلومانه؛ اما شجاعانه به قتل رسید.

بعد از کودتای هفتم ثور، افغانستان از حالت انزوا، سکوت و سکون سنگین بدر آمد؛ دیگر بحیث منطقه حایل و بی طرف در بین دو قطب مقتدر جهانی مطرح نبود. پس از تجاوز ارتش شوروی سابق، افغانستان به میدان رقابت های داغ و کشمکش های منطقوی و جهانی تبدیل شد که نتیجه آن در حال حاضر ناامنی و خشونت های گسترده، بحران عمیق همه جانبه، حضور قوای مشترک کشورهای عضو پیمان ناتو، رقابت های آتشین قطب های سابق و نوظهور منطقوی و جهانی و مداخلات برخی از کشورهای همسایه می باشد.

در سطح بین المللی و منطقوی ما ناظر فروپاشی جهان دو قطبی، ظهور قطب های جدید، تضعیف و تغییر کشورهای استعماری سابق، تأسیس جمهوری های ملی در آسیای میانه، رشد انزوآگرایی و بحران روبه گسترش در پاکستان، قدرتمندی هندوستان و چین، دامنه دار شدن جنبشها، تغییرات و تبدلات در شرق میانه و ضرورت رشد مجدد جنبش اصلاحات در آینده ایران هستیم.

در موقعیت و شرایطی که هنوز جهان و منطقه، شکل و ثبات معین و پایدار نیافته است و برای بحران

عمیق افغانستان طرح جامع و عملی وجود ندارد؛ زمان آن فرا رسیده که ملل و جوامع تمدن‌دار به ریشه های خود تمرکز کنند و بجای (جنگ ملل و دول) به فرهنگ و مدنیت برگردند و علم و تکنولوژی را از دسترس جنگ، خشونت، استعمار و تجاوزگری دور کرده و در خدمت رشد و شکوفایی تمدن‌ها و فرهنگ های غنی و پرریشه جامعه انسانی بگذارند.

در این جریان صلح و صفا، خلق و سازندگی بی شک که جامعه ما درون مایه آن را دارد که با کوله بار مدنیت تاریخی خود در صحنه ملی و بین المللی حاضر شود. پر واضح است که قلمرو فرهنگی، تاریخی و تمدنی خراسان بزرگ در حساس ترین موقعیت استراتژیک و جیوپولیتیک افتاده و حوزه های مهم سیاسی، اقتصادی، انرژی، فرهنگی و پرنفوس جهانی را به هم پیوند داده است.

از نگاه داخلی اگرچه خراسان قدیم به حوزه های سیاسی و فرهنگی متنوع تقسیم و تجزیه شده است؛ اما به سبب اعتدال، ترقی و تمدن خواهی اقوام و ملل ترک‌تبار حوزة ماوراءالنهر سابق، رشد فرهنگی، زبانی و سیاسی جامعه جوان ایران بر محور مدنیت پسندی و جنبش اصلاحات، شکست حاکمیت استبدادی تک قومی در افغانستان و رشد جاذبه‌های فرهنگ و مدنیت تاریخی در بین اقوام و ملیت‌های میهن، امواج درک و دریافت ارزش‌های مشترک فرهنگی و تمدنی را در ساحت پرفراخ‌نای خراسان کهن به جنبش می‌آورد و اقوام و ملت‌های دارای فرهنگ و مدنیت مشترک را به همکاری و اتحاد‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در قالب اتحادیه‌های حوزه ای و منطقوی و همکاری‌های لازمه دعوت می‌کند.

از حیث منطقوی و بین المللی قلمرو فراخ تمدن خراسانی با جاذبه های مشترک و ارتباطات تاریخی با حوزه های تمدن هندوستان، چین؛ روسیه و کشورهای مشترک المنافع، فرصت های عملی و نظری بیشتری بحاصل می‌آورد؛ زیرا نه تنها می‌توان با پخش ارزش های فرهنگی و مدنیتی - آرامش، امنیت، ثبات، رشد و پیشرفت را در این ساحت بسیار مهم خاور تأمین کرد؛ بلکه خواهیم توانست، روابط اقتصادی، تجارتي و ترانزیتی را در بین قطب های عمده شرقی و غربی برقرار ساخت و ریشه‌های خشونت، نا امنی، افراطگرایی، مواد مخدر و تروریسم را در افغانستان و منطقه از بیخ و بن برکند.

رسول پویان

سفری در مسیر وحشت

سفری در مسیر وحشت

اگرچه سالیانی چند از این سفر گذشته است؛ اما تا هنوز خشونت و وحشت در مسیر جنوب کشور بیداد می‌کند و جان و مال هزاران انسان مظلوم را می‌گیرد. خالی از لطف نخواهد بود اگر اندکی به زمان پیشین برگردیم و حال و هوای دیروز مسیر وحشت را در یابیم.

ساعت دستی ام ۶ صبح را نشان می‌داد. روز جمعه ۲۲ ثور ۱۳۸۵ خورشیدی بود که از ترمینال غیزان واقع در کنار شاهراه حلقوی هرات‌قندهار با موتور ۳۰۳ به سوی کابل حرکت کردیم. در حدود ۱۰ سرویس مسافربری که ظرفیت ۵۰۰ مسافر را دارند، روزانه از هرات به کابل می‌رود.

ساعت ۷ بجۀ صبح به حاکم نشین ادرسکن رسیدیم. مدت ۲۰ دقیقه‌ی در آنجا توقف داشتیم. مسافران در کافه (رستوران) چای صبح را صرف کردند. هوای ادرسکن از شهر هرات سرد تر بود. دره‌های ادرسکن در فصل تموز هم هوای خوش و گوارا دارد. رود ادرسکن آب کمی داشت؛ اما بسی زلال و دلپذیر بود.

از ظاهر بازار فقیرانه و محیط پیرامون شاهراه معلوم می‌شد که ادرسکن چندان تفاوتی از سالیان پیش از جنگ نکرده است. مثل این که زمان در سرزمین ما از حرکت و تپش افتاده است. تنها تفاوت متبازر تخریب شاهراه سمندی ساخت روس‌ها و اسفالت و قیرریزی مجدد آن توسط غربی‌ها بود. از مظاهر بازسازی چند حلقه چاه دستکن توجه ام را به خود جلب کرد. بمبه‌های دستی آنها خراب شده بود. مردم دوباره به همان رسم قدیم از طناب و دلو (سطل) استفاده می‌کردند.

بعد از سرسبزی محدود جلگه، دشتهای خشک و سوزان شاهراه را محاصره کردند. پس از عبور از کنار میدان هوایی اسفزار (شیندند) مزارع گندم نمودار شد. از مرکز حکومتی ادرسکن تا بازار دو سوی شاهراه در اسفزار نیم ساعتی بیش نیست. بازار اصلی اسفزار در چهار محل واقع شده است. دکان‌های بازار شاهراه گلین و چوبین بود؛ بازار اگرچه فقیرانه و ابتدایی به نظر می‌آمد؛ اما در کنار شاهراه موترهای باربری صف کشیده و بر درب بسیاری از دکان‌ها موترهای تویوتا و سواری ایستاده بود و هرکس موبایلی داشت.

ساعت ۹،۲۰ به فراهرود رسیدیم. بازار آن بسیار ابتدایی بود. دکانهای کلخی و چوبی آن هیچ چنگی

بدل نمی‌زد. بر درب دکانها موترهای وانت و سواری دیده می‌شد. بیلرهای تیل از دور نمایان بود. در مسیر فراه و دلارام از دشت وسیع بکوا گذشتیم. در این وقت بیاد موتردوانی‌های خطرناک قدیم افتادم؛ زمانی که در عهد جمهوری داوودخان از هرات با موترهای مسافربری ۳۰۰۲ جهت تحصیل در دانشگاه، به کابل می‌رفتم.

ساعت ۱۰،۴۵ صبح به دلارام رسیدیم. هتل باباولی از جنب و جوش شبانه برخوردار نبود. گرمی و تفت باد بر سر و صورت آدم شلاق می‌زد. از میوه جات چشم فقط به خیار افتاد. دوکان‌ها پر از نوشابه، بیسکویت، آب میوه، سیگار و دیگر اجناس خارجی بودند. از موضوعات جالب دیگر استقرار پسته‌های امنیتی در مسیر راه هرات دلارام بود که خوش بختانه از موترها و مسافرین رشوه (شیرینی) نمی‌گرفتند. تا این حصه امنیت راه خوب بود. از دلارام به بعد اخذ پول از موترها بنام «خیرات» شروع گردید.

ساعت ۱،۳۰ بعد از ظهر در گرشک کنار رود هیرمند موتر توقف کرد. دریا پر از آب بود. تعدادی از مردم به آب بازی مشغول بودند. به رستوران رفتیم و در کنار یکی از سفره‌ها چهارزانو نشستیم. هرکس غذایی فرمایش داد. در پهلوی کباب، قرمه، برنج و شوربا، دوغ حتمی بود. مردم هیرمند و قندهار به دوغ و شوربا بسیار علاقه دارند. من که شاگردان هتل را دیدم که با پاهای غیر بهداشتی بروی سفره‌ها راه می‌روند و مگاسان خیل خیل به هر جا نشسته و یا در پرواز اند، دلم از غذا بد شد. تنها به یک قوری (چاینک) چای سبز قناعت کردم.

رستوران در آرامش و سکوت سنگینی غرق بود. از دولت و پولیس هیچ اثری دیده نمی‌شد. امنیت توسط خود مردم تأمین شده بود. هوتلدار خواهی نخواهی با طالبان رابطه داشت. من از امنیت متزلزل و سکوت سنگین آنجا هراس داشتم؛ زیرا هتل مناسب ترین محل شناسایی افراد وابسته به دولت، پولداران و نیروهای ضد طالب بود. هوتلی و شاگردان رستوران از قیافه و طرز لباس می‌توانستند افراد را شناسایی کنند. خلاصه این ۵۰ دقیقه در فضای گرم گرشک با دلهره سپری شد.

دریای هیرمند و جویهای جدا شده از آن خاصه «نهر بغرا» بر سرسبزی و شادابی این ولایت افزوده است. مردم این ولایت جنگ درازدامن ابتدا به تشویق قوماندان‌های مسلح و بعد به هدایت مستقیم طالبان و موافقت دولت کززی زمین‌های وسیع هیرمند را به کشت تریاک اختصاص دادند. به باور عرفی و سنتی مردم ما، آب و خاک این سرزمین را از «ذکر و برکت» انداختند.

ساعت ۳،۳۰ بعد از ظهر به کشکی نخود رسیدیم. حالت بس فقیرانه کشکی نخود تغییری نکرده بود. با

دیدن دکانهای ابتدایی و رستوران بسیار ساده بیاد دوغهای سالیان پیش از جنگ افتادم؛ اما دیگر میل و حوصله دوغ نوشی هم به آدم نمانده است. پس از دلارام تأسیسات امنیتی سنگرهای کنار شاهراه دم به دم بیشتر می‌شد و تعداد بوجی‌های ریگ روی هم انباشته شده زیاد می‌گردید.

از قسمت راه نیمروز بر تعداد موتوهای باربری افزوده شد. سبب آن گشایش بندر نیمروز در مرز ولایت سیستان و بلوچستان ایران است. با باز شدن این بندر از رونق بندر اسلام قلعه در ولایت هرات تا حدودی کاسته شد. شاهراه هرات‌قندهار بیشتر در آغوش دشتهای پهناور گرم و سوزان غنوده است. از این دشتهای استفاده زراعتی نمی‌شود.

با ورود به ساحت قندهار دامنه سرسبزی، کشت و زراعت و باغداری گسترش یافت. باغهای انگور قندهار که در جریان جنگ تخریب و سوخته بودند، دوباره سبز می‌زدند. ساعت ۴،۳۰ دیگر گاه بود که موتر در چوک شهدای قندهار توقف کوتاهی کرد. چند مسافر پیاده و تعدادی سوار موتر شدند. هوای قندهار گرم و تفسناک بود. در داخل موتر نفس آدم می‌گرفت.

محیط قندهار خاک آلود و کثیف است. به سبب جنگ، نا امنی و وحشت طالبان تجارت و کار و کاسبی در قندهار کم شده است. مردم آن با چهره‌های خاکزده شور و شوق سابق را ندارند. بازسازی در این ولایت زیاد به چشم نمی‌خورد.

شامگاه بود که به کلات رسیدیم. عقربه ساعت از روی عدد هفت آهسته می‌گذشت. موتر کمی بالاترک از قرارگاه پولیس روی تپه بلند کنار شاهراه، به درب هتل ساده محلی ایستاد. مسیر کوتاه قرارگاه پولیس و هتل در کنار شاهراه امن به نظر می‌آمد؛ ولی دلهره و بی‌اعتمادی هیچگاه آدم را رها نمی‌کرد.

آن سوترک از هتل جوی کوچک آبی در جوار کشتزاران گندم جریان داشت. به لب جوی شتافتم تا خستگی سفر را از تن بیرون کنم و مشت آبی به روی بیفشانم. به روی سبزه‌های پلوش گندم به لب جوی نشستیم. خورشید در پس تپه‌های بلند آرام آرام پنهان می‌شد و نور قرمزش را در فضا می‌پراکند. قرص کامل ماه در گوشه دیگر آن فضای خاکستری از نور عاریتی روشنایی ملایمی می‌پراکند. قریقه‌ها و چیرچیرک‌ها در محیط گوارای شامگاهی نغمه سرای می‌کردند. درجه حرارت از ۳۸ و یا بیشتر به ۱۸ و یا ۲۰ تقرب کرده بود. هنوز لحظاتی سپری نشده بود که آرامش و سکوت موقت با صدای خودروهای نظامی ناتو درهم شکست. از این معلوم می‌شد که امنیت بس شکننده و اوضاع ناامن است.

ساعتی بعد به هتل رفتم. هتل سالونی بزرگ داشت. در طبقه دوم تعدادی اتاق کوچک و ساده برای زنان اختصاص داده شده بود. جای مردان و زنان از هم به کلی جدا بود. مسافران به دور سفره درازی در سالون هتل نشسته بودند. هرکس غذایی فرمایش داده بود و هی می خورد. اکثر مسافران از اقوام هزاره، ازبک و هراتیان بودند. با پشتون‌های کلات به مدارا حرف می زدند. آنان می ترسیدند که مبادا اخبار شان را به طالبان بدهند. برای طالبان آدم کشتن و چغک کشتن فرقی نمی کند.

من با خوردن غذای شبمانده هتل نمی خواستم، مریض شوم. از شاگرد رستوران نان خشک و چای طلبیدم؛ اما او با خیره سری گفت: «من به کسی که نان نخورد، چای نمی آورم». با صدای آرام در پاسخ گفتم: میل به غذا ندارم. می توانی برایم چای بیاوری، اما پول کامل غذا را بگیری. مثل این که حرفم به گوش سنگین او فرو نرفت. از کنار سفره برخاستم و از راه بیرون داخل آشپزخانه رفتم. با مقداری پول توانستم قوری بزرگ چای سبز تهیه کنم.

ساعت ۹،۳۰ شب جوانی ریشدار با موی های بلند طالبی با کتابچه و قلم حاضر شد و به شناسایی و یاد داشت نام مسافران مشغول گردید. می گفت که این دستور قوماندان امنیه و پولیس است. به او مشکوک شدم. گمان بردم که او طالب است و خود را به دولت پیوند زده تا هم معاشی بگیرد و هم گزارشات را به طالبان برساند.

پس از آن تعدادی از هراتی‌ها به روی تخت جلو هتل به اختلاط مشغول شدیم. یکی از فراهی‌ها که مندیلی بسر و واسکت محلی به بر داشت به حلقه ما پیوست و شروع به اختلاط کرد: «می دانید، دولت در کلات بسیار ضعیف است. قوای ناتو فقط پایگاه خود را حفاظت می کنند. جان ما در خطر است. من در موسسه خارجی کار می کنم ولی تمام اسناد و کارتهایم را به دست دوستم که با طیاره به کابل رفت، فرستادم. طالبان با این هوتلی ارتباط دارند. بعد از این، راه در کنترل طالبان است». از شنیدن این اخبار برآستی پریشان شدم. من برعلاوه این که با ریش تراشیده، اسناد و مدارک با خود داشتم؛ خود کتابچه یاد داشت و کمره عکاسی ام کافی بود که مرا به دام طالبان بیندازد. بسیار خون سردانه گفتم، خوب است که ما چیزی نداریم. آخر به هیچ کس اعتماد نمی شد.

زمان کند می گذشت. شب کم کمک به آخر می رسید. همه دراز کشیده بودند. من هم دکمه‌های سه تکه ام را بسته و پتو را به رویم کشیدم. هوا دم به دم سرد تر می شد. سوز سرمای شبانه شدید تر از گرمای سوزان چاتگاه آدم را آزار می داد. از بیم ناامنی و سرما خواب در چشم نمی آمد. ساعت ۲ بجه شب بود که صدای هلیکوپترها و خودروهای ناتو همه را بیدار کرد. بوی جنگ به مشام می رسید.

در این فضای ناامن و هراس‌انگیز ساعت ۴:۳۰ صبح وقت به جانب مقر و غزنی حرکت کردیم. جاده بسیار خلوت بود. از پسته‌های امنیتی دولتی خبری نبود. موتر فقط به طالع مالکش می‌شتافت. فضا را سکوت ترس و دلهره پر ساخته بود. از مسافران هیچ آوازی بر نمی‌خاست. چشم‌ها با نگرانی دو جانب شاهراه را می‌نگریستند. آفتاب آرام آرام نور سرخ رنگش را می‌پراکند.

با رسیدن به ساحه غزنی دلها آرام گرفت. حوزه غزنه در زیر نور ضعیف صبحگاهی پنهان شده بود. در دوجانب شاهراه منازل و تعمیرات زیادی دیده می‌شد. مثل این که مردم غزنی بعد از جنگ در بازسازی ولایت شان پرداخته اند. بعضی آثار تاریخی نیز از دور دیده می‌شد. ساعت ۸:۳۰ در منطقه چشمه سالار از مربوطات ولایت وردک موتر توقف کرد. زمانی چشمه سالار بسی مشهور بود. آب کافی داشت؛ لیکن در سالیان خشکسالی آب چشمه خشک شد. امسال فقط آب اندکی داشت. بعد از صرف صبحانه به سوی کابل به راه افتادیم.

در مسیر راه سربازان دولتی به روی تپه‌های بلند موضع گرفته بودند. اوضاع امنیتی در نزدیک پایتخت ثباتی نداشت. می‌گفتند که در منطقه سالار طالبان نفوذ دارند. گاهی موترها را بازرسی و کارمندان موسسات خارجی و دولتی را بازداشت می‌کنند. در دروازه کابل موتر در مقابل فرارگاه پولیس ایستاد. یک پولیس مرد و یک پولیس زن برای بازرسی موتر آمدند. موتروان مبلغی پول رشوه داد؛ آنان بدون تهاشی موتر را رها کردند.

در بین مردم همیشه شایع بود که پولیس با باندهای تبهکار شریک است؛ در مناطق ناامن با طالبان ارتباط دارد؛ با اخذ رشوه حتی مواد مخدر و سلاح مخالفان را در داخل موترهای خود انتقال می‌دهد. مقامات بلند پایه دولت از طالبان حمایت می‌کنند. به آنان بسی میدان داده اند.

آدم هرچه بیشتر در جمع مردم عوام در کشور سیر و سفر نماید به حقایق پشت پرده بیشتر اطلاع حاصل می‌کند. وقتی طالبان در چند قدمی پایتخت و به زیر ریش رئیس جمهور و قوای خارجی فعالیت دارند، معلوم است که دست‌های نامرعی از درون خود نظام با جریان مواد مخدر و ناآرامی‌ها و با طالبان در ارتباط می‌باشند و خارجیان این جریان را حمایت می‌کنند.

پس از پایان موقت ترس و وحشت به شهر آلوده، پرکثافات و بحرانی کابل رسیده و در ترمینال کمپنی از موتر پیاده شدم. بیشترین مردم با چهره‌های خاکزده، جیب‌های خالی و اعصاب نا آرام در پی لقمه نانی گم بودند. با تاکسی سوار شدم. تاکسی وان از بازار کساد، بیکاری، رشوه، فساد و بی قانونی

می‌نالید. از دستکن‌های سرکها و خرابی جاده‌ها شکایت می‌کرد. من با نیشخندی معنی دار گفتم؛ مگر این همه کمک‌های خارجی کجا می‌رود که تا هنوز سرکهای پایتخت جور نشده است. او آه سوزانی از دل کشید و با صدای قدری بلندتر ادامه داد: «فساد تمام دولت را گرفته است؛ از فرق سر تا ناخون پا. اگر تمام جهان را بیاورند در جیب‌های کلان سران دولت جا می‌شود. دور، دور، دور مافیای موادمخدر، مافیای قدرت و موسسات خارجی است. همه با هم شریک اند. طالبان بهانه است. غریب روز به روز غریب تر و خان خان تر می‌شود. وطندار به پشت گپ نگرد که دلم داغ داغه. بعد از ۳۰ سال مأموریت حالا برای سیر کردن شکم عائله ام مجبورم که تا کسی برانم» هرچه در کابل بیشتر قدم زنید، بیشتر به عمق بحران، مشکلات و نارسایی‌های جامعه بعد از جنگ پی می‌برید و می‌دانید که مردم نه از دولت کابل دل خوشی دارند و نه از خارجیان.

رسول پویان

شکست استراتیژی نظامی امریکا در آسیا و تأثیر آن در افغانستان

شکست استراتژی تهاجمی امریکا در آسیا و تأثیر آن بر افغانستان

سران ناتو به رهبری امریکا بر اساس منافع استراتژیک خود به تمام قضایای آسیا از جمله افغانستان ارزش و اولویت می دهند. برای درک این موضوع اساسی بهتر است نگاهی به گذشته بیفکنیم. تعادل و ثبات جهان دوقطبی بعد از فروپاشی نظام «اتحاد جماهیر شوروی» سابق بهم ریخت و یکنوع بحران، تشتت و انارشیزم مزمز در منطقه گسترش پیدا کرد. متلاشی شدن جهان دوقطبی سران پیمان ناتو به رهبری ایالات متحده امریکا را تشویق کرد تا به سوی شرق میانه، جنوب آسیا و آسیای میانه پیشروی کنند. زمینه برای این حرکت نظامی در جریان جنگ درازدامن افغانستان فراهم گردید. در این دوره خون و آتش افغانستان عملاً به دوزخ رقابتهای خونین و ویرانگر سران پیمان ورشو و ناتو تبدیل شده بود.

پاکستان پس از هجوم قوای شوروی سابق به افغانستان، به مرکز اصلی تربیه، تجهیز و آمادگی جنگجویان رنگارنگ، افراطیون و تندروان تبدیل گشت و پایگاه های اصلی افراطیت، خشونت و تروریسم در این کشور کاملاً استقرار یافت. تعداد مدارس دینی جهت آموزشهای دروس افراطی به بیش از ۱۲ هزار باب رسید. تمام مصارف این شبکه های عریض و طویل از طرف سران ناتو (به خصوص امریکا)، دول عربی (خاصه عربستان سعودی) تمویل می گردید. پاکستان از این منابع مالی، تسلیحاتی، معلوماتی و اطلاعاتی بسیار سود برده است و همواره متحد استراتژیک سران ناتو بویژه ایالات متحده امریکا، بریتانیا و عربستان سعودی بوده است. تغییر و تعدیل در استراتژی نظامی و غیرنظامی امریکا نظر به شرایط و اوضاع جهانی، منطقوی و داخلی آن کشور صورت می گیرد. برای درک و فهم چگونگی این تغییرات و ضرورت آن لازم است تا اوضاع و شرایط جهانی و منطقوی همیشه مطالعه و تحلیل اساسی شود. به باور بیشترین کارشناسان و تحلیلگران مستقل جهان، استراتژی تهاجمی امریکا از همان ابتدا بر مبنای تیوری توطنه یا «conspiracy theory» طرح شده که هدف اساسی آن ایجاد تخریبات، فروپاشی، براندازی و توسعه خشونت، ناامنی، بحران و انارشیزم در آسیا بوده است.

توسعهٔ امواج افراطیت و اسلامگرایی تندروانه در منطقهٔ ما بخشی از استراتژی تهاجمی سران ناتو به رهبری امریکا بوده که در این پروسهٔ درازدامن طرحهای براندازی و تبدیل رژیمهای سیاسی-اجتماعی به طور پلان شده انجام شده است. گسترش کشت و تجارت مواد مخدر و رشد مافیسم با این ماسترپلان بحرانسازی و ایجاد تشنج و تشتت در آسیا ارتباط داشته است. به طور مثال گسیل تروریسم و افراطیون مسلح به حوزهٔ شوروی سابق، آسیای میانه، کشمیر، هندوستان و سنکیانک چین و غیره از آن جمله می‌باشد.

تحریک طالبان به ابتکار سازمان استخباراتی پاکستان در همکاری با سازمانهای استخباراتی انگلیستان، امریکا و عربستان سعودی شکل گرفت و همواره از منابع مالی آن کشورها از طریق پاکستان تمویل گردیده است. قسمت مهمی از منابع مالی مواد مخدر نیز در دسترس طالبان گذاشته شده است. با نگاهی به گذشته و نگرش عمیقانه درمی یابیم که افراطگرایی اسلامی، ناامنی، ارباب و وحشت، بحران، بی ثباتی، انارشیزم و تشنج جزئی از استراتژی تهاجمی سران ناتو به رهبری امریکا، در اتحاد استراتژیک با سران پاکستان و عربستان سعودی بوده است.

برای بی ثباتسازی، گسترش بحران و توسعهٔ انارشیزم در شرق میانه، جنوب آسیا و آسیای میانه لازم بود تا رژیمهای باثبات و قدرتمندی که دارای گذشته ملی، ناسیونالیستی، سکولار و ارتباط با شوروی سابق بودند، سقوط داده شوند. به این سبب رژیم صدام حسین در عراق، رژیم معمر قزافی در لیبی، رژیم بشار اسد در سوریه و رژیم حسنی مبارک در مصر را هدف گرفتند. ایران را فشار دادند؛ اما هرگز در پی سقوط رژیم این کشور نبودند؛ زیرا از نگاه استراتژیک و بنیادین با استراتژی کلی ناتو و امریکا در تناقض نمی باشد و به طور تدریجی روابط آن با اروپا و امریکا عادی می شود. با ترکیه روابط دوستانه و همکاری داشتند. پاکستان، عربستان سعودی و کشورهای خرد نفت خیز عربی را حفظ کردند.

ماشین خشن، خشک و کور ناتو به رهبری امریکا و بیاری شبکهٔ استخباراتی و اطلاعاتی پیچ در پیچ دول عضو پیمان ناتو هرچند توانست رژیمهای مورد نظر را فروپاشاند؛ اما هرگز بجای آن آرامش، امنیت، ثبات، مصونیت و قانون حاکم نگردید. در عراق اگرچه انتخابات انجام شده است؛ لیکن امنیت، ثبات و آرامش را از مردم گرفته اند. در لیبی اوضاع بهتر از عراق نیست. مصر گرفتار چند پارچگی سیاسی و اجتماعی شده است. انتخابات اخیر آن در واقع نفوذ اردو را توسعه بخشیده است. خلاصه، شرق میانه را در حال ناامنی، تشنج و نوعی انارشیزم نگهداشته اند؛ زیرا مصروفیت قوا و

امکانات ناتو در شرق میانه و جنوب آسیا برای چین، روسیه و هند فرصتهایی برای تبارز صلح آمیز بیشتری مهیا کرد و از نگاه اقتصادی، نظامی و تکنولوژی بسی پیشرفت کردند و جلو تازیدند. در این سو کمر سران ناتو و امریکا در زیر بار گران مصارف نظامی و تدارکاتی عملاً شکست؛ چونان که فغان رئیس جمهور امریکا «اوباما» را در روزهای اخیر بلند نموده است. حتی با پیروزی احزاب ناسیونالیست در فرانسه و انگلستان، در اتحادیه اروپا تزلزل بوجود آمده است. رهاسازی رژیم بشاراسد به حال خودش به معنای شکست و عقب نشینی سران ناتو (خاصه امریکا) از شرق میانه بررسی شده می تواند. انتخابات سوم جون ۲۰۱۴ میلادی، مطابق به ۱۳ جوزای ۱۳۹۳ خورشیدی و تداوم رژیم اسد، نمایانگر این گفت است.

پس از وزش توفان انارشیزم پاییزی در خرابستان «بهار عربی» شکست استراتژی تهاجمی ناتو به رهبری امریکا بسی روشن گردید. جهان غرب که هنوز از مرضی رکود اقتصادی شفای درست نیافته است، به تزلزل درونی اتحادیه اروپا رو به رو شده است. امریکا با تعدیل و اصلاح استراتژی تهاجمی نظامی به غیرنظامی بیشتر توجه خود را به امنیت و یکپارچگی اروپا معطوف کرده است. بحران اوکراین، چرخش این کشور به سوی غرب و نفوذ مستقیم امریکا در آن کشور، بیانگر انتقال بحران و تشنج از شرق میانه به حوزه امنیتی روسیه می باشد. امریکا از این حرکت چند هدف دارد؛ درگیرسازی روسیه در اوکراین، انزوای روسیه در سطح اروپا، ایجاد انگیزش ضد روسی در بین کشورهای اروپایی نیازمند به گاز روسیه و نفوذ در اروپای شرقی به بهانه تأمین امنیت آن کشورها.

سفر جاری بارک اوباما به کشورهای شرق اروپا و اختصاص بودجه یک میلیارد دلاری برای حضور نظامی امریکا در اروپا در این راستا ارزیابی شده می تواند. وی دیروز در سخنرانی خود به مناسبت بیست و پنجمین سالروز فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق در لهستان تحرکات روسیه در اوکراین را «ترفندهای پلید قرن بیستمی» نامید. این واژگان در حقیقت، ادبیات جنگ سرد را می نمایاند. به هر حال سران امریکا می دانند که اوکراین با ثبات و بی ثبات در قلمرو امنیتی روسیه، به نفع امریکاست؛ زیرا اوکراین با ثبات سپر دفاعی در برابر روسیه در جنگ احتمالی با غرب بوده می تواند و اوکراین نا آرام و بحرانی روسیه را مصروف می سازد و حوزه اقتصادی و تجارتي روسیه، چین و آسیای میانه را نا آرام نگه میدارد.

در شرق دور امریکا نگران گسترش نفوذ اقتصادی، سیاسی و نظامی چین می باشد. به این سبب موضوع دریای جنوبی چین را داغ کرده است. سران امریکا در این مورد با جاپان رقیب دیرینه چین

متحد اند. همچنان پای کشورهای ویتنام، فیلیپین، تایوان، کره و کامبوج را نیز به نحوی از انحا در این موضوع می کشند. در اجلاس شانگری-لا در سنگاپور وزیر خارجه آمریکا و صدر اعظم جاپان سران چین را به ناآرامسازی دریای جنوبی چین متهم ساختند. در مقابل مقامات چین این بیانات را شدیداً محکوم نمودند و آن را حس برتری طلبی، ادبیات تهدید و اقدامات تحریک آمیز برضد چین توصیف کردند. تحرکات ماه های اخیر سران ناتو به رهبری امریکا (خاصه همین روزهای جاری)، بیشتر نمایانگر تشدید تقابلات، تضادها و رقابتهای تشنج آفرین در راستای جنگ سرد جدیدی بین قطبین جهانی و منطقوی (روسیه، چین و هندوستان) تحلیل و ارزیابی شده می تواند.

شکست استراتژی تهاجمی امریکا در شرق میانه و تعدیل، اصلاح و تغییر آن بیشتر به غیرنظامی- عملیات اطلاعاتی، استخباراتی، بحرانسازی، براندازی و گسترش تشنج در حوزه های امنیتی روسیه، چین و هند را در پی خواهد داشت. آسیای صلح آمیز، امن و آرام که بیشتر به منافع چین، روسیه و هند است، به طبع امریکا خوش نمی آید. بناً هدف استراتژیک امریکا بیشتر روی ناآرام سازی و ایجاد بحران و تشنج در کشورهای آسیایی استوار می باشد. به طور مثال عراق، لیبی، سوریه، مصر و افغانستان نمونه های بارز آنند. به این سبب است که تاهنوز استراتژی کهنه و فرتوت پاکستان مبنی بر حمایت مستقیم از افراطیون مذهبی، طالبان و شبه نظامیان جنگ افروز از طرف دستگاه های استخباراتی امریکا، انگلیس و عربستان سعودی حمایت می شود. سران پاکستان غافل از آنند که کل کشور و جامعه پاکستان در آتش این تقابلات خواهند سوخت و این کشور توسط افراطیون خود ساخته اش متلاشی و محو خواهد شد؛ آن روز چندان دور نیست.

سران ناتو و امریکا همواره پاکستان را بر افغانستان ترجیح داده اند؛ زیرا جدایی پاکستان از هندوستان پس از جنگ دوم جهانی، بر مبنای منافع استراتژیک و استعماری جهان غرب به رهبری انگلستان صورت گرفته است. ساخت و بافت نظامی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی و قضایی پاکستان بر اساس همان منافع استعماری شکل و شیرازه یافته است. جسم بیمار پاکستان (خاصه اردوی چند صد هزار نفری آن) به دون کمکهای غرب، امریکا و عربستان سعودی زنده مانده نمی تواند. امریکا، پاکستان را به خاطر ناآرامسازی هندوستان، افغانستان و آسیای میانه ضرورت دارد. پیروزی نارندا مودی از حزب بی جی پی (بهاراتیا جاناتا) که دارای افکار ناسیونالیستی و مستقل ملی است، به طبع امریکا خوش نمی آید. امریکا سخت از اتحاد و نزدیکی هندوستان، روسیه و چین در منطقه بزرگ آسیا هراس دارد.

جان خلاصی امریکا و ناتو از درگیری و جنگ سنگین در عراق و افغانستان و شرق میانه خود مبین تجدید نیرو و آمادگی در مقابل چین، روسیه و هندوستان در اروپا و آسیا می باشد.

پاکستان به مثابه غده سرطانی در قلب آسیا جنوبی و آسیای میانه همواره این منطقه وسیع را ناامن، متشنج و غیرمستون نگهداشته است و در آینده نگهدارنده افراطیون مذهبی و تندروان اسلامی عرب و پاکستانی جزء عمده ای از پیکر بیمار این کشور می باشند. آنان در حقیقت ابزار بحرانسازی و ناآرامی در منطقه به نفع استراتژی عمومی امریکا، عربستان سعودی و پاکستان هستند. وقتی امریکا افغانستان را ترک کند به این نیروها سخت احتیاج دارد تا به رهبری سازمان استخبارات پاکستان آنان را به کشور افغانستان سرازیر سازند و از آن طریق آسیای میانه، روسیه، سنکیانک چین، کشمیر و هندوستان را همواره ناامن و متشنج داشته باشند.

تجارب تاریخی به خوبی نشان داده است که استعمارگران کهن و استعمارگران نوین همواره افغانستان را در جنگ استبداد، دیکتاتوری، فاشیسم، تاریک اندیشی، تعصب، بحران، درگیریهای قومی، فقر و حتی جنگهای داخلی رها کرده اند. این کشور همیشه محل تلاقی رقابتهای خونین و تقابلهای آتشین قدرتهای جهانی، منطوقی و حتی همسایگان بوده است. به طور مثال به تاریخ سده های اخیر نگاه کنید؛ استعمار انگلیس پیر را بنگرید؛ تهاجم شوروی سابق را به تماشا بنشینید و فرجام نامیمون هجوم قوای عظیم سران ناتو به رهبری امریکا را تحلیل و بررسی کنید. از روی آن می توانید وقایع آینده را پیش بینی نمایید.

با در نظر داشت ماهیت استراتژیک پالسی تهاجمی علنی و غیرعلنی امریکا که به قول بیشترین تحلیلگران بر بنیاد تیوری توطئه و تطبیق و گسترش آن در آسیا استوار بوده است، دیگر حضور و خروج قوای امریکایی از افغانستان بر اساس منافع آن کشور و آن سیاستها در آسیا و منطقه تعیین می شود. سیاستهای «گزینه صفر» امریکا، پیمان استراتژیک بین افغانستان و امریکا، شکر رنجی های مقامات بلند پایه دو کشور و دیگر رویدادها، فقط تاکتیک هایی در خدمت استراتژی اصلی محسوب می گردند و سر و صدهای تبلیغاتی و نمایشات فرمایشی بیش نیستند. سران امریکا بعد از حادثه بسیار مرموز یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱ میلادی ضرورت به تهاجم در شرق میانه و جنوب آسیا و گسترش بحران، خشونت، ناامنی و انارشیسم در کشورهای معینه را داشتند تا از آن طریق نفوذ و کنترل خود را در نقاط دیگر آسیا به گسترانند.

تهاجم و استقرار قوای بزرگ سران ناتو به رهبری امریکا و بریتانیا در کشور ما افغانستان در آن راستا صورت گرفت. سران امریکا طی بیش از یک دهه صدها هزار عسکر خود را در میدین جنگ، دشتها و کوهپایه های وطن ما تمرین عملی نظامی دادند. تجارب بسیار مهم رزمی به دست آوردند. با جنگهای عملی دشتی، کوهی و دره یی آشنا گردیدند. جنگهای چریکی، گوریلابی، پراکنده و نامنظم را بلد شدند. همچنان حضور سربازان امریکایی در افغانستان از نگاه اقتصادی یکنوع اشتغال محسوب می شود که سربازان حقوق شان را دوباره به امریکا انتقال می دادند. دستگاه های اطلاعاتی و استخباراتی سران متذکره، کشورهای همسایه افغانستان به خصوص (چین، ممالک آسیای میانه، روسیه، ایران، پاکستان) را از نزدیک تحت نظارت و کنترل گرفتند. به این ترتیب خود را برای مقابله نظامی با چین، روسیه و هند در آینده آماده کردند. این در حقیقت بزرگترین تمرین قوای امریکا برای جنگ سوم جهانی به شمار می آید.

سران ناتو به خصوص مسئولان کاخ سفید از همان روزهای اول قصد مبارزه با ناامنی، خشونت و افراطگرایی و طرح مقابله با تروریسم و خشونت طالبان را در افغانستان نداشتند؛ علاوه بر آن پیمان استراتژیک شان را با سران پاکستان و عربستان سعودی مبنی بر حمایت از افراطیون عرب و غیرعرب و طالبان همواره حفظ کردند. به این ترتیب جنگ، ناامنی، خشونت، بی ثباتی، انارشیزم، مافیزم، کشت و تجارت مواد مخدر و دفاع از حضور طالبان در افغانستان همواره به طور پلان شده کنترل و رهبری گردیده است. بی سبب نیست که در روزهای اخیر سران امریکا معاملۀ مستقیم با طالبان انجام دادند و روابط شان را با سران پاکستان قوی و استوار کردند.

از همین حالا واضح است که به احتمال اغلب بعد از سال ۲۰۱۶ میلادی افغانستان را در چنگ نظامیان و سازمان استخبارات پاکستان و افراطیون رنگارنگ عرب و غیرعرب رها خواهند کرد. این به سلسله همان طرح توطئه، بحران سازی، توسعه ناامنی و انارشیزم در کشورهای آسیایی صورت می گیرد؛ زیرا مطابق به تیوری توطئه، اگر منافع امریکا در سرزمینی تأمین نشود و یا ضرورتهای استراتژیک و منافع منطقی این سران کاخ سفید ایجاب کند، می بایست آن مملکت ناامن گردد و در تور بحران، وحشت و جنگ داخلی بیفتد. امریکا نمی خواهد که بعد از خروج عساکرش، افغانستان به عنوان منطقه جیوپولتیک و استراتژیک در قلب آسیا که با تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، چین، ایران و پاکستان مرز مشترک دارد- امنیت، ثبات و آرامش ماندگار داشته باشد.

خلایی که بعد از خروج قوای ناتو و میراث بجا مانده آن در کشور ما بوجود می آید، فقط به ابتکار و رهبری دولتی مستقل، ملی و دیموکراتیک با سقف گشاده و قاعده وسیع و دارای کارمندان متخصص، صادق، پاک و دلسوز به خاک و مردم پر شده می تواند. برای تشکیل چنین دولت و نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیاز به امنیت، ثبات، استقلال واقعی، وحدت ملی، اتحاد اقوام، تأمین حقوق شهروندی و مسئولیتهای لازمه، رفع فساد، کارشکنیهای اداری، استفاده همه جانبه از تمام ظرفیتهای بالفعل و بالقوه طبیعی، اقتصادی و بشری موجود، رعایت قوانین، تطبیق عدالت و تأمین رفاه عمومی در تمام زوایای جامعه می باشد. سران دولت باید ظرفیت، توانمندی و استعداد تیوریک و عملی آن را داشته باشند که با مطالعه، تحلیل و شناخت دقیق ظرافتهای منطقی، جهانی و وضع همسایگان در ارتباط با اوضاع داخلی کشور سیاست استراتژیک اداره و رهبری افغانستان را تدوین و تطبیق کنند. از تقابلات و تعادلات قطبین در منطقه و جهان به نفع تأمین امنیت، ثبات، رشد، انکشاف همه جانبه، رفاه و سعادت مردم مظلوم، قربانی و عذاب کشیده میهن استفاده به موقع بدارند.

بر سر کشور افغانستان منافع استراتژیک قطبهای بزرگ جهانی (روسیه، هندوستان و چین) با امریکا و اروپا در تضاد و تخالف قرار دارد. افغانستان ناآرام، بحرانی و متشنج و افغانستانی در زیر سیطره افراطیون پاکستانی هرگز به نفع کشورهای آسیای میانه، روسیه، چین و هندوستان نمی باشد. به این صورت خلای امنیتی بعد از خروج قوای ناتو و نیروهای امریکایی، می بایست در زیر چتر بزرگ تعادل قطبین، (به خصوص در ارتباط و هماهنگی ممکن منطقی با کشورهای روسیه، هندوستان و چین) پر گردد. این مهم از طریق روابط چند جانبه سیاسی، اقتصادی، تجارتي، امنیتی و کمکهای لازم و ضروری مالی، اقتصادی، پروژه ای، نظامی و تسلیحاتی به دولت ملی، مستقل، بی طرف و مطمئن افغانستان عملی شده می تواند.

مناسبات لازم با سران ناتو به رهبری امریکا باید مطابق به منافع ملی و میهنی ما تنظیم شود. می بایست از چهار جهت بر پاکستان فشار آورده شود تا مراکز افراطیون و ترورستان را از خاک خود برچیند و از این نیروها علیه ناامن سازی و بحرانی کردن منطقی استفاده ابزاری نکند. لازم است از همین امروز تمام کشورهای خرد و بزرگ آسیایی که ضرورت حیاتی به صلح، امنیت، ثبات و آرامش دارند، به فکر تأمین امنیت و ثبات در افغانستان به مثابه منطقه استراتژیک و حساس در قلب آسیا باشند.

رسول پویان

۲۰۱۴/۶/۵

صلح خیالی و صلح واقعی در افغانستان

صلح خیالی و صلح واقعی در افغانستان

سران حکومت کابل به رهبری حلقهٔ محدود ارگ که نه تنها برای صلح پایدار برنامه و پلان جامع ندارند، بلکه در راه ایجاد وحدت ملی بر مبنای اتحاد اقوام، تأمین حقوق اتباع کشور، درک و شناخت فرهنگ و مدنیت این سرزمین تاریخی و شیرازه‌بندی نظام سیاسی و اقتصادی سالم، با ظرفیت و فعال نیز به کلی ناکام بوده اند. زمانی در بین طرف‌های ذی‌دخل در پروسهٔ صلح (دولت افغانستان، قوای خارجی به رهبری امریکا و همسایگان خاصه سران دولت پاکستان) تعادل لازم به وجود می‌آید که نظام سیاسی قوی و بری از فساد با پشتیبانی مردمی در کشور شکل گیرد. سران حکومت فعلی کابل در عمل ثابت کرده اند که توان و ظرفیت این امر خطیر را ندارند.

نخست از همه باید دانست که صلح در افغانستان چه تعریف و مفهومی دارد. در افغانستان چند دهه است که جنگ ویرانگر و خانمانسوز شعله‌ور است. صلح برای پایان جنگ، خشونت، ناامنی، ترور، آدم‌کشی، تخریب میهن و آزار و شکنجهٔ مردم مظلوم و عذاب دیدهٔ افغانستان مطرح می‌شود. کسانی به صلح حاضر می‌شوند که برای مردم و میهن بیندیشند و منافع مادی و معنوی شان در تأمین صلح نهفته باشد. تجارب دههٔ اخیر روشن کرده است که منافع سران پاکستان، طالبان و قوای خارجی با تأمین صلح و ثبات در افغانستان برآورده نمی‌شود و در بین منافع مردم ما و آنان تضاد وجود دارد؛ ورنه شکست قطعی مخالفان و تأمین صلح در افغانستان در طول یک دهه با مصارف سرسام‌آور سران ناتو، حضور قوای انبوه خارجی و روابط تنگاتنگ بریتانیا و ایالات متحدهٔ امریکا با سران ارتش و حکومت پاکستان کار بسیار آسانی بود.

از طالبان تاکنون تعریف مشخصی ارائه نشده است. این ابهام، مردم جهان، منطقه و افغانستان را سردرگم کرده است. در پس این تاریکی و ماست‌مالی‌ها اهداف معینی نهفته می‌باشد. تشکیل تحریک طالبان با منافع منطقوی سران پاکستان، جهان غرب و کشورهای عرب (خاصه عربستان سعودی) پیوند داشته است. حالا از طالبان پاکستانی، امریکایی، عربستانی، ایرانی و افغانستانی حرف زده می‌شود. طرف‌های ذی‌دخل از طالبان برای منافع خود استفاده می‌کنند. طالب در حقیقت به یک پدیدهٔ نامرئی چند بعدی تبدیل شده است که در زیر این ماسک چهره‌های رنگارنگی پنهان می‌باشند.

به طور مثال سران پاکستان از طالبان برای نفوذ و سلطه در افغانستان استفاده می‌کنند. سران ناتو به رهبری امریکا از آنها برای حضور در منطقه و ترساندن مردم افغانستان و جهان بهره برده اند. سران عربستان سعودی به دنبال اهداف ایده‌ئولوژیک، پخش وهابیت و رقابت با ایران می‌باشند. حکام ایران از آن به عنوان فشار بر قوای خارجی و گسترش نامنی و شورشگری در افغانستان کار می‌گیرند. سران حکومت کابل، به خصوص تیم کرزی از طالبان برای سرکوب اقوام غیرپشتون و خیال خام حفظ قدرت زیر نام قوم و قبیله استفاده می‌کنند. به این حساب تمام طرف‌های یاده شده در حفظ و توسعه جنگ، نامنی و بحران در افغانستان دست داشته اند.

طالبان گروه کوچک و جدا شده از مردم افغانستان می‌باشند که از همان روزهای نخست برای اهداف خاصی نگهداشته شدند. این گروه کاملاً منزوی و بریده شده از مردم افغانستان، منطقه و جهان نیات ضد منافع، باورها و فرهنگ و مدنیت جامعه ما دارند. این‌ها مخالف جامعه مدنی، آزادی‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، حقوق حق‌ زنان، تعلیم و تربیه، سرگرمی، تفریح، شور و نشاط مردم بوده و مانع عمده‌یی در راه حرکت، ترقی و پیشرفت میهن می‌باشند. برای درک انزوا و در اقلیت مطلق بودن این گروه در افغانستان کافی است که به تعداد (۱۰) میلیون شاگرد دختر و پسر معارف نظر اندازیم. این ده میلیون شاگرد مکتب اگر هر یک به فامیل سه نفری ارتباط داشته باشند، در حدود ۳۰ میلیون نفوس کشور خواهان رشد، پیشرفت و توسعه معارف بوده و از مکتب سوزی و فرهنگ ستیزی طالبان تفر دارند. پس واضح و روشن است که دست‌های پشت پرده از این گروه کاملاً کوچک و منزوی حمایت می‌کنند و می‌خواهند آنان را (جهت تأمین اهداف حال و آینده خود) به زور و جبر در دولت و نظام سیاسی افغانستان شامل سازند و بر مردم تحمیل کنند.

آغاز پروسه صلح در مجلس بزرگ نمایشی در کابل توسط سران حلقه حامد کرزی و به اشتراک نیروهای شمال، جار و جنجال زیادی برپا کرد. استاد برهان‌الدین ربانی را به شکل فرمایشی در رأس این شورا قرار دادند. شورا بدون تعریف معینی از طالبان و بدون مواضع روشن و مشخص به کار شروع کرد. نتیجه منطقی کار آن بعد از ترور استاد ربانی به خوبی افشاء گردید. پاکستانی‌ها با تردستی‌های زیرکانه، کرزی و ارگ نشینان را مصروف این روند به اصطلاح صلح ساختند. سران حکومت کابل برای جلب رضایت سران پاکستان و طالبان بارها با هم پیمان استراتژیک خارجی خود جار و جنجال راه انداختند. از اجماع ملی و اتحاد اقوام و ملیت‌ها در راستای وحدت ملی و تشکیل سیستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مردمی، باظرفیت و قوی در افغانستان جلوگیری نمودند. تاریخ روزی در مورد

عملکرد آقای کرزی و حلقه محدود پیرامونش به قضاوت خواهد نشست.

خنده‌آور است که پس از یک دهه جنگ، خشونت، ناامنی و کشت و کشتار حالا می‌خواهند که برای طالبان آدرسی در قطر معین کنند. تلاش‌های اخیر واضح می‌سازد که طالبان از روز اول خط، برنامه و اهداف معینی نداشتند. در پس این نقاب نیروهای دیگری جا گرفته بودند. این گروه‌ها و دسته‌های پراکنده، نامنظم و بی‌هدف برای مقاصد خاص طرف‌های یاد شده استعمال شده‌اند. دسته‌های درهم و برهم و سرگردان طالبان برای وطن و مردم ارزشی نمی‌هند. آنان به تاریخ، فرهنگ، مدنیت، استقلال، ترقی و پیشرفت افغانستان سروکاری ندارند. چون می‌دانند که با تأمین امنیت، ثبات، پیشرفت و توسعه جامعه مدنی در افغانستان دیگر جایی برای افکار طالبی باقی نمی‌ماند. طالبان جن‌اند و گسترش جامعه مدنی بسم‌الله.

این رباتک‌های گوشتی فقط برای جنگ، تخریب، خشونت، ناامنی، مردم‌آزاری و قتل عام مردم بی‌دفاع و ستم‌دیده ساخته شده‌اند. به طور مثال در حمله روز چهارشنبه ۱۴ حمل ۱۳۹۲ خورشیدی طالبان به محکمه ولایت فراه، ۶۷ نفر افراد ملکی مظلوم و بی‌گناه مانند بره قتل عام شدند و ۱۱۰ نفر زخمی می‌باشند. مطابق به شریعت و فقه اسلامی و قوانین مدنی جهان و افغانستان، قاتلان، رهبران و تحریک‌کنندگان آنها باید محاکمه عادلانه شوند. هر نوع سازشکاری و کمک به آدمکشان و قاتلان بی‌رحم، حرفه بی و ظالم، خیانت به وطن و ظلم و ستم به مردم عذاب دیده و بلاکشیده کشور است.

ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان

آدرس قطر در واقع جنگ زرگری و چانه‌زنی در بین دو دوست و همکار استراتژیک یعنی ایالات متحده آمریکا و پاکستان را متباز می‌سازد. پاکستانی‌ها از طالبان به عنوان وسیله فشار بر سران ناتو به رهبری آمریکا استفاده می‌کنند. هدف سران پاکستان تداوم کمک‌های غرب و کشورهای عربی، روپوش نهادن به روی سرمایه‌گذاری چین در گوادر بندر، نفوذ دایمی در افغانستان و محدودسازی نفوذ هندوستان در افغانستان و منطقه می‌باشد. ایالات متحده آمریکا در پی آن است تا آدرس برخی از طالبان را از پاکستان به قطر انتقال دهد؛ به این ترتیب نفوذ همه‌جانبه سران پاکستان را بر طالبان تا حدودی کاهش دهد؛ اما گفته می‌شود که نمایندگان طالبان با پاسپورت‌های پاکستانی به قطر رفته‌اند و به طور مستقیم تحت نظر و کنترل آی اس آی می‌باشند. همه جوانب ذی‌ربط با پیروی از پلانهای استراتژیک پارینه شان مبنی بر حفظ و نگهداری طالبان،

می‌خواهند به نحوی از انحا برای طالبان رسمیت بدهند و آنها را برای اهداف خاص خود در پروسه سیاسی افغانستان و در نظام سیاسی آینده این کشور شامل سازند. در این میان ضعیف ترین نقش را سران حکومت کابل به رهبری کرزی و حلقه ارگ بازی می‌کنند؛ زیرا در این تیم ضعیف و متزلزل کاخ‌نشین عشق به زران‌دوزی و جمع‌آوری ثروت و دارایی از راه‌های غیرمشروع و حفظ چوکی‌ها و قدرت خیلی قوی تر از علاقه و دلسوزی به خاک، وطن، مردم، نسل‌های آینده و صلح واقعی می‌باشد.

اگر نگاهی به چوکی‌نشینان فعلی، سرمایه‌داران و منتظران قدرت در وطن بیفکنیم دیده می‌شود که نه تنها طالبان بسان آوارگان بی‌وطن در پاکستان زندگی می‌کنند و با پاسپورت‌های پاکستانی به کشورهای خارجی از جمله قطر سفر می‌کنند؛ بلکه بیشترین تاجران و سرمایه‌داران عمده پشتون افغانستان نیز تابعیت و پاسپورت پاکستانی دارند. آنها با هويت و پاسپورت پاکستانی در دوی، قطر و دیگر کشورهای خارجی تجارت می‌کنند. بسیاری از آنان دوخانگی اند. اگر ضرورت باشد از تذکره و پاسپورت افغانستانی نیز کار می‌گیرند. بیشتر سران تکنوکرات و تحصیل‌کردگان ملیت پشتون که بر گرد کرزی حلقه زده و چوکی‌های مهم را اشغال کرده اند، نیز تابعیت دوگانه می‌داشته باشند. این‌ها از راه رشوه و اختلاس صاحب میلیونها دالر شده اند. بیشتر پول‌های آن‌ها در بانک‌های خارج نگهداری می‌شود.

در دهه‌های اخیر پول‌های باد آورده مواد مخدر و کمک‌های خارجی (دالر، پوند، یورو، ریال و غیره) خیلی شیرین تر از وطن دوستی و استقلال طلبی شده است؛ تجارب نشان داده است که نه طالب و نه دیگر سران ملیت پشتون علاقه قلبی به افغانستان دارند. این بی‌علاقگی به سبب گسترش بحران و انارشیزم جاری و پخش روحیه یأس و ناامیدی به حال و آینده کشور، در بین تمام ملیت‌ها و ساکنان کشور شیوع پیدا کرده است.

در این برهه زمان تاریخی و حساس که در کشور کمتر دلی برای آزادی و نجات وطن می‌تپد و سران حکومت به چور و چپاول کمک‌های خارجی، دارایی‌های عامه، اختلاس، رشوه‌گیری، قوم‌پرستی، تبعیض و ندانم‌کاری معتاد شده اند، سران پاکستان برای تسلط بر افغانستان پلان منظم استراتژیک با تکیه‌های خیلی انعطاف پذیر دارند. آنان بیش از یک دهه است که ابتکار عمل در قضیه افغانستان را فرانچنگ داشته و سران ناتو به رهبری ایالات متحده آمریکا را به دنبال خود می‌کشند. سران دولت افغانستان به ریاست حامد کرزی هیچگاه موضع روشن و معین با مخالفان از جمله طالبان نداشته اند.

پروسه صلح بدون تعریف مشخص از مخالفان، بدون اتخاذ مواضع شفاف و استوار با آنان و بدون پالسی استراتژیک مبنی بر منافع تمام ساکنان کشور، هیچ نتیجه موفقانه‌یی ندارد. آقای کرزی طی سالیان اخیر بارها موضع حکومت را در مورد طالبان، پاکستان و پروسه صلح به شکل احساساتی و ناسنجیده تغییر داده است. سران پاکستان از موضع احساساتی آقای کرزی و ضعف آشکار سران حکومت افغانستان خوب بهره‌برداری کرده و با دسیسه سازی، وعده‌های دروغین و خلق حوادث مصروف کننده سران دولت کابل را سرگرم ساخته اند.

تجارب تاریخی به اثبات رسانیده است که سران پاکستان هیچوقت به قول شان وفادار نبوده و همواره وقت را تلف کرده اند. آنان با سران ناتو، ایالات متحده آمریکا و بریتانیا پیمان استراتژیک دارند؛ بارها به هم‌پیمانان استراتژیک خود قول‌های میان خالی داده و از موقف استراتژیک خود با دوستان غربی و ضعف مفرط دولت کابل استفاده‌ی ابزاری کرده اند. پاکستانی‌ها هر وقت که وعده‌یی داده و قول و قرار ی بسته اند؛ باز برای شانه خالی کردن از آن متوسل به ترفندهای جدید و دسیسه‌های خود ساخته شده و همه را بازی دادند. هدف پاکستانی‌ها از این وقت تلفی‌ها و موش و گربه بازی‌ها جلوگیری از اتحاد ملی و شیرازه‌گیری سیستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پاک، دلسوز، فعال، مردمی و قوی در افغانستان است. طرح شامل سازی طالبان و دیگر مخالفان در نظام سیاسی آینده افغانستان در این راستا صورت می‌گیرد.

برای سران ناتو و آمریکا تأمین منافع شان مهم است. پاکستانی‌ها همواره تلاش کرده اند که خود و دست پروردگان خود را حامیان منافع غرب در افغانستان معرفی کنند. سران ناتو و آمریکا همیشه در مقابل اعمال پاکستانی‌ها مسامحه و نرمش کرده و موضع شفاف و قاطع نگرفته اند. تا هنوز سران حکومت کابل نتوانستند بر مبنای یک استراتژی مشخص و کارا روابط کشور را با همسایگان و کشورهای منطقه و جهان هم‌آهنگ سازند و ظرفیت اعتمادسازی در سطح منطقه و جهان برای افغانستان به دست آورند. سران ناتو به رهبری آمریکا به پاکستان احتیاج دارند و این خواهی خواهی می‌تواند اعتماد به وجود آورد.

سران پاکستان اخیراً شرایطی را شاگردک (مطرح) کردند و باز از آن انکار نمودند. این شرایط عبارت بود از: قطع روابط دولت افغانستان با هندوستان، دادن سهم کافی به طالبان در نظام سیاسی آینده افغانستان و آموزش افسران نظامی کشور در پاکستان. هرگاه به تجربه آموزش افسران نظامی افغانستان در شوروی سابق نظر اندازیم به روشنی کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ خورشیدی در مقابل چشمان آدم

مجسم می‌شود. سران پاکستان در خیال آنند که طرح شامل‌سازی طالبان را در دولت و آموزش افسران افغانستان را با کودتاهای نظامی در آینده همراه سازند و قدرت را در کشور ما به زور تصاحب کنند. پافشاری طالبان به خروج قوای خارجی نه به خاطر احساس وطن دوستی و تضمین استقلال میهن است، بلکه جهت هموار نمودن راه برای سلطه بی‌قید و شرط پاکستان و اشغال افغانستان به زور سلاح و طرق دیگر نظامی می‌باشد که ما مثال تباه کننده آن را در زمان استبداد طالبان مشاهده کردیم. در آن وقت پاکستانی‌ها پشتیبانی جهان غرب به سرکردگی امریکا را نیز با خود داشتند.

نه تنها سران سیاسی و نظامی پاکستان به قول و قرار خود وفادار نیستند، بلکه مولانا طاہر اشرفی رئیس شورای سرتاسری علمای پاکستان نیز از آنها پیروی می‌کند. یک بار اعلان می‌نماید که جهاد مسلحانه (عملیات انتحاری) در افغانستان روا می‌باشد؛ اما در کشور خودش پاکستان این عملیات را ناروا می‌داند. این همان یک بام و دو هوای مثل مشهور قدیمی است. وقتی این موضع ضد حقوق بشری و کاملاً تبعیض‌آلود و ظالمانه از جانب علمای افغانستان و جهان مورد انتقاد قرار گرفت؛ این روحانی نشانیست از گفته خود انکار کرد. به این ترتیب معلوم می‌شود که سیاست استراتژیک پاکستان در افغانستان همانا تداوم جنگ، خشونت، ناامنی و بحران آفرینی‌های مصنوعی می‌باشد؛ یعنی یا سلطه بی‌چون و چرای پاکستان و یا جنگ و بحران دایمی در کشور بلا کشیده‌ما.

تجارب تلخ تاریخی که به بهای خون مردم بی‌گناه ما، حیف و میل میلیاردها دالر کمک‌های خارجی، چور و چپاول دارایی و ثروتهای عامه و چیرگی وضعیت بحرانی و متزلزل جاری به دست آمده، ثابت کرده است که با تعصبات قومی، انحصارطلبی، نادیده گرفتن حق و حقوق اکثریت مردم کشور، رفتارهای خام و احساساتی، وجود فساد اداری، خویش خواری، ضعف و بی‌کفایتی، مشکلات کلان افغانستان هرگز حل نمی‌شود. از این بیشتر وقت گرانبهای مردم کشور را تلف کردن نه تنها گناه نابخشودنی است، بلکه وطن، مردم، دست‌آوردها و میراث گرانبهای این سرزمین تاریخی را به باد فنا می‌دهد.

حالا برای حل مشکلات داخلی و خارجی ضرورت به تمرکز انرژی‌ها و سهیم‌سازی تمام اقوام، ملیت‌ها، نیروهای متنوع سیاسی، روشنفکران، شخصیت‌های پاک و صادق، میهن دوست، متخصص، کاردان، متفکر، باتجربه، عالم و دانشمند در زیر سقف بزرگ سیاسی، فکری و سازندگی، جهت نجات میهن از بحران کشنده جاری و هرج و مرج هستی سوز و ویرانگر می‌باشد. همه با هم باید در راه برگزاری انتخابات آزاد، شفاف و عاری از تقلب تلاش کنیم و با یک حرکت وسیع و جنبش بزرگ

مردمی با انحصارطلبی، فساد اداری، اختلاس، تقلب، مافیزم، بی‌عدالتی، حق تلفی و زورگویی به مبارزه عملی برخیزیم.

زیرا به دون شکل و شیرازه‌بندی سیستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پرطرفیت، باکفایت و قوی، مقابله با مشکلات داخلی و خارجی غیرممکن است. این مهم در سطح ملی با انتخاب رئیس جمهور متفکر، پاک، دلسوز، کاردان، شجاع و باکفایت و تشکیل کابینه‌ی از اشخاص پاک، صادق، متخصص، وطن دوست و فداکار به دست آمده می‌تواند. صلح واقعی و عملی فقط و فقط از این طریق بحاصل آید. هرکس و هر نیرویی که در مقابل این ضرورت تاریخی میهن و در برابر این نیاز مبرم و حیاتی مردم به ایستد و در پی برآورده سازی اهداف شخصی، قومی و گروهی خود برآید نه تنها بردار مجازات تاریخ حلق آویز می‌شود، بلکه با طغیان سیل خروشان و بنیانکن مردمی نیست و نابود می‌گردد.

رسول پویان
بهار ۱۳۹۲ خورشیدی

ضروت پیوند فرهنگ مقاومت با مدنیت در میهن

ضرورت پیوند فرهنگ مقاومت با مدنیت در میهن

فرهنگ مقاومت به مثابه ارزشهای مردم پسند همواره در تاریخ و مدنیت ما جایگاه برازنده‌ی داشته و در برشهای زمانی حساس از نابودی فرهنگ و تمدن تاریخی این سرزمین جلوگیری کرده است. زورمندان استیلاگر با اسلوب و روشهای بس متنوع همواره در پی نابودی این فرهنگ بوده اند؛ زیرا با وجود فرهنگ پایداری و سپس رشد و اوجگیری مدنیت زمینه برای نفوذ، توسعه و تحکیم سلطه‌شان فراهم شده نمی‌تواند.

حریت، آزادگی و سلطه‌ناپذیری و عشق به فرهنگ و تمدن در درازنای تاریخ با زندگی و روانشناسی مردم ما عجین شده و ریشه‌های درخت گشن بیخ این واژگان ژرفناک از خون ملیونها انسان بی‌باک و آزاده آب خورده و جانهای زیادی به پای آن فدا شده است. حافظه‌انوشه تاریخ هرگز جانبازی‌های نیاکان ما (برای حفظ آب و خاک، ننگ و ناموس و فرهنگ و مدنیت پردازانای این سرزمین آفتاب) را فراموش نمی‌کند.

ستبر صخره‌های این دیار عشق، مهر و خرد، اسکندر کبیر را به هراس انداخت و سربازان فاتح مقدونی در هرات، بلخ و دیگر بلاد، با مقاومت جانانه دلاوران روبه‌رو شدند. تطبیق نقشه استراتژیک نظامی اسکندر در اثر این مقاومت‌های پراکنده بسی به درازا کشید. بعد از مرگ اسکندر دوران اختلاط فرهنگی و تمدنی در بین مدنیت تاریخی و ریشه‌دار آریایی‌زرتشتی دیار ما و مدنیت یونانی شکل گرفت و در هیئت تمدن مشترک بلخ و یونان باستان ظاهر شد.

همین درون مایه‌های تمدنی بود که در امتزاج با فرهنگ بودایی‌هندی در عهد کوشانیان شکوه و جلال دیگری آفرید که ما بقایای آن را تهنوز در بامیان مشاهده می‌کنیم. افسوس که طالبان به تحریک پاکستان دو یادگار بی‌نظیر مجسمه‌های بودا را در مقابل چشمان بهت زده مردم افغانستان و مردم جهان، به زور باروت منفجر و تخریب کردند.

خراسانیان اگرچه ارزشهای آسمانی اسلام و قرآن را سازگار با فرهنگ و مدنیت پردازانای خود یافتند و بر روی خاکستر مقدس، محراب مسجد ساختند؛ اما در مقابل زورگویی و سلطه عرب سخت مقاومت کردند. تا هنوز حافظه تاریخ ما مملو از حماسه‌های مقاومت ابومسلم خراسانی، نیزک

بادغیسی، قارن هراتی، استاد سیس، ابن مقنن و غیره آزادگان و دلاوران خراسانی است. خلیفگان عباسی در حقیقت تاج و تخت خود را مرهون همت والا و اندیشه نبوغ آمیز سیاسی و نظامی ابومسلم خراسانی بودند. همین سردار خراسانی بود که به زور شمشیر خراسانیان خلافت را از خاندان اموی به دودمان عباسی انتقال داد؛ لیکن در عوض این خدمت بزرگ، خلیفه ناجوانمرد عرب ابومسلم را با نیرنگ و فریب به مرکز خلافت دعوت کرد و به قتل رسانید؛ چون از قدرت و هوشیاری خراسانیان می‌ترسید.

طاهر پوشنجی که تجارب تلخ ابومسلم را به یاد داشت هرگز به خلیفگان عرب اعتماد نکرد. او با زیرکی تمام در کنار مامون پسر هارون الرشید خلیفه عباسی ایستاد و با سپاه معدود و اما جان برکف خراسانی، لشکر بزرگ عرب تبار امین برادر مامون را که دعوی خلافت داشت، شکست سخت داد و خلافت مامون را تضمین کرد. طاهر از میان خراسانیان بیرون نشد؛ تا آن‌که با تدبیر و دانایی رایب استقلال خراسان را در فوشنج هرات به احتزاز در آورد و عیار زاده خراسانی، یعقوب لیس صفاری آن را تحکیم و ثبات بخشید.

بعد از آن مقاومت‌های حماسه آفرین ما اوج شکوه و عظمت تمدن خراسانیان بومی و ترکان خراسانی را داریم که در عهد دولت‌های مستقل و امپراتوری‌های بزرگ طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، غوریان و سلجوقیان در قلمرو وسیع خراسان زمین تجلی یافت. تاهنوز ذخایر پربار فرهنگی، ادبی، هنری، شعر، زبان، عرفان و غیره آن دوران زینت بخش کتابخانه‌های شرق و غرب است. همین خراسانیان بودند که با گوشت و خون جلو سیل خشم و غضب چنگیزی را گرفتند. هرچند به خاک و خاکستر نشستند؛ لیکن یاد و خاطره مقاومت و آزادی را در اوراق تاریخ نقش بستند. اضافه بر آن دانایان و بزرگان علم و فرهنگ این سرزمین، اولاد و بازماندگان چنگیزخان را در اقیانوس پهناور فرهنگ و مدنیت خراسانی چونان غرق کردند که به مرور زمان آنان را با آداب ستوده خراسانی بیاراستند.

پس از صاعقه چنگیز خان دوباره احیا و بازسازی فرهنگ و مدنیت خراسان زمین (در عهد ملوکان کرت) از قلب تپنده آن هرات باستان و دیگر دیار خراسان زمین آغاز شد و در زمان تیموریان به اوج ترقی خود رسید. در زمانی که هنوز اروپائیان در تاریکی قرون وسطی به سر می‌بردند، در ساحت گسترده آخرین امپراتوری مشترک خراسانیان یعنی امپراتوری تیموریان، (در هرات، بلخ، نیشابور، ماوراءالنهر، قندهار، غرjestان، غزنه، کابل و غیره) فرهنگ و تمدن موج می‌زد و نام و آوازه آن در

خاور و باختر پیچان بود.

جاذبه و درخشش همین فرهنگ و مدنیت پرریشه خراسانی بود که در حوزه‌های تبریز، اصفهان، ماوراءالنهر و هندوستان عهد بابریان (بابریان قوم تیموریان هرات بودند) در اشکال و اسلوب محلی و ملی آن ساحات درهم آمیخت و تمدنهای بزرگ مختلفی را در جامعه انسانی پدید آورد. یکی از دست آوردهای ادبی و هنری آن، سبک هندی می‌باشد. در خلق و شیرازه بندی این سبک شاعران خراسانی دری گو و فارسی زبان نقش اساسی داشتند. ما شکوه و جلال فرهنگ و مدنیت مختلط هندی خراسانی را در حوزه کابل، جلال آباد و غیره در عهد بابریان هند به روشنی مشاهده کرده می‌توانیم.

بعد از فروپاشی امپراتوری تیموریان دوران درازدامن تجزیه و تقسیم خراسان، درگیریهای خونین و تباہ کننده دول نوتشکیل صفویان ایران و شیانیان ماوراءالنهر و اغتاشات و خانه جنگی های هستی سوز داخلی در وطن آغاز گردید که اثرات ناگوار آن تاهنوز در پیکر نحیف و زخمین میهن جاری بوده و درد و داغ آن دل و جان ما را می‌آزارد.

در دوران معاصر مقاومت مردم ما در مقابل استعمار انگلیس بسی مشهور است. بریتانیا با همه تجارب و دانش یورشگری و مستعمره سازی ملتها در سرزمین ما به مشکلات زیادی گرفتار شد. هرچند توانست با سیاست نفاق و تفرقه اندازی و زر و تزویر تعداد زیادی از سران طوایف را شکار کند؛ لیکن هرگز نتوانست افغانستان را برای مدت طولانی مستعمره مستقیم خود سازد.

در این برهه زمان در کشورهای شرقی موج وسیع مبارزات ضد استعماری، آزادی خواهی و استقلال طلبی به راه افتاد و بسیاری از کشورها پس از درهم شکنی زنجیر استعمار راه رشد، ترقی و توسعه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را در پیش گرفتند و دولت‌های ملی و مستقلی را شکل و شیرازه دادند که مثال آن در بین کشورهای خاور میانه، شرق دور، امریکای لاتین و افریقا فراوان است. کافی است به کشورهای هندوستان و چین کنونی بنگرید و آنان را با عهد استعمار مقایسه کنید.

اما در میهن ما بعد از سقوط امپراتوری تیموریان هرات مثل این که ارتباط بنیادی فرهنگ مقاومت با رشد و احیای مدنیت از هم گسست. ما اگرچه فرهنگ مقاومت را به عنوان میراث تاریخی حفظ کردیم؛ لیکن رابطه آن را (به سبب ضعف فرهنگی و دوری از عقل و خرد) با ضرورت اساسی رشد و احیای مدنیت خودی نگهداشته نتوانستیم.

به این دلایل (با توصل به تسلسل مقاوت و تخریب، خشونت و خانه‌جنگی و دلخوشی به تبدیل

رنگ‌های وابستگی، نه حفظ پروسهٔ تکامل یابندهٔ مقاومت و تمدن) روز به روز در انحطاط فرهنگی و تاریکی بیشتر گرفتار شدیم؛ زیرا هر تخریبی نیاز به تعمیر، هر جنگ و ستیزی ضرورت به صلح، امنیت و ثبات و هر بحرانی نیاز به راه‌حل منطقی دارد. ارزشهای فرهنگ مقاومت با احیا و بازسازی مدنیت در محیط و فضای صلح و سازندگی، آزادی و امنیت باثبات و دوامدار حفظ شده و تداوم پیدا کرده می‌تواند.

اقوامی در درازنای تاریخ توانستند بقای تمدن پرورانه و روشنگرانه یابند که در پروسهٔ زمان فرهنگ مقاومت را به مثابهٔ ارزشهای حماسی وارد فضای آزاد، صلح آمیز و سازندهٔ مدنیت و پیشرفت کردند؛ چیزی که طی سده‌های اخیر در کشور ما فراموش شده است.

در دورهٔ اخیر باز و نگاه ما مهد مقاومت و پایداری در مقابل تهاجم اردوی شوروی سابق شد. پایداری نخستین، تجلی مقاومت بی‌باکانه و قیامهای مردمی، جهان غرب و کشورهای عرب را سخت شیفته و جذب خود کرد. آنان بعد از مطالعات اولیه درک نمودند که مردم ما دل و جگر و انرژی مقاومت و پایداری را دارند. همین بود که سیل کمکها با نقشه‌های استراتژیک و تاکتیک‌های رنگارنگ وارد افغانستان شد.

جنبش متنوع و پرفراخای مقاومت ضد تجاوز شوروی سابق از همان روزهای آغازین با هجوم وسیع داخلی و خارجی شرق و غرب روبرو شد. پاکستان و ایران به آموزش، تربیه و مسلح نمودن گروههای وابسته به خود آغازیدند. کمک‌های اروپا، امریکا و کشورهای عربی (خاصه عربستان سعودی) به افغانستان سرازیر شد. این مداخلات بیرونی و نفوذ خارجی، جنبش پایداری را از درون و بیرون هدف گرفت.

اگرچه روسها در مقابل جنبش وسیع‌الطیف پایداری ما، تاب مقاومت نیاورده، شکست خوردند؛ لیکن به سبب ضعف و کمبود دانش سیاسی، عقل و خرد بیدار و انرژی احیا و سازندگی از یک‌طرف و مداخلات وسیع خارجی از جانب دیگر نتوانستیم تسلسل بنیادین بین فرهنگ مقاومت و رشد، ترقی و احیای مدنیت را به مانند نیاکان خود حفظ و تداوم بخشیم.

استعمارگران نوین به کارگزاری استخبارات، اردو و دول پاکستان با طرح و نقشه‌های استراتژیک همواره در پی ریشه کن کردن فرهنگ مقامت و ارزشهای اصیل و خصم ستیز آن بوده و در تخریب تسلسل فرهنگ مقاومت با رشد و احیای مدنیت ما مبادرت ورزیده اند. بی سبب نبود که بعد از سقوط دولت دکتور نجیب جنگ داخلی شدید تر از گذشته شعله ور گردید؛ خشونت، ناامنی و بحران روز به

روز وسیع تر شد.

تشکیل تحریک طلبه‌ها با طرح پاکستان، منابع مالی عربستان سعودی و غرب و رهبری افراطیون عرب و غیرعرب، پاکستانی و برخی از افراد قبایل پتان دوجانب سرحد، به همین منظور صورت گرفت. طالبان با گسترش جنگ، خشونت، ناامنی، تبعیض و بحران نه تنها عزم تحریف و نابودی فرهنگ مقاومت در افغانستان را داشتند، بلکه برای محو تاریخ، فرهنگ و تمدن دیرین سال این سرزمین تلاش کردند؛ به طور مثال یکی از نتایج آن را در انهدام مجسمه‌های بی نظیر بودا در بامیان مشاهده کرده می‌توانیم.

تا هنوز طالبان توسط سازمان استخبارات، اردو و دولت پاکستان، حلقات معین عربی، غربی و دولتی در افغانستان، حمایت می‌شوند. این حلقات با تحریف اصل و بنیان فرهنگ مقاومت و گسست جبری تسلسل بین فرهنگ مقاومت و رشد و احیای مدنیت، می‌خواهند حرکت طالبان را جانشین آن سازند و به مرور زمان آن را به اصطلاح به عنوان نهضت مقاومت ضد خارجی در افغانستان مطرح کرده و طالبان را در دولت ضعیف، آلوده به فساد، علیل کنونی شامل سازند.

پس از سقوط حکومت طالبان، طرح خلع سلاح عمومی در حوزه‌های غرب، شمال، مرکزی و اطراف کابل انجام شد و هدف آن بیشتر کمرنگ نمودن فرهنگ مقاومت ضد پاکستانی و تضعیف روحیه اقوام تاجیک، هزاره، ازبک و غیره بود. این طرح نه تنها به حوزه‌های جنوب و شرق نرفت؛ بلکه طالبان توسط پاکستان و برخی از قوای خارجی بیشتر تقویه و مسلح شدند. این طرح مرموز و جنگ افروزانه نه تنها امنیت، ثبات، بازسازی و احیای کشور را به تعویق انداخت، بلکه جنگ، بحران و ناامنی را در مناطق پشتون نشین جنوب و شرق کشور تشدید و طولانی ساخت و از جریان بازسازی، تعلیم و تربیه و رفاه و آرامش مردم فقیر و بیچاره پشتون جلوگیری کرد.

گذار از مرحله مقاومت به دوره آرامش، صلح، سازندگی و بازسازی که از تلفیق ارزشهای فرهنگ مقاومت با پروسه رشد و احیای مدنیت بحاصل آید، هدف و آرزوی قلبی مردم ماست. در این راستا خلع سلاح عمومی و بدون تبعض تمام اقوام، قبایل و اتباع کشور ضروری است. افغانستان امن، آزاد، باثبات و مطمئن فقط و فقط در یک بیلانس متعادل چند قومی در تعادل استراتژیک قطبین منطقوی و جهانی و حسن همجواری و روابط نیک متقابل با همسایگان به وجود آمده می‌تواند.

برای تأمین و حفظ حقوق شهروندی، آزادی و مصئونیت‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی اتباع، توجه جدی به حفظ توازن و تعادل قدرت، منافع و امتیازات در بین اقوام و ملیت‌های ساکن

کشور در مرحله گذار و اعتمادسازی لازم و ضروری می‌باشد.

به کمک این بیلبانس متوازن و متعادل است که می‌توان با جلوگیری از هر نوع جنگ، خشونت، ناآرامی و نزاع قومی وارد فضای باز، آزاد، امن و مملو از اعتماد و سازندگی رشد، بازسازی و احیای مدنیت و پیشرفت شد. در این محیط سالم و فضای صلح و سازندگی نه تنها برای تمام شهروندان میهن جای مناسب و درخور شأن و جلال شان به وجود می‌آید؛ بلکه حقوق حیوانات، نباتات و دیگر موجودات هستی نیز حفظ می‌شود. از کینه، دشمنی، نفاق و کشاکش‌های هستی سوز قومی چیزی عاید هیچ کس نمی‌شود؛ این آب در هاون کوفتن است و خاک سیاه بر سر خود باد کشیدن می‌باشد.

وقتی آدم در کوچه و بازار کابل قدم می‌زند و با مردم صحبت می‌کند، در می‌یابد که چه فضای مسمومی ایجاد کرده اند؛ مجاهد را توسط طالب می‌کوبند؛ چوب مجاهدین را بر فرق خلقی و پرچمی فرود می‌آورند؛ در بین تکنوکرات از خارج آمده و کارمندان بومی رقابتها منفی ایجاد می‌کنند؛ احزاب سیاسی راست و چپ و افراطی و اعتدالی را به جان هم می‌اندازند؛ اختلافات قومی، مذهبی، زبانی، سمتی و غیره را شعله ور می‌گردانند، تا از اتحاد همه اقوام، گروه‌ها، احزاب، سمت‌ها و مواضع مختلفه بر محور یک جنبش وسیع مستقل ملی برای کسب استقلال و آزادی واقعی وطن جلوگیری کنند.

در حالی که مردم ما بر مبنای خصایل و فطرت خردورزانه، مهرپرورانه و انساندوستانه فرهنگ و مدنیت این مرز و بوم، از دل و جان مشتاق محیط و فضای آزاد، امن و سازنده، خالی از هر نوع کینه توزی، انتقامجویی، تبعیض و تعصب و خشونت و جنگ می‌باشند. مشکلات، اختلافات و نابسامانی‌های موجود داخلی و منطقوی را فقط و فقط به یاری عقل و خرد، علم و دانش، صبر و تحمل همدیگر، شناخت ماهیت و ریشه‌های مشکلات، منطق مناظره و انتقاد سازنده و همکاری و هم‌آهنگی متداوم حل کرده می‌توانیم.

ارزشهای فرهنگ مقاومت و تسلسل آن با رشد و احیای مدنیت در بستر و فضای آزاد و سازنده که با شیرازه‌گیری سیستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پر ظرفیت و قابل گشایش و شکل‌یابی دولتی پاک، دلسوز، فعال و مورد اعتماد اکثریت قاطع مردم حفظ و تداوم یافته می‌تواند؛ به این صورت خلای تسلسلی سده‌های اخیر خاصه دوره جاری در بین فرهنگ مقاومت و مدنیت چند هزار ساله وطن پر خواهد شد.

از امتزاج ارزشهای فرهنگ مقاومت و سره گوهرهای فرهنگ و مدنیت احیا و بازسازی شده ما مطابق به معیارهای پیشرفته عصر حاضر و علم و تکنولوژی جدید است که توان و صلاحیت فرهنگی، مدنیتی، علمی، تخصصی، سیاسی و اقتصادی حضور در عرصه‌های داخلی، منطقی و بین المللی را به دست آورده می‌توانیم.

با سیاست پخته استراتژیک و اهداف عالی درازمدت حسن همجواری و روابط متقابل دوستانه با همسایگان و داد و ستد اقتصادی، فرهنگی، کارشناسی، تکنولوژیکی و تمدنی با قدرتهای اقتصادی و صاحب مدنیت و تکنولوژی در منطقه و جهان و کشورهای خرد و بزرگ دیگر است که می‌توانیم بر روی این کره مشترک زمین از استقلال، آزادی و حق حاکمیت ملی خود دفاع منطقی و قانونی کنیم.

رسول پویان

۲۴ جوزای ۱۳۸۹ مطابق ۱۴ جون ۲۰۱۰

طنزسرای ناقد

طنزسرای ناقد

فیض محمد عاطفی هروی شاعر مردم شناس و طنزگوی پرده برانداز از میان ما رفت. در این آشفته بازار پول و قدرت و پرموج توفان دوره گذار، عاطفی بسی تنها و در انزوا زیست. براستی که فرهنگیان و خامه بدستان دوران سخت و پر آشوبی را سپری می کنند. باید خون دل بخورند و بار وزین رنج و درد مردم و جامعه را بکشند.

عاطفی از دهه های پیشین در میدان شعر و شعور، نقد جامعه و طنز، گوی سبقت را از دیگران ربود. در زمانی که قلم شاعران و نویسندگان رسمی و درباری از دوات دولت رنگ می گرفت و بیشترین قلم بدستان وطن از جمله هراتیان به لالایی های رژیم ظاهرشاهی گوش می دادند و مورچه وار در پی ریفورم های دروغین دولت می خزیدند، عاطفی خامه را شمشیرگون به روی سر می چرخانید و چون شیر می غرید. عاطفی چه پاک و شفاف سیاست های رژیم ظاهرشاهی را نقد کرده و پرده از روی نیات نامیمون حکام برداشته است:

گر امر بریم یا رئیسیم
بازیچه دست انگلیسیم
ماییم رعیت وفادار
مخصوص به جان کنی و بیگار
مارا چه غرض بکار دولت
ما را چه علاقه با سیاست
پرسید اگر کسی که آدم
دیدی تو شتر بگو ندیدم

این چند بیت کوتاه ماهیت وابستگی مرموز و سیاست سران رژیم شاهی را در برابر مردم روشن می سازد. آنان به مردم به عنوان رعیت چشم و گوش بسته و گنگی نگاه می کردند که وظیفه آنها رنج بری و زحمت کشی، بیگاری و فرمانبرداری بود و بس. خوابزدگی، ناآگاهی، بی تفاوتی و دوری

مردم از حکومت و سیاست، ریشه در سیاستهای استبدادی و ستمگرائه دولت‌های پیشین دارد. از این جاست که شاعر ناترس ما خود را در میان مردم تنها می‌یابد و فریاد می‌کشد:

همگی کورو کر و احمق و گنگ
در همه شهر نیابید کسی

براستی که صداهای دلگداز و گوشخراش جنگ دارازدامن، تعویض رژیم‌ها و دولت‌ها و سیطره نظامی، خبری و اطلاعاتی خارجیان هم تا هنوز چشم و گوش مردم را باز نکرده و آنان را از خوابگران بیدار نساخته است. عاطفی وقتی از مردم چشم و گوش بسته و بی تفاوت خسته و مأیوس می‌شود شمشیر قلم را بجان اراکین و سران دولت از غلاف می‌کشد و این سان به آنان حمله می‌کند:

یک مشت رجال سست عنصر
غارتگر و حيله باز و خونخور
در رأس امور ما نشسته
دروازه عدل و داد بسته
الماس و طلا و نقره بردند
سرمایه به بانک‌ها سپردند
دارند به هرکنار و برزن
کوتی و زمین و قصر و گلشن
این دولت مست بی مروت
بر مام وطن کند خیانت

هریوازاده شیردل خطاب به وزیران می‌گوید:

آقای وزیر بی غم و رنج
چون مار نشسته بر سر گنج
سرمایه به ده کرور بالغ
همچون خر نر زکره فارغ
او قادر مطلق العنان است
دارای وثیقه امان است

او در جای دیگر به دستگاه اجرایی، پلیس و قضایی دولت وقت می‌تازد و از نبود امنیت و مصئونیت فردی و اجتماعی و عدل و داد، سخن بمیان می‌آورد:

مامور پلیس یار دزد است

او را چه غرض اساس مزد است

قضات که اهل علم و هوشند

چون گربه به انتظار موشند

بسیار دویدم و تپیدم

یک گوش سخن شنو ندیدم

عاطفی به روشنی می‌گوید که ریشه‌های بی‌عدالتی، بی‌قانونی و فساد در دستگاه پولیس و قضایی را بایست در رژیم‌های فاسد گذشته جستجو کرد. برای مبارزه با آن باید زنجیرهای زنگزده ذهنی مردم را شکست و بنیان کج و ناقص ساختارهای جامعه را اصلاح کرد.

این شعر عاطفی مرا بیاد مثل معرفی انداخت که در بین هراتیان مشهور است. نقل کنند که در دوران گذشته هرات را جوی طلا و نقره می‌گفتند. وقتی کاکای شاه (صدر اعظم وقت) به اقوام و نزدیکانش لطف و مرحمت می‌نمود، آنان را به هرات مقرر می‌کرد تا به جوال و خورجین پول حرام به چنگ آورند. ریشه‌های فساداداری و رشوه‌خواری را عاطفی در رژیم‌های استبدادی و فاسد گذشته پیدا کرده بود. او در این باره می‌سراید:

گیرند ز مردم ستم کش

رشوت نه به تیره بل به خاکش

فرهنگ فساد، اختلاس، رشوه و حیف و میل دارایی‌های عامه در بستر پردارزانی سلطه‌امیران ظالم و حکام مستبد نماد یافته و در تار و پود جامعه استبدادزده و فقیر افغانستان ریشه دوانیده است. در فضای بی‌در و پیکر کنونی و در محیط پهرج و مرج و انارشیم حاکم فساداداری، تقلب و کلاه برداری بیشترین فرصت رشد و گسترش پیدا کرده است. در حال حاضر از نگاه داخلی و خارجی زمینه برای این ویروس بیماریزا و زهر کشنده آماده می‌باشد.

فیض محمد ماهیت واقعی پارلمان را در افغانستان چه خوب به ما معرفی می‌کند:

شورای وطن به سرفرازی
مشغول بساط گربه بازی
گردیده و کیل ما به هر سو
قربان، قربان، بلی، بلی گو
با چهره زرد و گردن خم
آماده امر صدراعظم

در زیر شلاق استبداد، ستمگری، تبعیض، خیانت و بی عدالتی هیچگاه فطرت آزادگی، شعور نقد و تحلیل و انرژی های پراکنده مردم در جامعه رشد و نمو نکرده و شکوفا نمی شود. از میان مردم چشم و گوش بسته و لال برآستی که نمایندگان بلی، بلی گو و گوش بفرمان به شورای ملی راه می یابند. در رژیم های استبدادی و خودکامه جایی برای مردم سالاری، حضور شعور دسته جمعی و تمرکز انرژی مردمی وجود ندارد. طناز منتقد در جای دیگر علل خوابزدگی و گوسفندی بودن مردم را نبود آزادی بیان و مطبوعات آزاد می گوید. او نه تنها سران دولت های استبدادی و فاسد را مقصر می داند، بلکه از باسوادان و قلم بدستان نیز انتقاد می کند و با زبان بسیار تند این طور شکوه سر می دهد:

عنوان درشت خایه مالی
القاب بزرگ بی کمالی
ارباب قلم تمام گنگ اند
چون آب صفا درون تنک اند
مهری به دهان شان نهاده
زولانه به پای شان فتاده
هر صفحه و صد رقم تملق
هر خامه و صد رقم تصدق
آنها که سخن زدند خفتند
یا جانب دهمزنگ رفتند

دولتهای استبدادی و فاسد همواره بر کرده مردم ناآگاه، فرمانبردار، ظلم پذیر و بی تفاوت سوار شده می توانند. در این جوامع باسوادان و اهل قلم محافظه کارانه به خاطر حفظ مقام، چوکی و منافع

شخصی از انتقاد سازنده و روشنگری دست می‌کشند و با زور و زر و تزویر همنوا می‌شوند. در جوامع استبداد زده‌یی چون افغانستان تا هنوز واژه روشنفکری مفهوم و محتوای عینی و ذهنی نیافته است. روشنفکر وظیفه و رسالت واقعی خود را نشناخته و جایگاه اصلی خود را در جامعه پیدا کرده نتوانسته است. دولت‌های فاسد و استبدادی در اشکال آشکار و پنهان همواره از این خالیگاه و کمبود شعور آگاه سود برده و چون زالو شیرۀ جان مردم را مکیده‌اند.

انتقادگر آتشین زبان ما برخلاف رسم و عادت معمول در جامعه که به استخوان‌های پوسیده اجداد می‌نازند و سبکسرانه باد غرور به غیغب انداخته به نام قوم و تبار فخر فروشی می‌کنند، چنین می‌گوید:

ما قوم اگرچه کوه زادیم
بی تربیه ایم و بی سوادیم
رخساره ما همیشه زرد است
در پیکر ما هزار درد است

چه هوشمندانه است، یکبار هم که شده کلاه خود را به پیش خود قاضی کنیم و واقعاً به خود شناسی پردازیم؛ عینک‌های غرور و خودپرستی را از چشمان برداریم؛ به کمبودها، نواقص، مشکلات، بی‌سوادی، ناآگاهی و هزاران درد و مرض خود بنگریم. کمر همت بر بندیم، با پلان و برنامه عملی و استراتژیک با مشکلات و نارسایی‌های بی‌شمار مبارزه کنیم.

عاطفی هروی شاعر تند زبان و انتقادگر خوش بیان نقد سیاسی و اجتماعی را با زبان نیشدار طنز درآمیخت؛ از آن شمشیری تیز و برانی ساخت و چونان بر فرق زر و زور پرستان و حکام فاسد فرود آورد که در تاریخ وطن ماندگار شد. شعرهای او در حقیقت بخشی از تاریخ انتقادی قرن جاری می‌باشد. وی با ۸۲ سال عمر پربارش تجارب خوبی برای طنزسرایان و منتقدان بیادگار گذاشت و برای دلنشینی و مردم‌پسندسازی شعر انتقادی از فرهنگ عامیانه و زبان مردمی استفاده ظریفانه و هنرمندانه کرد. روحش شاد و یادش جاویدان باد.

رسول پویان

عوامل داخلی و خارجی تشتت و بحران در افغانستان

عوامل داخلی و خارجی تشتت و بحران در افغانستان

تمرکز انرژی، استعدادها، عشق و تلاش همگانی و ملی در راه صلح، امنیت، بازسازی و احیای وطن رمز واقعی موفقیت در حال و آینده می‌باشد و این نیاز به شناخت عمق رقابت‌های مخرب قدرتهای جهانی و منطقوی، تقابل و همسویی آنان با همسایگان ما و ریشه‌یابی دقیق عوامل بحران آفرین و برهم‌زننده اتحاد و هم‌آهنگی عمومی در کشور، دارد. هیچ بحرانی بدون این تمرکز انرژی‌ها حل نشده و هیچ نظام سیاسی و اجتماعی مستقل، دیموکراتیک و مردمی بدون اتحاد قلبی مردم و شرکت مشتاقانه همگانی شکل و شیرازه گرفته نمی‌تواند.

در افغانستان این تمرکز خودجوش عمومی در ابتدای قیام‌های خودبه‌خودی مردم علیه دولت کودتا و تجاوز شوروی سابق به افغانستان احساس و مشاهده می‌شد؛ اما به مرور زمان به سبب عدم رشد و قوام رهبری واحد و منسجم داخلی و مداخلات نیرومند خارجی (که از کشورهای پاکستان و ایران سوق و اداره می‌گردید)، آن عشق و علاقه عمومی کم رنگ و تمرکز همگانی مردم پراکنده شد؛ بجای آن درگیریهای مسلحانه تنظیمی، قومی، سمتی و غیره توسعه یافت که نتیجه آن بعد از انتقال قدرت به مجاهدین در عدم توانایی مهار و رفع جنگ داخلی و ضعف سیاسی و پراکندگی آشکار کتله‌های قومی نظامی در برابر مداخلات دسیسه‌مندانه پاکستان متباز گشت.

شیوع بلای طالبان با مداخلات مستقیم پاکستان اگرچه کتله‌های نظامی قومی پراکنده و درگیر را در حوزه‌های شمال، غرب و مرکزی بهم نزدیک کرد؛ لیکن این دیگر بسی دیر شده بود و نتوانست جلوی سیل هجوم از پاکستان را بگیرد. همین بود که میهن ما برای مدتی در چنگال خونین طالبان گرفتار شد و سپس هم بهانه‌ی برای استقرار قوای نظامی کشورهای عضو پیمان ناتو فراهم گردید.

بعد از سقوط حکومت طالبان باز به سبب همین عدم تمرکز نیروها و پراکندگی سیاسی اقوام بود که نظامی ضعیف، آلوده به فساد و نا آشنا به ریشه‌های فرهنگ و مدنیت این سرزمین به میان آمد. سران این نظام علیل سیاسی و دولت کم ظرفیت نه تنها نتوانستند بحران جامعه جنگزده افغانستان را (در اتحاد با کشورهای پیمان ناتو) حل و فصل کنند؛ بلکه با ندانم‌کاری، بی برنامگی، موضع‌گیریهای متناقض و اعتمادشکن در برابر اقوام متنوع و نداشتن استراتژی و تاکتیکهای مشخص و روشن در مقابله با عوامل

جنگ افروز و خشونت آفرین، از خود تصویر مغشوشی از بی اعتمادی، نا صداقتی، فساد و بی کفایتی در اذهان مردم کشور و حتی مردم جهان ترسیم کردند.

اگر به تاریخ جوامع بشری نظر اندازید در بیشتر جوامع دولت‌هایی موفق بودند که از بطن مردم در جریان جنگها و انقلابات جوشیدند و رهبران و کادرهای صادق، فداکار، دلسوز، با تجربه، هوشیار و عاشق واقعی خاک و مردم در پستهای کلیدی و حساس انتخاب شده و از دل و جان خدمت کردند؛ نه این که چوکی‌ها را به خاطر پول و رشوه و قدرت را به منظور پامال کردن حقوق حقه شهروندان، و ربایش امنیت، مصئونیت و آسایش مردم، در قبضه و انحصار خود درآورده باشند. نظام‌های غیرمردمی، بی کفایت، ضعیف و فاسد همواره به استبداد وابسته سیاسی و دیکتاتوری نظامی لغزیده اند.

هرچند طی سه دهه به دلیل عوامل داخلی و خارجی فرصتهای مناسبی را از دست دادیم؛ اما اگر چشم و گوش بگشاییم، از ضعف‌ها و شکستهای خود تجارب پرباری نیز کسب کرده می‌توانیم. برای تمرکز دوباره انرژی‌های پراکنده، اتحاد اقوام و وحدت مردم ضرورت به شناخت عوامل داخلی و خارجی تشمت و پراکندگی‌های موجود در جامعه افغانستان می‌باشد.

عوامل داخلی

هرگاه نگاه تاریخی به این عوامل بیفکنیم، روشن خواهد شد که ریشه‌های آن در ساختار مرکب جامعه قبایلی و دهقانی دور شده از فرهنگ و مدنیت غنامند تاریخی و جاذبه‌های پیشرفته عصر جدید رشد کرده است. طی جنگ درازدامن و جنبش مقاومت هرچند قالب محدود پیشین تا حدود زیادی درهم شکست؛ اما بجای آن نظام سیاسی و اجتماعی پرطرفیت، باکفایت و سالم شکل گرفته نتوانست که علل آن در تشمت و پراکندگی‌های مزمن گذشته و حال نهفته می‌باشد.

اختلافات و تفاوت‌های متبارز در بین اقوام و حوزه‌های فرهنگی تاریخی میهن

افغانستان کشور چند قومی است که تا حال در بین اقوام اعتماد، تعادل منافع و حق استفاده برابانه از منابع، امکانات و امتیازات موجود به وجود نیامده است. اضافه بر آن طی سه دهه اخیر به سبب مداخلات روز افزون خارجی و رقابتهای منفی داخلی احساسات کینه توزی، انتقام جویی، بی اعتمادی، تشمت و پراکندگی افزایش پیدا کرده است.

تاکنون در کشور نظام سیاسی و اجتماعی پاک، سالم، مردمی و قوی بر مبنای قوانین موضوعه و قراردادهای عرفی و سنتی متنوع (که دلنشین و مورد قبول همگان باشد) به وجود نیامده است و دولت کنونی بسیار ضعیف، غرق در فساد و جدا از مردم می‌باشد.

به این سبب اقوام و ساکنان کشور در قوالب قومی، محلی و سمتی خود پناه برده و حوزه‌های فرهنگی و تاریخی متنوع میهن از هم روز به روز دور تر شده‌اند. ظرفیتهای جذب و پذیرش عناصر پیشرفت و ترقی، پتانسیل رشد و انکشاف، سطح فرهنگی، آگاهی، تعلیم و تربیه، فن و تخصص در بین مردم ساکن این حوزه‌ها متفاوت است.

به طور مثال بعد از سقوط طالبان در حوزه غرب به همت و آگاهی خود مردم صلح و امنیت برقرار شد و کارهای بازسازی بسیار توسعه یافت؛ لیکن بعد از مدتی با سیاستهای ضعیف دولت مرکزی جریان پرشتاب بازسازی در هرات بسی کند و یا متوقف گردید و اوضاع امنیتی آن بسیار نامساعد و خراب شد.

در حوزه شمال (ولایات شمال کشور) هم صلح و امنیت به یاری مردم برقرار گردید و امور بازسازی رونق گرفت. در این ولایات نیز همان حلقات متذکره در اشکال دیگری دست به کار شدند و با تعیین والیان غیر مردمی امنیت را تا حدودی مختل ساخته و اعتراضات مردم را برانگیختند. جریان انتقال طالبان به حوزه شمال توسط هلی کوپترهای قوای ناتو مثل بمب در مطبوعات داخلی و خارجی انفجار کرد.

به حوزه امن مناطق مرکزی (در محور آن ولایت بامیان) توجه‌یی صورت نگرفت. در حوزه کابل چونان سران دولت، موسسات خارجی و قوای ناتو به منافع خود پیچیده بودند که به کلی مردم را فراموش کردند؛ حتی دستکندها و گودالهای سرکهای محدود شهر، بوی کثافات و خاکروبه‌های کوچک و بازار و آه پرسوز طفلکان فقیر و اهالی مسکین کابل نیز نتوانست سران دولت را از خواب گران و نشئه پول، رشوه، اختلاس، دزدی و حیف و میل کمک‌های بین‌المللی و منابع داخلی بیدار کند.

حوزه جنوب و شرق به سبب مداخلات مزمن پاکستان، جنگ و خشونت طالبان و میکانیزم مسلح ما فیزم، جانبداری برخی از سران دولت و قوای خارجی از آن مجموعه خشن و جنگ افروز، روز به روز نا امن تر و بحرانی تر شد. این جو و فضای تاریک و اختناق آور نه تنها مردم این ولایات را در عقب ماندگی و نا آگاهی میخکوب ساخت؛ بلکه از تعلیم و تربیه اطفال، نوجوانان و جوانان جلوگیری

کرد. همچنان اثرات منفی، بحرانزا و هستی سوز در سطح جامعه و کشور بجا نهاد و فاصله بین حوزه‌های جنوب و شرق را با حوزه‌های دیگر کشور بسی افزون گردانید.

پراکندگی و ناهم‌آهنگی در بین تیپ‌های مختلف: در جریان بیش از سی سال اخیر در اثر مهاجرت‌های داخلی و بیرون مرزی تفاوت‌های بس متنوعی در بین نفوس کشور پدید آمده است. افکار، سطح آگاهی، امیال، آرزوها، علایق، سلیقه‌ها، میزان عشق و علاقه به وطن، شناخت و درک جامعه و مردم و پای‌بندی به ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی و مناسبات جامعه در بین این تیپ‌های گوناگون فرق می‌کند. این سبب نوعی ناهم‌آهنگی، تشتت و تناقضات روحی و رفتاری شده و تأثیرات خود را در سطح اجتماع، دولت و برخورد با مسایل جاری کشور بجا نهاده است.

نفوس ساکن کشور چنان‌که در فوق بیان شد در قالب خرد و بزرگ قومی، محلی، سمتی و در حوزه‌های فرهنگی و تاریخی مختلف جابجا شده‌اند. این ساخت و بافت در جریان جنگ طولانی در هیئت میکانیزم عمومی جنگی و جنبش وسیع‌الطیف مقاومت متبازر شده بود که طی سالیان اخیر در حوزه‌های غرب، شمال، کابل و مرکزی ساختارهای مسلحانه فروپاشید و مردم در بستر صلح و امنیت محلی به بازسازی زندگی خود مشغول شدند.

در حوزه‌های جنوب و شرق فقط مهره‌های میکانیزم جنگی و ساختارهای مسلحانه تعویض گردیدند و میزان خشونت و اختناق با مداخلات مستقیم پاکستان و افراطیون عرب و غیرعرب رنگ و بوی ایدئولوژیک، قومی و سیستماتیک مافیایی گرفت و حمایت تعدادی از حلقات دولتی و خارجی را نیز برانگیخت. ذهنیت دفاع و یا مبارزه با این مجموعه بغرنج ناهم‌آهنگی و تناقضات را در بین تیپ‌های گوناگون در سطح افغانستان و خارج افزایش داد.

مهاجرین مقیم پاکستان و ایران با گرایش‌های مختلف و روحیات متفاوت به وطن برگشتند. بیشترینه آنها بعد از سالیان دراز با دست خالی و یا منابع مالی اندک به آغوش میهن پناه آوردند. تعدادی هم به هوای رفتن به کشورهای غربی در دیار غربت باقی ماندند.

افغان‌های مقیم کشورهای غربی میل برگشت به وطن را ندارند. آنها در سالیان نخست سقوط طالبان به طور موقت، جهت دریافت معاشات زیاد و اخذ پست‌های مهم و پردرآمد به کشور جلب شدند. نثر پیر این مهاجرین در کشورهای غربی خانه نشین و از کار افتاده‌اند. نثر متوسط در لابلای سیستم سرمایه داری به پرزه ماشین تبدیل شده، وقت و دل و دماغ فکر کردن در مورد افغانستان را ندارند؛ چه رسد به انجام کارهای مفید و مؤثر. نثر نوجوان و جوان در مورد افغانستان خاطره و معلومات کافی ندارند

که در باره آن ابراز علاقه مندی و یابی علائقی فعال کنند. علاوه بر این ناهم‌آهنگی‌ها در بین نیروهای سیاسی و تنظیمی سابق (مجاهدین)، در بین خلقی و پرچمی‌ها و طیفهای مختلف جنبش مقاومت، در بین مهاجرین و نفوس مهاجر نشده، در میان نفوس شهری و دهاتی و غیره نیز نوعی اختلاف، تشتت و پراکندگی وجود دارد. به این صورت در بین کتله‌ها، بدنه‌ها، حوزه‌ها و در مجموع جامعه مدنی و توده مردم تشتت، پراکندگی و ناهم‌آهنگی مشاهده می‌شود؛ در بین دولت و مردم دیواری از بی اعتمادی کشیده شده است؛ این حالت براستی انرژی، توانمندیها، استعدادها و تلاشها را بسی نامتمرکز و متلاشی ساخته است. سران دولت بجای ایفای نقش سنبلیک اتحاد و وحدت همگانی آتش پیشکن این تنور داغ شده و اختلافات و تضادهای موجود را به شکل رسمی دامن می‌زنند.

دولت فعلی آئینه مکدر تشتت و پراکندگی در افغانستان: در جوامع بحرانی، گرفتار تشتت و پراکندگی و جنگزده‌یی چون افغانستان، سران دولت می‌بایست (به عنوان حامی و نگهدار بیلبانس متعادل حقوق و منافع اقوام مختلف و اتباع جامعه، تضمین کننده و حافظ حق استفاده برابر و منصفانه شهروندان از منابع، امکانات و امتیازات موجود در کشور) مورد اعتماد و تأیید مردم باشند؛ تا بتوانند به حمایت توده‌های ملیونی با مشکلات و بحران ریشه دار دست و پنجه نرم کنند.

اعضای پارلمان در حقیقت نمایندگان تمام اقوام، ملیتها و ساکنان کشور می‌باشند و قوانین را به اکثریت آرا برای خیر، صلاح، رفاه و سعادت همگان وضع می‌کنند. قوه اجرائیه مسئول اجرا و حراست از قوانین است و سیستم قضایی عدل و داد را جاری می‌سازد. در سرزمینی که مطابق به قانون منافع تمام اقوام، ملیتها و شهروندان تأمین شده باشد، هیچ جایی برای تبعیض، ظلم و ستم، حق تلفی، زورگویی، فساد و حیف و میل منابع کشور باقی نمی‌ماند.

در جامعه سالم و متکی به قانون سران دولت از نگاه قانونی در مقابل مردم مسئول و جوابگو می‌باشند و مردم می‌بایست توسط نمایندگان خود و یا از طریق رسانه‌ها و دستگاههای خبری و اطلاعاتی آزاد و ملی عملکرد و اجرائات دولت را نقد، بررسی، انتقاد و نظارت کنند و آن را با معیارهای قانونی محک بزنند. مردم باید یاد بگیرند که چگونه از حقوق خود محافظت و آن را در سخت ترین شرایط با ممکن ترین ابزار و وسایل مطالبه نمایند.

متأسفانه در وطن ما تاهنوز این وجدان قانونی در روابط سران دولت با مردم شکل نگرفته است. سران دولت بجای سنبل اتحاد و وحدت همگانی بودن جهت گیریهای مشخص و حمایتهای مخفی و علنی

از گروه‌های خاص، مناطق خاص و خاص‌های خاص می‌کنند. از قانون استفاده سو کرده و آن را به نفع اهداف و منافع خود تحلیل و تفسیر می‌نمایند. در بسا موارد قدرت خود را مافوق قانون می‌پندارند؛ خود را باقانون وفق نداده، بلکه قانون را به سود خود و به خاطر حصول اهداف و اغراض خود نقض و یا تغییر می‌دهند.

مردم تاهنوز آگاهی حراست و مطالبه‌حق و حقوق خود را با ابزار و وسایل دیموکراتیک و قانونی یاد نگرفته اند. آن‌ها در بسا موارد در دام سران و رهبران قومی و محلی خائن و استفاده جو که از خون و عرق جبین مردم صاحب قصرها و سرمایه‌های هنگفت شدند، می‌افتند.

سران حکومت به کمک حامیان خارجی خود در استفاده از اختلافات قومی، سمتی و محلی مهارت پیدا کرده اند و به آسانی رهبران و شخصیت‌های سست عنصر، حریص و نا آگاه را از میان اقوام و مناطق شکار می‌کنند و توسط آنان بازار اختلافات، تضادها و درگیری‌های قومی، سمتی، تشنت و پراکندگی‌ها را در جامعه گرم نگه‌میدارند. از تمرکز و وحدت واقعی انرژیها، استعدادها و توانمندی‌های اقوام و شهروندان کشور جهت تشکیل نظام سیاسی و اجتماعی مستقل، مردمی و قوی و دولت پاک، خدمتگار و حامی تمام اقوام و شهروندان میهن جلوگیری می‌کنند.

در شرایط کنونی تشخیص رهبران و نمایندگان قومی، محلی و مردمی صادق، پاک، دلسوز و آگاه توسط مردم در تمام سطوح جامعه، پارلمان و حکومت نقش اساسی و سرنوشت ساز دارد. لازم است مردم به دور این شخصیت‌های پاک، صادق و دلسوز و آگاه حلقه زنند و تمرین مطالبه‌حق و حقوق کنند. به هیچ کس اجازه ندهند که به سرنوشت و حق و حقوق شان بازی نماید.

تمام اقوام و همه مردم می‌بایست در مساجد، در محافل، در مراسم، در شوراها، کانونها و نهادهای محلی، مردمی و ملی فعالانه اشتراک ورزند و سرنوشت خود را به دست گیرند و از آن طریق نمایندگان و شخصیت‌های مورد اعتماد خود را تشخیص و در مجامع ملی، پارلمان و نهادهای مدنی بفرستند؛ بر اعمال سران دولت از نزدیک نظارت نمایند و از فساد، خیانت و حیف و میل منابع وطن که حق مسلم تمام اتباع و شهروندان کشور است به صورت قانونی و با سیل جنبش‌های مردمی جلوگیری کنند.

روشنفکران، شخصیت‌های علمی و فرهنگی، مولوی صاحبان و ملامان مساجد، احزاب سیاسی و نهادهای مدنی و گردانندگان رسانه‌ها و رادیو تلویزیون‌های ملی و محلی وظیفه‌ایمانی و وجدانی دارند که در این راه خیر مردم را تشویق نموده و آگاهی دهند.

عوامل خارجی

افغانستان طی سه دهه اخیر به مرکز رقابتهای منطقوی و بین‌المللی تبدیل شده است. در ابعاد رسمی و دولتی نقش عوامل خارجی بسی قوی تر از عوامل داخلی می‌باشد. وطن در حال حاضر در زیر آسیاب سنگ وزین تقابل استراتژی‌های قطبین مسلط جهانی و منطقوی افتاده و این استراتژی‌ها در تقابل و یا در همسویی با منافع و اهداف استراتژیک و کوتاه‌مدت همسایگان ما در ارتباط با موضوع افغانستان، قرار دارد.

این کشاکش‌ها و تقابلات خارجی بر شدت تشمت و پراکندگی‌های سیاسی، اجتماعی، قومی و غیره می‌افزاید و شکل و شیرازه‌گیری نظام سیاسی و اجتماعی پرفریت، آزاد و مستقل را در وطن به تعویق می‌اندازد و موضوع امنیت، مصونیت و حقوق شهروندی را در هاله‌ی ابهام نگه‌میدارد.

در این آشفته بازار و جریان زورآزمایی‌های قطبین، پاکستان با طرح «عمق استراتژیک» در واقع به افغانستان به چشم سنگر دوم در جنگ احتمالی با هندوستان می‌نگرد و به این ترتیب حاکمیت ملی ما را نقض می‌کند. سران ایران و عربستان در نفوذ ایدئولوژیک به افغانستان باهم رقابت می‌کنند؛ به این ترتیب به تشمت و پراکندگی‌ها دامن می‌زنند. دولت عربستان همچنان از سیاست استراتژیک پاکستان حمایت می‌کند. سران دولت ایران از ناامنی و بحران در افغانستان به حیث ابزار سیاسی و تبلیغاتی علیه امریکا و رقیبان خود استفاده می‌نمایند.

پاکستان علاوه بر اهداف استراتژیک متناقض با منافع ملی ما از همین حالا جنگ با هندوستان را به داخل افغانستان انتقال داده است و حملات انتحاری به طور مستقیم از خاک پاکستان علیه کارمندان هندی و مردم کشور ما رهبری و اجرا می‌شود. قوای ناتو و در رأس امریکا و بریتانیا با سران دولت و نظامیان پاکستان پیمان استراتژیک دارند و این بر تشمت و پیچیدگی اوضاع سیاسی افغانستان و منطقه می‌افزاید.

روسها و کشورهای مشترک‌المنافع از پا به گل شدن جهان غرب و در رأس امریکا و بریتانیا در عراق و افغانستان منافع زیادی برده اند؛ بد شان نمی‌آید که اوضاع افغانستان تا به فغان آمدن رقیبان شان همچنان بحرانی بماند؛ هرچند از دست مافیای مواد مخدر و انتقال این مواد به حوزه روسیه ناراضی می‌باشند. روسها با سیاست دوگانه و کجدار و مریز با امریکا و ایران، در حل موضوع افغانستان به اندازه لازم فعال نشده اند.

از نگاه سیاسی چین موضع سیف دارد؛ اما از حیث اقتصادی علاقه به سرمایه‌گذاری در افغانستان نشان

داده است که با رقابت شدید امریکا و جهان غرب مواجه می‌باشد. هندوستان دلچسپی زیادی در بازسازی افغانستان دارد و نمی‌خواهد به پاکستان جا خالی کند. موضع فعال هندوستان در مورد افغانستان و هم‌آهنگی آن با روسیه و زنه قوی در تعادل و تقابل استراتژیک قطنین در منطقه محسوب می‌شود.

موضوع هند اگرچه می‌تواند نقاط منفی سیاست استراتژیک پاکستان را در مورد افغانستان در درازمدت بسیار خفیف گرداند؛ لیکن در کوتاه مدت حس انتقام جویی و مداخلات پاکستانی‌ها را در افغانستان تشدید می‌سازد. اتخاذ سیاست متعادل و معقول در روابط با هندوستان و پاکستان در حال و آینده برای دولتداران افغانستان اهمیت اساسی دارد.

استراتژی معقول و عملی در کشور

استراتژی واقعی مردم ما شکل و شیرازه دهی نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پر ظرفیت و قابل گشایش و دولت پاک، سالم، مستقل و فعالی است که بتواند از استقلال، آزادی و حاکمیت ملی ما حراست کند؛ حقوق همه شهروندان در تعادل منافع اقوام و حق استفاده برابر و منصفانه شهروندان از امکانات و منابع کشور مطابق به قانون و عدالت، تأمین شود و جریان بازسازی و احیای مجدد کشور به شکل سالم و لازم سرعت و گسترش یابد.

برای رسیدن به این اهداف استراتژیک ضرورت به تاکتیکهای معین و مشخص در موقعیت و شرایط مختلفه می‌باشد. غرض پر سازی خلای موجود در سطح ملی، تلاش در جهت شیرازه گیری و مردم پذیری فرهنگ معیاری، نزدیک سازی و اختلاط حوزه های فرهنگی و تاریخی از هم دور افتاده - نیاز به درک و دریافت، ترویج و تبلیغ خوراک فرهنگی است.

ما دارای فرهنگ و مدنیت چند هزار ساله می باشیم؛ ذخایر و ارزشهای گرد و غبار گرفته این فرهنگ و مدنیت در لابلای کتب، در بین مردم و در حافظه تاریخ بایگانی است و به عنوان مواد خام، قابل سره و ناسره شدن، شناخت، بازسازی و نوسازی می‌باشند.

هرگاه ارزشهای تاریخی، فرهنگی، مدنی و ملی خود را با گوهرهای عصر جدید بیاریم و با علم و تکنولوژی مدرن دمساز کنیم بی شک که محیط و فضای کشور پر از ارزشهای برگزیده و مشترک همگانی می‌شود و اقوام و اتباع میهن در این اقیانوس همیشه جاری غرق می گردند؛ بجای اختلاف، تبعیض، کینه، انتقام جویی و پراکندگی هوای تازه همدلی، اتحاد، اتفاق و اشتراک فرهنگی و تمدنی

تنفس می‌کنند.

فرهنگ معیاری از اختلاط و اشتراک حوزه‌های فرهنگی و تمدنی کشور در بستر زمان شکل و شیرازه می‌یابد و در چوکات پرطرفیت، قابل گشایش و دیموکراتیک نظام سیاسی و اجتماعی فرصت رشد و انکشاف پیدا می‌کند. هر نوع استبداد، تنگ نظری و تحجر جلو رشد و توسعه جامعه را می‌گیرد و پروسه وحدت ملی و اتحاد همگانی را به تعویق می‌اندازد.

در افغانستان کنونی به حیث منطقه جیوپولتیک و سوق‌الجیشی نقش عوامل خارجی و تأثیرات بین‌المللی و منطقوی زیاد است. تطبیق استراتژی ملی بدون در نظر داشت عوامل بسیار مؤثر جهانی و منطقوی غیر ممکن می‌باشد.

بحران افغانستان و تشتت و پراکندگی‌های موجود در جامعه و دولت با اتخاذ سیاست استراتژیک معقول، ممکن و روشن ملی در بستر شناخت حساسیت‌های تقابل و تعادل استراتژیک قطبین در منطقه و حسن همجواری و روابط متقابل مشخص با همسایگان حل و رفع شده می‌تواند.

رسول پویان

۱۸ حوت ۱۳۸۸ خورشیدی

کند و کاوی در ماهیت شخصیت‌های متنوع در جامعه

کند و کاوی در ماهیت شخصیت‌های متنوع در جامعه

در این برش تاریخی، مطالعه و تحلیل درونی و بیرونی آدمها در بسترهای بس متنوع تاریخی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، به محققان و پژوهشگران آزاد و مستقل یاری می‌رساند تا شخصیتها را بهتر بشناسند. این مطالعه و کند و کاو ما را به درک و شناخت آسیب‌شناسی رفتاری، فهم نارسایی‌های روانی و شخصیتی و گزینش کادرهای مورد نیاز جامعه بسیار کمک می‌کند. شناخت جامعه مختلط و مرکب افغانستان بدون شناسایی شخصیتها در قوالب و ساختارهای گوناگون و راه یابی به عمق ماهیت آنان، میسر نخواهد شد. آدم‌ها در ساختارهای شهری، دهاتی، قبایلی و در قوالب، طبقات، اقشار، لایه‌ها و بافتهای مختلف (که دارای مناسبات اقتصادی و اجتماعی، آداب و قراردادهای عرفی و سنتی متفاوت اند)، در مناطق مختلف جغرافیایی و دارای آب و هوای متفاوت، شخصیت‌های ویژه می‌گیرند؛ عادات، رسم و رواجات، احساسات، عواطف، آمال و آرزوها، سلیقه‌ها، باورها، طرز رفتار، واژگان و ارزشهای متنوع می‌آموزند.

جنگ، بحران‌ها، فقر، محرومیت‌ها، آوارگی، فشارها و غیره بالای شخصیت افراد تأثیر کرده و در عمق روان و فطرت آنان بسی نفوذ می‌کند؛ از آن‌ها شخصیت‌های بس متنوع مانند: آدمهای قوی، ضعیف، عقده‌مند، آرام، جنجالی، خشن، صبور، متعصب، آزاد، خشک‌اندیش، دریانوش، بارحم، سنگدل، تلخ، شیرین، متزلزل، متعادل، غیره و غیره می‌سازد. این آدمها بر طبق خصلت، تربیت، فهم، درک و ذخایر عاطفی، احساسی و علمی‌شان از خود رفتارهای بسیار متنوع در جامعه و در برابر اشخاص دیگر بروز می‌دهند.

از آدمهای ضعیف، محدود، متعصب، عقده‌ی، متحجر و تاریک‌فکر (و چه بسا جاهل) هیچ توقعی نمی‌رود؛ زیرا آنان طبق همان خصلت باطنی و تربیت کسبی‌شان در برابر دیگران رفتار می‌کنند. آنها با تعصب و خشونت و مطابق به ذهنیت محدود و بسته خود فکر می‌کنند که حق دارند که احساسات، عواطف و اذهان همه را مثل ذهن خود محدود و منجمد سازند. دیگران را تفتیش عقاید نمایند. جلوی آزادی‌های اشخاص را بگیرند و از پرواز مرغ خیال، تبارز رویاها و آرزوهای آدمها جلوگیری کنند.

این شخصیتها در جامعه بسیار خطرناک اند؛ زیرا وجدان در آن ها شکل نگرفته و از دین فقط همان خشونت، خشک اندیشی و تعصب افراطی را یاد گرفته اند.

به طور مثال به تاریخ نظراندازید؛ سران کلیسا در قرون وسطی چرا هزاران دانشمند، فیلسوف، هنرمند و طرفداران آزادی، عدالت و مساوات را کشتند، به زندان انداختند و صدهای شان را در گلو خفه کردند. مگر جنگهای صلیبی را فراموش کرده اید. آتیلا، چنگیز و هیتلر چرا جهان را به آتش و خون کشیدند. به همین تازه گیها در هندوستان چرا به دو دختر پاک و معصوم تجاوز گروهی می شود. در پاکستان کدام نوع شخصیتها به خود اجازه می دهند که زن مظلومی را که قصد ازدواج رسمی و قانونی با شوهر دلخواهش را داشت، در نزدیک محکمه به شکل بی رحمانه به قتل برسانند. در افغانستان طالبان دختر و پسر جوانی را که آرزویی پیوند عاشقانه قلبی داشتند، در حضور مردم اعدام می کنند و عملاً برضد آزادی و حقوق حقه میلیونها زن و مرد کشور می جنگند. به چه انگیزه و چرا دو ملا امام مسجد در کشور ما به دو دختر خردسال معصوم، به دو «خواهر» و دو «مادر آینده» جاهلانه و عقده مندانه تجاوز جنسی روا می دارند. چگونه روانهای بیماری می توانند انگشتان پیرمردان مظلومی را در کشور ما به سبب رای دادن قطع کنند.

مگر این دیو وحشت و تجاوز در ذات و ماهیت این اشخاص مسکن و مأوا ندارد؟ آیا اگر عشق، محبت، مهر، دوستی، آزادی، وجدان و انسانیت جای آن را بگیرد بهتر و مفید تر نخواهد بود؟ به ذات و ماهیت خود فکر کنید. اگر به راستی تکلیف دارید هرچه زود تر، پیش از آن که چون مار و عقرب دیگران را نیش بزنید و جامعه را تباه سازید و چون مگس و پشه مزاحم زندگی مردم شوید، خود را از درون اصلاح و پاکسازی کنید. این عشق و محبت است که دل انسانها را جلا می بخشد، جان را صیقل می دهد و تن را از دیو و هیولای درنده خویی، شرارت، خشونت و تجاوز به حریم خصوصی دلهای معصوم دیگران پاک می سازد.

حیوانات درنده از این اشخاص به مراتب بی آزارتر اند؛ زیرا اگر به حیوانات آزاری نرسانید یا درندگان اگر گرسنه نباشند به انسان کاری ندارند؛ اما اینها چون مگس، پشه و زنبور مزاحم انسانهای پاک، صاف و بی آزار می شوند و هی به دلهای مردم در جامعۀ انسانی نیش می زنند. اگر این اشخاص فرصت یابند به گرگهای درنده و کفتارهای خونخواری تبدیل می گردند و انسانها را می درند؛ چونان که طالبان، افراطیون رنگارنگ و متعصبین مذهبی در همه جا، درست همین کار را می کنند. در قلب تاریک و سیاه این اشخاص اصلاً نور یزدان و فروغ عشق و محبت هیچ نوع تابشی ندارد. اینان

بیچارگانی هستند که نه از وجدان بهره‌ی دارند و نه خوبی‌های دین را احساس کرده‌اند؛ یک مشت عقده، تناقض، حسادت، کینه، چرک و فساد‌اند.

به طور مثال داعش را در عراق، بوکوحرام را در افریقا، سلفیها، طالبان و القاعده را در پاکستان و طالبان را در افغانستان بنگرید که به زور پول‌های نفت کشورهای عرب (بخصوص عربستان سعودی) و حمایت استراتژیک امپریالیسم استخباراتی جهانی و منطوقی، جوامع را به آتش کشیده‌اند. خواستگاه اصلی افراطیت کشورهای عربی و پرورشگاه آن طی سه دهه اخیر خاک پاکستان بوده است. مردم شرق (خاصه باشندگان خراسان بزرگ) در طول تاریخ قربانی این کینه‌های خونین و چرکین اعراب گردیده‌اند. کشورهای شرقی سده هاست که پایمال منافع شوم استعمار کهنه و استعمار نوین شده و هنوز از تهاجم نظامی و استخباراتی سران استعمار نوین در رنج، درد و عذاب می‌باشند.

تضاد و جنگ سنی و شیعه از عمق کینه‌های خونین عرب بویژه سران قریش سرچشمه گرفته است که ما اوج مظلومانه و قهرآمیز آن را در واقعه کربلا مشاهده کرده می‌توانیم که دنباله آن در تضاد و اختلافات دول عربی خاصه سران عربستان سعودی و سران دولت مذهبی ایران تبارز یافته است. ظهور داعش، القاعده، بوکوحرام، سلفی‌ها و طالبان را می‌بایست در این بستر مطالعه و تحلیل کرد. سران پاکستان و عربستان سعودی از متحدین استراتژیک امپریالیسم استخباراتی جهانی و منطوقی می‌باشند. مردم آسیایی به خصوص مردم بیگانه و محروم شرق میانه، افغانستان، ایران، هند و آسیای میانه از قربانیان این جنگ‌های افراطی و کینه‌های خونین مهندسی شده مذهبی به شمار می‌آیند.

اگر قدرت به دست این اشخاص افراطی و کینه‌توز بیفتد دمار از روزگار مردم می‌گیرند و خون انسانها را به شیشه می‌کنند. چونان که داستان قتل‌های عام چنگیز و آتیل از یادها خواهد رفت و کوره‌های آدم‌سوزی هیتلر فراموش خواهد شد که همین حالا مثال آن در افغانستان، عراق، سوریه و دیگر مناطق شرق به طور زنده وجود دارد. اینها زنجیرهای زنگزده دست و پای آزادیهای طبیعی و مدنی جامعه انسانی می‌باشند و ویروس‌های خطرناک در جوامع سالم و نورمال‌اند که باید با تمام نیرو از جامعه دور انداخته شوند.

خوب است که به طرق ممکن از جمله با سلاح عشق، محبت، احساس، عاطفه، عدالت و آزادی به مقابله آنان بشتابیم و جامعه و مردم را در برابر فساد، ظلم، ستم و اذهان‌گندیده و متعفن ایشان واکسین کنیم. بایست با تدوین و تطبیق قوانین مدنی از آزار و شرارت آنان جلوگیری شود. زیرا جسم و جان مردم، خاصه جوانان را آلوده می‌سازند. اگر این تیپ آدمها به چوکی و قدرت برسند؛ مقام و مرتبه‌ای

پیدا کنند؛ در رأس بنگاه های خبری و رسانه های اطلاعاتی، فرهنگی و دینی باشند، به راستی برای جامعه انسانی فاجعه به بار می آورند.

در برابر این تیپ، شخصیت های سالم، نورمال، بااحساس، پرعاطفه، بارحم، صاحب نظر، دیگرپذیر، انتقادپذیر، دارای وسعت فهم و درک، آزاداندیش، صادق، پاکیزه، خیرخواه، دلسوز، مردم دوست و بی آزار ایستاده اند که هرگز مانع تجلی قوه خیال، تبارز احساس، عاطفه، عشق، آرزو، رویاها، افکار و اندیشه دیگران نمی شوند؛ بلکه تلاش می کنند تا زمینه را برای پرواز پرستوهای لطیف خیال، احساس، عشق، محبت، ابتکار، خلاقیت و توانمندیهای نهفته و آشکار آماده سازند و قلوب را با نور عشق، محبت، دوستی، صمیمیت و همکاریهای انسانی صفا بخشند. در این صف گسترده عارفان آزاداندیش، شاعران آزاده و وارسته، دانشمندان، فلاسفه، حکیمان متبحر، آزادگان، عیاران و پاکدلان بس متنوع و غیره نیکان و سترگان جا می گیرند.

اگر در جامعه نظر اندازید همواره حاسدان، عقده مندان، نادانان، متعصبان گوناگون، تاجران دین و مذهب... به خشونت، فساد، تبهکاری و آزار دیگران رو می آورند. در جریان بحرانها و جنگها از آنان جانیان آدمکش و جلادان خون آشامی ساخته می شود. در جامعه ما از این گونه مثال ها در هر گوشه و کنار فراوان است. باید به این چهره ها فرصت تبارز داده نشود؛ زیرا به حریم آزادیهای دیگران با پررویی، جهالت و خشونت تجاوز می کنند. امنیت و خلوت دل های انسانها را از بین می برند و به حریم خصوصی مردم می تازند. آزادیهای طبیعی، انسانی و مدنی را در جامعه (که حق مسلم مردم است) به نامهای مختلف نابود می کنند؛ تلاش می ورزند تا بستر و فضای گشاده طبیعی، اجتماعی و انسانی را هرچه می توانند محدود و بسته کرده و پرندگان احساسات، عواطف، رویاها، عشق، محبت و آزادیها را در قفسهای تنگ و تاریک زندانی و در حقیقت به کلی خفه سازند. دیکتاتوریه های ایدئولوژیک و مذهبی رنگارنگ از این گونه اند. بعد از این تحلیل و بررسی به مطالب زیر توجه کنید.

در ساختارهای متنوع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و در محیط های جغرافیایی مختلف شخصتهای متنوعی شکل گرفته و تبارز می کنند. در هر کدام از این قوالب و ساختارهای خرد و بزرگ و محیط های مختلف برنامه های مغزی و شخصیت فردی و اجتماعی افراد به طور متفاوت شکل می یابد. این برنامه های مغزی و ذخایر ذهنی در حقیقت رهنمای رفتارهای فردی شان در خلوت و در اجتماع می باشد. ظرفیتهای دانش، مهارتها، هنرها و تجارب و رشد عقلی، ذهنی، احساس، عواطف و تخیل افراد در این ساختارهای گوناگون متفاوت است. به این صورت عمق، وسعت، کارآیی و ظرفیت شعور

جمعی در جوامع و در بین ملل و کشورهای مختلف جهان تفاوت می کند. حواس پنجگانه خاصه قوه عقلایی، تخیل، تحلیل، درک، عشق، محبت، احساس و عاطفه در شخصیت‌های متشکله این ساختارها مثل هم نیست؛ میزان خشونت، دیگرآزاری، رفتارهای غیرنورمال، تحمل، روحیه انتقادپذیری، بردباری، وفا، صداقت، شجاعت، ترس، آزادگی، رفاقت، دلسوزی، ترحم، مهربانی و غیره متفاوت است.

همچنان این تفاوتها را می توان به نحوی از انحا در افراد هریک از این قوالب و محیط ها نیز مشاهده کرد. به این صورت علاوه بر این که افراد در ساختارهای مختلف دارای شخصیت‌های متفاوت اند، هر کدام از انسانها در واقع شناسنامه مخصوص خود را دارند؛ همان طور که نشان انگشت و (دی ان ای) هرکس فرق دارد، شخصیتها نیز متفاوت اند. برای شناخت شخصیتها می بایست آنان را در خاص و در عام، در ساختارهای ویژه و محیط های مرتبط و در پروسه تاریخی رشد و پرورش مربوطه، مطالعه کرد. چه خوب است که از ماهیت و عمق احساس، عواطف، عقل و طرز اندیشیدن آنان آگاهی حاصل کنیم.

از اینجاست که شخصیت اسکندر، سقراط، چنگیز، ناپلیون، داروین، لیونارد داوینچی، کانت، نیچه، هیتلر، انشتین، استالین، چرچیل، روزولت، مائوتسه دون، گاندی، اتاترک، خمینی و ... غیره باهم متفاوت بوده است. هر کدام از خود رد پای متفاوتی در تاریخ بجا گذاشته اند.

در افغانستان کنونی نمی توان از اشخاصی چون: حامد کرزی، ملا عمر، حکمتیار، صبغت الله مجددی، استاد سیاف، داکتر اشرف غنی، محقق، جنرال دوستم، داکتر عبدالله غیره و غیره (که هر کدام به شکلی و از طریقی مطرح شده اند)، توقع رفتار همگون و هم آهنگ را داشت؛ زیرا هر یک دارای بستر رشد و پرورش تاریخی، اجتماعی، اعتقادی و محیطی متفاوت بوده اند و داشته ها و تجارب خاص خود را دارند؛ گذشته شان حال را و تمام پیشین و حال شان آینده شان را می نمایند. پس برای شناخت شخصیتها مطالعه و بررسی گذشته و حال بسی مهم می باشد.

همچنان در بین شخصیت‌های واقعی ملی و مردمی یی که در پروسه تاریخی در بتن جامعه و در بین مردم رشد و پرورش یافته اند و شخصیت‌های مصنوعی و وارداتی (که بدون کدام سابقه تاریخی، علمی، فرهنگی و مبارزاتی مشخص سمارغ وار توسط دستگاه های تبلیغاتی داخلی و خارجی به شهرت رسیده اند)، فرق بنیادی و حقیقی وجود دارد. مثل این که بین پولاد آبدیده و آهن خام تفاوت است؛

اما اگر از پولاد شمشیر و خنجر بسازید جوی خون به راه می افتد؛ در غیر آن صورت تیش و گاو آهن ساخته می شود که یاری کار و رنج انسانی جامعه را آباد می کند.

در این دو تیپ شخصیتها، ظرفیت درک و شناخت جامعه، درک و فهم اوضاع داخلی و بین المللی، عشق و دلسوزی به وطن و مردم، انرژی آزادی و استقلال طلبی و توان سرسختی و مقاومت در راه اهداف درازمدت ملی و میهنی متفاوت است و بالای حال و آینده مردم و وطن سخت تأثیر می گذارد. همچنان دیدگاه باز و بسته، محلی و ملی و اعتقادات متعادل و افراطی، جهان نظری و محدودیتها، روی حال و آینده کشور و مردم بسیار مؤثر می باشد.

رفتار سیاسی، اجتماعی و فردی اشخاص بسی متفاوت است؛ این را می توان از عملکرد و رفتار گذشته شان درک کرد. برای شناخت افراد می بایست به تاریخ زندگی و عملکرد آنها مراجعه کنیم. پیش از تکیه زدن شخصیتها به قدرت سیاسی و تصاحب پستهای مهم، با این مطالعه و بررسی می توان عملکرد و رفتار آینده شان را تشخیص کرد. قدیمی ها می گفتند: آزموده را آزمودن خطاست؛ زیرا وقت طلاست و تلف کردن آن نابجاست.

دانش جامعه شناسی، روانشناسی و انسان شناسی ما را در شناخت افراد و شخصیتها کمک می کند. به یاری این دانش و هنر می توان شخصیتهای مطلوب را در زمان و مکان مشخص و برای اجرای امور معین برگزید. چه بسا اشخاص گم نامی وجود دارند که در آن ها نیرو، ارزش و خصایل بس نیکو و شایسته ای تمرکز یافته است؛ که اگر در جای اصلی خود قرار بگیرند نقش بزرگی در جامعه ایفا کرده می توانند. ازینجاست که کشف و شناخت شخصیتهای کلیدی و محوری و کادری و ورزیده در یک جامعه و گذاشتن آنان در جای مناسب شان، بسیار مهم است.

جهت شناخت جامعه پراکنده و مرکب افغانستان نیاز به مطالعه و شناخت ساختارها و قوالب مختلفه است. ضرورت به مطالعه این ساختارها و قوالب در مناطق و محیط های متنوع جغرافیایی، در مناطق شهری، نیمه شهری، روستایی، کوهستانی، دره های پراکنده، قبایل، در بین طوایف و غیره می باشد. این قوالب فراخ و تنگ، خرد و بزرگ تبارزگر ساختار فرهنگی، اقتصادی و عنعنوی ویژه خود اند؛ طی چند دهه اخیر در داخل هریک از این قوالب در واقع افراد و شخصیتهای متنوع رشد و پرورش یافته اند، که ساکنان آن ساختارها و قوالب به دلایل قومی، محلی و عنعنوی به آنان آشنایی، اطمینان و دلبستگی دارند.

برای استقرار امنیت، آرامش، اعتماد و ثبات در سطح ملی، نخست می‌بایست امنیت و ثبات را در ساختارها و قوالب گوناگون و به عبارت دیگر در حوزه‌های فرهنگی-تاریخی مختلف و زونهای چندگانه کشور استحکام بخشید. جهت عملی شدن این مهم به افراد کلیدی و شخصیت‌های مورد اعتماد مردم در سطح محلی و منطقوی ضرورت است که بتوانند امنیت، آرامش، اعتماد و ثبات را به آن کانونها و ساختارها برگردانند. از پیوند ارگانیک و واقعی این حوزه‌ها و ساختارهای پراکنده است که جامعه مدنی مشترک بر اساس حقوق شهروندی در افغانستان فردا شکل و شیرازه خواهد گرفت. از نگاه سیاسی نظام دیموکراتیک پرگشایش و غیرمتمرکز (که نوع آن در افغانستان هنوز مورد بحث می‌باشد) می‌تواند پوشش سیاسی خوب و مناسبی را برای جامعه و شهروندان کشور بوجود آورد.

در افغانستان طی سه دهه جنگ و بحران ضربات کاری به ساختارهای دهقانی، قبایلی، شهری، نیمه شهری و مختلط وارد شده است. بحران هویتی، بی‌اعتمادی و گریز از همدیگر، مهاجرت‌های گسترده، بحران سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، انارشیزم و مافیزم در جامعه شیوع یافته و عملاً بیداد می‌کند. در بسا موارد روابط و مناسبات سنتی و عنعنوی از هم گسسته است. این بحران و بهم پاشی اگر به شکل مؤثر و عملی تنظیم نشود بحرانهای دیگری را به دنبال خواهد داشت.

برای برگرداندن آرامش و ثبات در جامعه، مدلهای متناقض خارجی ناموفق بوده‌اند؛ زیرا در ساختار مختلط و پراکنده جامعه افغانستان قابلیت اجرایی و تطابقی ضعیفی دارند؛ و یا ضرورت به وقت زیاد و کار بس طولانی می‌داشته باشند. در کوتاه مدت نیاز به بازسازی، احیای مجدد و تنظیم همین ساختارهای پارینه بس متنوع در شکل و محتوای جدید و قابل تغییر و تحول می‌باشد؛ از این طریق است که نوسازی ساختارهای اجتماعی و بافتهای متنوع فرهنگی موفقانه به پیش رفته می‌تواند و پروسه درک و جذب پدیده‌های مدرن و پیشرفته را بسی آسان می‌سازد.

پروسه رشد، انکشاف، خودکفایی و استقلال همه جانبه افغانستان نیاز به زمان طولانی و کار خستگی‌ناپذیر کارشناسانه عملی و فکری دارد. در این بستر پردازنا است که جامعه مشترک مدنی آزاد و پیشرفته بر مبنای حقوق کامل شهروندی و تعادل حقوق مساویانه اقوام، بر مبنای فرهنگ و مدنیت تاریخی، هویت ملی و علم و تکنولوژی پیشرفته و عصری شکل و شیرازه می‌گیرد و عملیه کشف و شناخت، تربیه و پرورش کادرهای کلیدی و نیروهای فعال انسانی و شخصیت‌های سالم و نورمال در جامعه روز بروز رشد و تکامل پیدا می‌کند. شخصیت‌های آگاه، صادق، پاک، سالم، متخصص، باتجربه، آزاده، دارای وسعت نظر و آزاداندیش، دانشمند، رحم دل و دلسوز به مردم و میهن و خالی از

کینه و تعصبات مذهبی، قومی، نژادی و انتقامجویی می توانند وطن و مردم را از بحران عمومی، ناامنی، وحشت، ارعاب، ابهام، یأس و ناامیدی جاری، رکود اقتصادی، بیکاری کشنده و از چنگال مافیای قدرت، مافیای اقتصادی و مواد مخدر و انارشیزم ویرانگر نجات دهند.

رسول پویان

گسترش انارشیزم مافیایی بجای نظام سیاسی در افغانستان

گسترش انارشیزم مافیایی بجای نظام سیاسی در افغانستان

نظام سیاسی بالنده، رشدیابنده و ماندگار در یک سرزمین همواره بر بنیاد درک و دریافت فرهنگ و تمدن ریشه‌مند خودی و یا جذب و هضم پدیده‌های سالم و مفید فرهنگ و مدنیت ملل متمدن دیگر شکل و سامان می‌یابد. در مسیر تاریخ ملل تمدن‌ساز و مدنیت شناس توانسته اند شالوده سیستم‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مستحکم و تکامل یابنده را پیریزی کنند.

برای شناخت مدنیت تاریخی خودی و ملل دیگر ضرورت به شعور جمعی رشد یافته، پرگشایش و متکامل می‌باشد. فقر فرهنگی و فتور تمدنی به تداوم جنگ‌های متوالی ویرانگر، بحرانهای پیاپی و انارشیزم جانکاه می‌انجامد. با نگاه نقدآگین به گذشته تاریخی و شناخت عمیقانه اوضاع جاری منطقه، افغانستان و جهان به کنه این حقیقت گوهری راه خواهیم یافت.

با نگرش چشم نقادانه و ذهن تحلیل گرانه به گذشته پیش زمینه‌های تاریخی افول فرهنگی و گسستگی تمدنی در خراسان بزرگ و ریشه‌های میرندگی فکر و اندیشه و گسترش بحران عمیق کنونی پیدا خواهد شد. از نگاه داخلی و منطقی به سبب فروپاشی جبری نظام کلاسیک مشترک خراسانیان پس از سقوط امپراتوری تیموریان، در پی آن تجزیه خراسان بزرگ، ظهور حکومت متحجر و متعصب صفوی، حرکت شیانیان ازبک و قبایل پشتون در خراسان، نبردهای ویرانگرانه قاجاریان با ابدالیان و جنگهای خانگی خونین و هستی سوز نواسگان احمد شاه درانی و سپس اولاد سردار پاینده محمد خان بارکزی، زمینه هرگونه نظم ماندگار سیاسی، زایش و احیای فرهنگ و تمدن در قلمرو تاریخی خراسان قدیم از بین رفت.

در گرماگرم این جنگهای هستی سوز سیاست استعماری انگلیس و رقابتهای شدید بریتانیا با روسیه تزاری و فرانسه جهت تسلط بر ساحت متشتت و تجزیه شده خراسان توسعه پیدا کرد. هندوستان به دست انگلیس افتاد. به دنبال آن فرهنگ و مدنیت خراسانی ماوراءالنهر (آسیای میانه) که در جریان نبردهای شیانیان با صفویان و سپس جنگهای داخلی بسی علیل و ناتوان شده بود، در کوره انقلاب اکتبر روسیه ذوب گردید. در زیر این فشارهای دراز دامن درونی و بیرونی بحران سیاسی، اضمحلال

فرهنگی، فتور و گسستگی تمدنی در قلمرو بزرگ و اما پاره پاره و ریش ریش شده خراسان ماندگار شد. حوزه مرکزی خراسان یعنی افغانستان کنونی بیشتر از همه آسیب دید.

گذار از بی نظمی مزمن به انارشیزم مافیایی در افغانستان در یک بستر مساعد داخلی، منطقوی و بین‌المللی به وجود آمده و ریشه مند شده است. رقابتهای شدید و زور آزمایی سران پیمان ناتو با سران پیمان ورشو در افغانستان بعد از کودتای ثور ۱۳۵۷ خورشیدی در واقع شالوده کلی بحران و انارشیزم را شکل داد و به دنبال آن در دوره طالبان و دوره جاری میکانیزم جنگی و بحران عمومی به شکل پلان شده به انارشیزم مافیایی ارتقا پیدا کرد. هدف اصلی سران پیمان ناتو از کمک به جنبش مقاومت افغانستان شکست روسها بود. برای آنان مهم نبود که این هدف چه قسم و توسط کدام نیروها انجام می‌یابد. در بستر گسترده و پراکنده مقاومت در افغانستان و منطقه میکانیزم جنگی وابسته شکل گرفت و زمینه برای تمام نیروهای افراطی، متعصب، استبدادی و مافیایی آماده شد.

پس از شکست روسها و فروپاشی نظام اتحاد جماهیر شوروی پلان استراتژیک سوق و حرکت این مجموعه ناهمگون توسط سران ناتو، آی اس آی و نظامیان پاکستان در دل شرق به ویژه به سوی حوزه متلاشی شده شوروی و آسیای میانه سابق طرح گردید؛ افغانستان به مرکز آشناک و بحران خیز اجرای این پلان استراتژیک تبدیل گشت.

ضعف و ناتوانی شدید شعور جمعی در افغانستان از یک طرف و حضور قدرتمندانه نیروهای افراطی، مستبد و وابسته در درون طلسمات میکانیزم جنگی که از جانب پاکستان و هم پیمانان استراتژیک آن (سران ناتو، عربستان سعودی و ایران) حمایت همه جانبه می‌شدند از طرف دیگر، مبارزه قدرت و جنگ داخلی را در کشور ما دامنه دار کرد و به دنبال آن نظام طالبی به رهبری مستقیم پاکستان در این سرزمین جنگزده و بلاکشیده مستقر شد. در عهد طالبان تلاش گردید تا انگیزه‌های مقاومت، استقلال طلبی و آزادیخواهی در اذهان مردم خفه شده و ساختار میکانیزم جنگی دوره مقاومت به استبداد مافیایی تبدیل شود. به این سبب کشت تریاک سیر صعودی گرفت و تولید و تجارت مواد مخدر توسعه افزون پیدا کرد؛ جنگ و سرکوب نیروهای مقاومت و مردم عادی افزایش یافت و یک نوع حکومت ترس، ارعاب و وحشت در افغانستان به زور تفنگ و شلاق طالبان جابه‌جا شد.

پس از سقوط طالبان سران پاکستان هرچند از رهبری مستقیم قضیه افغانستان اندکی دور شدند؛ اما به عنوان قوی ترین متحد استراتژیک و منطقوی قوای ناتو و در رأس ایالات متحده آمریکا و انگلستان باقی ماندند. فاز دیگر پلان استراتژیک سران ناتو در منطقه از کنفرانس بن در افغانستان آغاز شد. این

مرحله با تطبیق فیصله‌های کنفرانس بن از قبیل تشکیل دولت موقت، تدوین و تأیید قانون اساسی، انتخابات پارلمان و ریاست جمهوری، تشکیل دوایر دولتی، اردو و پلیس تداوم پیدا کرد. استقرار قوای ناتو و فعالیت موسسات خارجی در نقاط مهم و کلیدی دامنه دار شد. سران قوای ناتو با مشوره مستقیم حکام پاکستان طالبان را نه تنها خلع سلاح نکردند؛ بلکه آنان را در مناطق جنوب و شرق افغانستان و در خاک پاکستان برای اهداف خاص خود در آینده مورد حمایت و پشتیبانی گرفتند. به این ترتیب ریشه‌های بحران و ناامنی باقی ماند و روز به روز توسعه یافت.

از تجارب یک دهه پیداست که هدف غایی سران ناتو استقرار نظم، قانون، امنیت و ثبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در افغانستان نبوده، بلکه پیاده سازی همان پلان استراتژیک منطقوی سابق در شکل و سیمای جدید بوده است. در این مرحله نیروهای طالبان وظیفه مشتعل نگهداری ناامنی، جنگ، ترور و ارباب را به عهده داشتند و عملاً از خاک پاکستان تجهیز و آماده می‌شدند. در این بستر نا امن و بحرانی قوای ناتو به مشق و تمرینهای نظامی، تحقیقاتی و استحکاماتی خود سرگرم بودند. مؤسسات خارجی در تمام زوایای جامعه سخت فعالیت می‌کردند تا اهداف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی قوای ناتو را در راستای اجرای پلان مشترک استراتژیک جهان غرب (در رأس ایالات متحده آمریکا) برآورده سازند.

دولت افغانستان را به سران ضعیف‌النفس، بی کفایت، رشوه خوار و وابسته سپردند تا از ریشه دار شدن نظام سیاسی و اقتصادی قوی و مستقل در کشور ما جلوگیری کنند. در این دوره در بین قوای ناتو، مؤسسات خارجی، سران دولت علیل کابل، طالبان و حلقات مافیایی هم‌آهنگی و همکاری تنگاتنگی وجود داشته است؛ حالت و وضعیت آشفته و بحرانی جاری در حقیقت محصول این اتحاد و همکاری همه جانبه می‌باشد.

برای تطبیق پلان استراتژیک سران ناتو خاصه ایالات متحده آمریکا در منطقه به پایگاه نظامی و سوق‌الجیشی افغانستان ضرورت است. این پایگاه نظامی و اطلاعاتی در بستر یک نظام وابسته سیاسی و اقتصادی استقرار یافته می‌تواند. تمام پلانها و فعالیت‌های خرد و بزرگ گذشته، حال و آینده در این مسیر سمت و سو داده شده است. برای شکل دهی نظام وابسته به دولت ضعیف، اقتصاد خصوصی و مصرفی وابسته، سازمان اطلاعات، اردو و پلیس وابسته به کمک‌های خارجی و مردم استبداد زده گوش به فرمان نیاز است. به این دلیل است که پس از سه ده جنگ، بحران، ناامنی و ویرانگری تا هنوز در کشور کسی به فکر امنیت و مصئونیت مردم، تطبیق قانون، بازسازی و نوسازی زراعت، صنایع ملی،

زیربنای اقتصادی، سیستم پرکیفیت تعلیم و تربیه و ساختن نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مستقل و توانمند نشده است.

خارجیان سکتور خصوصی وابسته اقتصادی را دم به دم در افغانستان تقویه می‌کنند. هرم اصلی این سکتور افلیج در دستان قوای خارجی، مافیای موادمخدر و زمین، مافیای قدرت در درون دولت کابل و مؤسسات خارجی افتاده است. تمرکز سرمایه مالی و قدرت سیاسی هم در دست آنان می‌باشد. آنان برای حفظ و تداوم سلطه سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی خود شهرهای بزرگ را به جزیره‌های متورم مصرفی تبدیل کردند؛ در اثر بی توجهی به زراعت مردم دهات را به شکل نامنظم، بی برنامه و پیش از وقت به شهر کشانیدند؛ به نهادهای بنیادین اقتصاد ملی و زیربنای اقتصادی نه تنها کمکی نکردند، بلکه اقتصاد وارداتی، مصرفگرایی و تکنولوژی مصرفی را جهت خروج دوباره اسعار رواج دادند. با این سیاست استراتژیک می‌کانونیم جنگی دوره مقاومت که در عهد طالبان به استبداد مافیایی جا باز کرده بود، طی دهه اخیر به انارشیزم مافیایی تبدیل گردید و بحران عمومی، ناامنی، فساداداری، نظم و قانون ناپذیری و بی‌ثباتی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ماندگار شد و دارد نرمک نرمک به فرهنگ عمومی و عادت روزمره تبدیل می‌شود.

رشد شهرها و هجوم روستائیان به مراکز شهری در دوره گذار به جامعه صنعتی عصری در جوامع پیشرفته صورت گرفته است؛ اما شکست جامعه دهاتی و نظام مختلط متکی به زراعت، مالداران و صنایع مرتبط به آن در اثر جنگ و سیاستهای مافیایی و استعماری به جز بحران اقتصادی و اجتماعی، ناامنی و بی‌ثباتی سیاسی چیز دیگری به ارمغان نمی‌آورد. این سیاست ناموفق بعد از کودتای ثور ۱۳۵۷ به خصوص پس از توسعه مقاومت به اجرا درآمد.

در سالیان ۱۳۶۳، ۶۴، ۶۵... سران دولت کابل و نیروهای نظامی روسیه به سبب نابودسازی زیربنای اقتصادی جنبش مقاومت که پایه‌های آن در مناطق اطراف بود، مناطق روستایی و مالدارانشین را زیر فشارهای نظامی شدید گرفتند. در زیر آتش روز افزون جنگ ده نشینان و مالداران مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شده و به مراکز شهری و کشورهای همسایه مهاجرت کردند. این پروسه به نحوی از انحا در درازنای بیش از سه دهه جنگ و بحران همواره ادامه داشته و در حال حاضر در شکل و سیمای دیگری به اوج خود رسیده است.

پس از جنگ دراز دامن کشور می‌بایست نفوس ده نشین، مالدار و قشلاق نشین دوباره در مناطق شان جابجا می‌شدند و کمک به مناطق روستایی، مالداران و قشلاق نشینان شروع می‌شد. سیاست ممکن

توسعه اقتصاد متوازن به اجرا در می‌آید. نهادهای اقتصاد ملی تقویه می‌گردید. به زیربنای اقتصادی توجه عمیق صورت می‌گرفت. صنایع ممد به رشد پروسه تولیدات ملی تقویه می‌شد. ظرفیتهای تولیدی در جامعه شناسایی و حمایت می‌گردید. به استخراج معادن توجه کارشناسانه مبذول می‌گشت. کمکهای خارجی به طور موثر و اقتصادی به مصرف می‌رسید. در این راستا به ماستریلان استراتژیک اقتصادی و اجتماعی ضرورت بود.

در این آشفته بازار انارشیزم مافیایی دارایی‌های عامه، ثروت‌های ملی، اشیای تاریخی و انتیک زیرخاک و کمکهای خارجی چوروچپاول و غارت شد. میزان فساداداری، اختلاس و دزدی در گمرکات، بانک‌ها و موسسات مالی روز به روز دامنه‌دار تر گردید. به قول شاهدان عینی تمام پست‌های دولتی بزرگ و کوچک دارای سرفقلمی می‌باشند. اشخاص پاک، صادق و میهن دوست هرگز به مقامی رسیده نمی‌توانند. فرار مغزها بیش از گذشته جریان دارد. دولت بارگرانی بر شانه‌های زخمین مردم می‌باشد. اختلافات طبقاتی و فقرعمومی روز به روز اضافه تر شده است. مافیای زمین در ارتباط با حکام دولتی و مافیای قدرت اراضی دولتی، زمین‌های اوقاف و اراضی شخصی مردم بیچاره را به زور غصب کرده اند.

به خاطر منافع خود از تورم شهرها و تمرکز نفوس در جزیره‌های نمایشی شهری پشتیبانی می‌کنند. قیمت زمین را در شهرهای بزرگ به شکل انحصاری به آسمان رسانیده اند. بیش از ۹۰ فیصد تریاک و مواد مخدر جهان در افغانستان تولید می‌شود. کشور ما به مرکز واردات و مصرف کالاهای نامرغوب خارجی خاصه تولیدات غیراستندرد کشورهای همسایه تبدیل شده است. این وضعیت بحرانی نفس مالکان ارضی، زراعین، مالداران، صاحبان صنایع داخلی، تاجران ملی و طبقه متوسط نوپای شهری را گرفته است.

سران انارشیزم مافیایی نه تنها دارایی عامه و ثروت‌های ملی را غارت می‌کنند؛ بلکه ارزشهای فرهنگی، آثارتمدنی، سنن و عنعنات پسندیده را در جامعه از بین می‌برند. ناامنی، ترور، ارباب، وحشت، آدم کشی، قانون شکنی، اختطاف، جرم و جنایت و بی بند و باری را به اوج رسانیده اند. از طالبان بلای وحشتناک ساختند. حتی باورهای دینی دارد به کلی رنگ می‌بازد و از اعتقادات مردم به حیث حربه سیاسی رسیدن به قدرت و حفظ انارشیزم مافیایی استفاده نامشروع می‌شود. بی سبب نیست که در افغانستان با شکافتن گور مردگان جهت چوروچپاول آثار تاریخی حرمت قبور را شکستند. کانونهای

دینی و مذهبی به مراکز سیاسی و اطلاعاتی تبدیل شده است. برای کسب پول و حضور در رقابتهای منفی مصرفی از هر وسیله بی استفاده می‌شود.

دیگر گدایی ننگ نیست. استعمال مواد مخدر عیبی ندارد. تقلب، فریب، قسم ناحق، دروغگویی، فساد اخلاقی، کلاهبرداری، حق تلفی، حق خواری، بی‌رحمی، مردم آزاری، تبعیضات قومی، لسانی و سمتی، تعصب و استبداد فکری، خویش خواری، وسیله و واسطه، بی‌عدالتی، بی‌انصافی، دزدی، اختلاس و حرامخواری در حال گسترش است. جان، مال و ملکیت شهروندان امنیت و مصونیت حقوقی و قانونی ندارد. احساسات میهن دوستی، جاذبه‌های استقلال طلبی، آزادگی و فداکاری، انرژی دلسوزی و خدمت صادقانه به مردم و زادگاه در زیر سنگین صخره‌های انارشیم مافیایی سرعتمندانه رنگ می‌بازند. یأس، ناامیدی و بی‌اعتمادی به حال و آینده فضای جامعۀ ما را پر کرده است.

مردم به نیروهای سیاسی بی‌برنامه و معامله گر، حکام فاسد، قوای ناتو و موسسات خارجی اعتماد ندارند. این انارشیم حتی در معماری، ساختمان سازی، ترافیک، کاروکاسبی، تجارت، رسانه ها و زندگی روزانه نفوذ کرده است. از این می‌ترسم که خدا ناکرده روزی به فرهنگ جامعه و عادت مردم تبدیل شود. چنانکه یادآوری شد، ارزشهای فرهنگی و مدنیت تاریخی و ریشه دار ما از دیرزمانی است که مورد تهاجم قرار گرفته است؛ اما جلوداران انارشیم مافیایی در پی آند تا بسی ظالمانه و دلگدازانه پیکر ریش ریش و زخمین آن را به خاک بسپارند.

در حال حاضر متلاشی سازی جال عنکبوتی انارشیزم مافیایی فقط با درک و دریافت ریشه های تاریخ، فرهنگ و مدنیت خودی و طرح و اجرای ماستریلان سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مستقل ملی تحقق یافته می‌تواند و این نیاز به نظام دولتی سالم، فعال و مستقل دارد. این سیستم سیاسی و دولتی بدون اشخاص صادق، پاک، دلسوز و فداکار، کادرهای متخصص و مدیران توانمند هرگز شکل گرفته نمی‌تواند. در این سالیان علاوه بر این که به ساخت سیستم سیاسی، نهادهای اقتصادی، ظرفیت سازی و تربیۀ کادرهای متخصص توجه نشد؛ بلکه همان دولت علیل، بی‌کفایت و فاسد کابل را تاکنون حفظ کرده اند. حتی رئیس جمهور را نگذاشتند عوض شود. به اشخاص متخصص، مدیر و مدبر و ذوات آزاد، مستقل، پاک و صادق فرصت کار در دواير دولتی و موسسات خارجی داده نمی‌شود. بیشتر متخصصان و کارشناسان ما به کارهای غیر تخصصی و امور شخصی مشغول اند؛ بیکاری و تنگدستی را از کار در نظام فاسد دولتی ترجیح می‌دهند.

تجارب تاریخی چند دهه اخیر به خوبی نشان داده است که دیگر این سیاستهای مافیایی مخربانه و آشوب برانگیز در افغانستان به تعادل منطقی و ثبات جهانی کمک کرده نمی‌تواند. روسیه دوباره احیای مجدد شده و ثبات پایدار خود را به دست آورده است. کشورهای آسیای میانه در سایه ثبات سیاسی و اقتصادی روسیه و تعادل ممکن منطقی دوباره احیا شده اند. هندوستان به یک قدرت منطقی تبدیل گردیده است. چین علاوه بر این که یکی از قدرتهای منطقه و جهان شده است، می‌رود تا آینده اقتصاد جهانی را رقم زند. در این برش زمانی یکبار دیگر قطبین منطقی و جهانی بر بنیاد تمدنهای تاریخی و یا مدینتهای مختلط شان به سوی تعادل پیش می‌روند. برای جلوگیری از آغاز جنگ سرد، رقابتهای مهارگسل تسلیحاتی و جنگهای نابود کننده ضرورت به تعادل و تفاهم تمدنها در فضای آزاد، صلح آمیز و ارتباطات تکنولوژیکی، اقتصادی، تجارتي، فرهنگی و تمدنی می‌باشد. به این حساب سران ناتو از جمله ایالات متحده آمریکا می‌بایست با سهم معین خود در تعادل صلح آمیز و نوین منطقی و جهانی حاضر شوند.

منطقه و جهان کنونی ما به استراتیژی ممکن عقلمندانه و قابل قبول قطبین منطقی و جهانی احتیاج دارد. مردم شرق خاصه خراسانیان تمدن ساز و مدینت شناس به اصل و ریشه های خود برمی گردند. این مهم در زیر چتر بس بزرگ صلح آمیز و تمدن پذیر تعادل قطبین جدید منطقی و جهانی امکان پذیر خواهد شد. اگر سران ناتو با درک شرایط و اوضاع جدید منطقی و بین المللی برآستی به این نتیجه رسیده اند که اناشیزم مافیایی خشن و جنگ افروز در افغانستان به سیستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی باثبات، امن، صلح جو و ماندگار گذار کند، یگانه راه ممکن و عملی شکل دهی سیستم سیاسی پاک، فعال و دلسوز به مردم بلا کشیده این کشور است و این فقط با انتخاب، گزینش و مقرری اشخاص صادق، پاک، متخصص، فداکار و باتجربه در پستهای کلیدی دولت آینده تحقق یافته می‌تواند.

رسول پویان

۱۳۹۰/۱۰/۴ خورشیدی

مدرنیزم و سنتگرایی در افغانستان

مدرنیزم و سنتگرایی در افغانستان

در سده جاری از زوایای گوناگون و با عینک‌های رنگارنگ به این دو اصطلاح وزین نگریسته شده است. تیپ‌های مختلف روشنفکری از آن برداشت و فهم خود را داشتند و این قوه درک و مفهوم‌گیری از شیوه اندیشیدن و ایدئولوژی غالب شان تراوش می‌کرد؛ زیرا روشنفکران سابق در جهان دو قطبی پر از جدال‌های سیاسی و ایدئولوژیکی زندگی می‌کردند. پس از مختصر نگرش عمومی به تحلیل و ارزیابی این مقولات در افغانستان می‌پردازم.

پروسه گذار از دنیای سنتی به جهان مدرن در غرب تاریخ، بستر و مشخصات خود را داشت و عناصر مدرن در بطن جامعه سنتی و کلاسیک طی دوران طولانی رشد و تکامل کرده بودند. در محیط و فضای پرفراخ‌ای روشنگرانه متفکران، دانشمندان و روشنفکران زمینه برای پخش و گسترش نطفه‌های اولیه جامعه مدرن روزبروز آماده تر شد و به شکل نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جایگزین در بین جامعه و مردم ریشه دوانید و بعد به نظام کاپیتالیزم و سیستم سرمایه داری انجامید.

مدرنیزم غرب اگرچه در فضای کلی دوره رنسانس ظهور یافت، ولی در کشورهای محور مانند، انگلستان، فرانسه و آلمان ویژگی‌های خود را داشت که از تاریخ و فرهنگ محلی و موقعیت و شرایط مشخص هر کدام سرچشمه می‌گرفت. در انگلستان انقلاب صنعتی، در فرانسه انقلاب سیاسی و اجتماعی و در آلمان جوشش اندیشه و فلسفه تبارز برجسته‌یی داشت.

این جریان در شرق شکل و محتوای متفاوت به خود گرفت؛ زیرا برخی دول غربی نخست مدرنیزم را در قالب استعمار و سلطه‌گری به کشورهای شرقی وارد کردند و این سبب ایجاد و توسعه حرکات و جنبش‌های ضد استعماری، آزادیخواهی و استقلال طلبی گردید و کشورهای بزرگ و ملل دارای تاریخ، فرهنگ و مدنیت‌های قوی، به مرور زمان به فکر توصل به راه‌ها و مدل‌های دیگری شدند که چنگ زدن به دامن تیوری سوسیالیزم و انقلابات ضد سرمایه‌داری در کشورهای روسیه و چین از آن جمله بود.

در بعضی کشورهای مستعمره و غیرمستقل تجدد طلبی به شکل بسیار ابتدایی و در سطح تقلیدهای میمون‌وار رخنمایی کرد. در پاره‌یی از کشورها نهضت‌های ملی، مذهبی و ناسیونالیستی به جریان افتاد. به

این صورت ملل و دول در جوّ مقناطیسی سیاستهای استعماری و ایدئولوژیکی قطبین مسلط به نحوی از انجا جابه‌جا می‌شدند؛ اما در آن قوالب وارداتی متناقض با تاریخ، فرهنگ و مدنیت بومی شان آرام نگرفته و در پی یافتن شخصیت گم شده خود کاملاً سرگردان بودند.

در سده جاری، پس از توسعه دامنه‌دار علم و تکنولوژی و رهایی از انحصار دول غربی (به خصوص کشورهای بزرگ استعماری سابق)، فروپاشی و کم رنگ شدن قوالب و جاذبه‌های خشک ایدئولوژیک و به دنبال آن شکست جهان دو قطبی و حضور قدرتمندانه چین و هند در عرصه اقتصاد و تکنولوژی جهانی، احیای مجدد روسیه و کشورهای مستقل آسیای میانه و تبارز کشورهای امریکای لاتین، جهان وارد مرحله جدیدی شد. همچنان خیزش‌های اخیر در شرق میانه به آن افزوده گردید.

در این مرحله که بشر تجارب طولانی دوران کلاسیک و مدرن را باخود دارد و به شکست و پیروزی‌های مرحله جهان دو قطبی آشناست، دیگر در داخل قوالب تنگ و خفقان آور ایدئولوژیک ننگجیده و به عناصر بی‌روح و وارداتی تجدد طلبی و مدرنیته در شکل و سیمای سابق آن قناعت کرده نمی‌تواند.

در این مرحله ظهور قطبین جدید که هنوز بر سر تقسیم جهان و مناطق استراتژیک و پر منابع انرژی کره ارض زور آزمایشی حساسی جریان دارد، باز زمان و فرصت آن است که یکبار دیگر ملل به ریشه‌های خود برگردند و فرهنگ و مدنیت خود را به وسیله علم و تکنولوژی مدرن غنای افزون بخشند.

علم و تکنولوژی روز بروز عام تر می‌شود و دسترسی به آن آسانتر می‌گردد. اصل اساسی اکنون درک، شناخت و بازیافت ارزشهای گزیده و سره فرهنگ و تمدن خودی است و با این کوله بار گران سنگ حضور در عرصه داد و ستدهای منطقوی و جهانی با ملل و دول دیگر بسی لازم و ضروری می‌باشد. این ضرورت به ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پر ظرفیت و گشایش یابنده دارد؛ تا قدرت و گنجایش جلب و جذب علم و تکنولوژی مدرن را از یک طرف و ارزشهای خوب فرهنگ و تمدن ملل دیگر را از طرف دیگر در دسترس مردم کشورهای عقب نگهداشته شده گذاشته بتواند.

در این مرحله لازم نیست که وقت گرانبهای خود را به جنگ‌های بی‌نتیجه ایدئولوژیک، تقلید کورکورانه از مدل‌های خارجی و جدال مدرنیسم و سنتگرایی تلف سازیم. بنای نو را فقط می‌توان در سرزمین خود و به روی فرهنگ و مدنیت خود آباد کرد. برای انجام بهتر آن چه زیباست که دانش،

ظرفیت و تجارب استفاده از مدرنترین وسایل، ابزار، علم و تکنولوژی را به دست آوریم. ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و قوانین و سیاستهای استراتژیک نظام حاکمه می‌بایست این محیط، فضا و بستر وسیع و رو به تکامل را فراهم کنند. ما در این پروسه همیشه جاری به سره و ناسره کردن ارزشها و داشته‌ها، جذب و دفع پدیده‌های وارده، رفع موانع مزاحم و گشایش گره‌های کور و ظرفیت‌سازی می‌پردازیم.

در افغانستان در سده جاری از مقولات مدرنیزم و سنتگرایی درک روشنی وجود نداشت. در دوره مشروطیت افکار تجددطلبی به طور بسیار سطحی به وجود آمد و فقط از حلقه محدود روشنفکران مرکز پافراتر گذاشته نتوانست. در عهد اصلاحات امانی نیز مقوله مدرنیزم در شکل عمیق آن مطرح نبود؛ بلکه تجدد طلبی در هیئت اصلاحات وارداتی و هضم نشده رسمی از طریق حکومت انجام می‌شد.

معدود روشنفکران پایتخت بر علاوه این که از مقولات مدرنیزم و سنتگرایی درک روشنی نداشتند، بلکه در مورد اصلاحات تجدد طلبانه وارداتی نیز با حکومت مشکل پیدا کردند. در دوره طولانی سلطنت ظاهرخان بیشتر تجدد طلبی در اشکال ایدئولوژیکی وارد کشور گردید و در دهه ۱۳۴۰ پادشاهی ظاهرخان در قوالب خام و ناشیانه چپگرایی، راست مذهبی و گرایشات قومی و ملی تبارز علنی یافت.

در سده‌های اخیر خاصه در قرن جاری چوکات بسیار تنگ و خفقان آور حکومت تک قومی نه تنها فرصت درک، شناخت و بازیافت فرهنگ و مدنیت تاریخی این سرزمین را از اقوام مختلف و ساکنان متنوع آن گرفت، بلکه مقولات مدرنیزم و سنتگرایی را نیز در این زندان انداخت.

بعد از کوتای ثور ۱۳۵۷ و تجاوز قوای روسیه شوروی سابق جنگ ایدئولوژیهای وارداتی به حمایت مستقیم قطبین مسلط جهانی، وارد مرحله بس آشناک و شدیدی شد و مقولات به اصلاح ترقی، سنتگرایی، تجدد طلبی، خشونت و افراطگرایی با خون و باروت عجین گردید.

در این دوره علاوه بر این که فرصتی برای درک و دریافت فرهنگ و مدنیت تاریخی ما و مفاهیم مدرنیزم و سنتگرایی، فراهم نشد، بلکه به ساختار سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی موجود افغانستان نیز ضربات کاری وارد آمد و جامعه در چوکات مصنوعی و ظالمانه میکانیزم جنگی گرفتار شد. چنان که تاهنوز از آن رنج و عذاب دردناک می‌کشد.

بعد از سقوط طالبان تیپهای مختلف روشنفکران که در درون میکانیزم جنگی، درپاکستان، ایران و

کشورهای غربی پراکنده شده بودند، در جوّ بین‌المللی و منطقوی فروپاشی قطبین، شکست ایدئولوژی‌ها و کمزوری جاذبه‌های سیاسی و فلسفی مکاتب و مسالک، مبتلا به نوعی سردرگمی و بی‌هویتی شدند.

روشنفکران تیپ‌های متنوع چپ، راست معتدل مذهبی و قومگرایان مختلف بیشتر به همکاری و همسویی با دولت کابل پرداختند. تیپ‌های تندرو راست افراطی وابسته در همکاری و همسویی با پاکستان به صفوف طالبان و افراطیون پیوسته و سر جنگ و ناسازگاری با دولت نوین‌یاد افغانستان را گرفتند.

افغانستان در این دوره به میدان آزمایش و تقابل مرده ریگ‌ها و بقایای ایدئولوژیهای شکست خورده سابق از یک‌طرف و طرح و نقشه‌های وارداتی و متناقض دول غربی با شرایط و واقعیت‌های عینی و ذهنی جامعه ما از جانب دیگر تبدیل شد. طیف‌های مختلف روشنفکری، در این خلای پرفراخنا و در لابلای گرد و خاک حاصله از شکست و ریخت‌های وسیع جهانی، منطقوی و داخلی اخیر مات و مبهوت، گم شدند.

در پهلوی این سردرگمی و بی‌برنامگی روشنفکران و جوانان پراکنده شده افغانستان در سطح مملکت، کشورهای همسایه و کشورهای مختلف جهان به ارزشهای متنوع فرهنگی، زبانهای زنده بین‌المللی، تکنولوژی مدرن و فنون گوناگون تا حدودی آشنا و به درجاتی مسلط شدند.

به عبارت دیگر توان و ظرفیت درک و شناخت فرهنگ و مدنیت ما و جلب و جذب ارزشهای پسندیده ملل دیگر به صورت بالقوه در جامعه بالا رفته است؛ لیکن به سبب تشتت و پراکندگی مفرط، عدم موجودیت برنامه عمومی و نامعلومی مسیر حرکت کلی و دیدگاه مبهم و غبارآگین از مقولات مدرنیسم و سنتگرایی نتوانستند انرژی‌های پراکنده خود را در راه احیا و بازسازی افغانستان نوین متمرکز سازند.

در شرایط کنونی دیگر نیازی به جنگ ایدئولوژیها، تقابل مذهبی، سنگربندیهای قومی و مطلق‌سازی مرزهای مدرنیسم و سنتگرایی نیست؛ برای ساخت جامعه مدنی و نظام پرگنجایش سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در قدم اول نیاز به درک، شناخت و بازیافت فرهنگ و مدنیت تاریخی خود داریم، تا با اتکا بر آن قدرت و ظرفیت جلب و جذب ارزشهای مدرن، علم و تکنولوژی و تجارب مثبت ملل دیگر را پیدا کنیم. با این داشته‌های پربار و ذخایر فرهنگی و مدنیته گزیده و صیقل شده می‌توان در عرصه داد و گرفت منطقوی و بین‌المللی صلاحیت حضور یافت.

مفهوم نظام دولتی مستقل و مردمی در افغانستان

مفهوم نظام دولتی مستقل و مردمی در افغانستان

بعد از سه دهه جنگ و بحران هنوز کشاکش در بین مردم افغانستان و نیروهای خارجی بر سر نظام مستقل و یا وابسته جریان دارد. بحران و ناامنی‌های شدید داخلی، تشتت و عدم تعادل لازم منظوقی و بین‌المللی، تناقض و سردرگمی بین دولت و قوای مختلط و نامتجانس خارجی و مداخلات مخربانه و دسیسه‌های آشکار و پنهان پاکستان، گماشتگان و ستون پنجم آن، پروسه امنیت، ثباتمندی، نظامسازی و استقلالیت را در افغانستان بسی دشوار و طولانی ساخته است.

پس از خروج قوای شوروی سابق از افغانستان و به دنبال آن سقوط دولت نجیب‌الله بازی خطرناک پاکستان و (آی اس آی) وارد مرحله تازه‌یی شد. بعد از شکست تنظیم‌های تندرو وابسته به پاکستان در مقابل خیزش کتله‌های قوی نظامی‌قومی، سازمان استخبارات، اردو و دول پاکستان (توسط نیروهای وابسته خود) بر آن شدند تا آتش جنگ داخلی را در افغانستان هرچه بیشتر توسعه بخشند.

به علل ضعف و پراکندگی شدید نیروهای سیاسی داخلی، تقابل و درگیری اقوام، تعدد مراکز قدرت در مناطق مختلف کشور، رقابت‌های خونین قوماندانهای مسلح و عدم وجود طرح و پلان مؤثر برای مقابله با بحران، جنگ داخلی و دسیسه‌های پاکستان اوضاع وطن روز به روز خراب تر و پیچیده تر شد؛ و فرصتی برای ادغام حکومت محلی و مراکز متعدد قدرت، در نظام سیاسی مناسب و دولت مورد قبول و اعتماد مردم فراهم شده نتوانست.

تشکیل تحریک طالبان توسط پاکستان و شیوع بلای آن در افغانستان جنگ داخلی را به مقاومت علیه تجاوز پاکستان تبدیل کرد. طالبان که قصد وابسته سازی مستقیم افغانستان را به پاکستان داشتند، به مقاومت شدید مجاهدین و نیروهای مردمی در حوزه‌های غرب، شمال، مرکزی، کابل و غیره رو به رو گردیدند.

طالبان اگرچه به زور و قهر وارد حوزه‌های غرب، کابل، مرکزی و شمال کشور شدند؛ اما هرگز نتوانستند سلطه پاکستان را تحکیم و ثبات بخشند. آنان با ستم، تبعیض، ظلم، شکنجه، ترور و وحشت فضای زندگی را برای مردم بسی تنگ و خفقان‌آور ساختند و راه رسیدن ما را به حکومت مستقل

مردمی و نظام سیاسی پر ظرفیت و آزاد بسیار بغرنج و مشکل کردند که دنباله آن بحران عمیق و ویرانگر تاکنون در افغانستان ادامه دارد.

پس از سقوط طالبان و استقرار قوای نظامی چندین ملیتی دول غربی، بحران عمیق و قضیه پرگره افغانستان جنبه منطقی و بین‌المللی به خود گرفت و به این صورت موضوع استقلال، آزادی، نظام سیاسی مستقل و حتی حاکمیت ملی در هاله ای از ابهام، پیچیدگی و دشواری افتاد؛ زیرا دولت کابل به سبب فساد اداری، حیف و میل منابع عظیم کمک‌های بین‌المللی، همسویی و زد و بند پنهان و آشکار با عوامل جنگ افروز و خشونت طلب که به طور مستقیم از پاکستان رهبری می‌شوند، عدم مشروعیت قانونی و مردمی به دلیل اعتراف به تقلب در انتخابات (چه از جانب خارجیان و چه از جانب حکومت کابل) و وابستگی شدید به کمک‌های نظامی، اقتصادی و سیاسی قوای خارجی، بسیار ضعیف و بدون طرح، پلان و استراتژی روشن عملی و موثر می‌باشد. نیروهای خارجی هم در افغانستان برای اهداف و منافع منطقی خود تلاش و برنامه ریزی می‌کنند و به امور اساسی و زیربنایی کشور و رنج و درد مردم افغانستان اهمیتی نمی‌دهند.

اتکای استراتژیک قوای ناتو در رأس (ایالات متحده آمریکا و انگلستان) به پاکستان و دنباله روی چندین ساله از سیاست خطرناک و جنگ افروزان نظامیان و (آی اس آی) در افغانستان نه تنها استقرار امنیت و ثبات را در این کشور جنگ زده طولانی ساخت؛ بلکه مصارف کشورهای غربی را نیز بسیار بالا برد.

تجارب تلخ به تکرار نشان داده است که پاکستان هرگز از سیاست ایجاد تشنج و ناامنی در افغانستان تحت هر نام و نشانی، توسط هر نیروی ممکن و به هر بوسه‌ی دستبردار نیست. این موضوع دیگر برای مردم افغانستان به اثبات رسیده است و مردم جهان نیز از آن آگاهی یافته اند.

وابستگی قوای ناتو به پاکستان، کشاکشهای آشکار و پنهان این قوا با قطبهای منطقی (روسیه، چین و هند) و عدم درک ضرورت تعادل لازم در بین قطبهای سابق و جدید و همسایگان ما بر سر موضوع افغانستان، معضله این کشور را پیچیده تر خواهد ساخت. در استراتژی جدید آمریکا و قوای ناتو برای این معضلات عمده راه حل روشن و عملی که به تواند قناعت همه طرفهای داخلی، منطقی و بین‌المللی را برآورده سازد، ارائه نشده است.

موضوع بس بغرنج رسیدن به استقلال، آزادی و نظام سیاسی مستقل در افغانستان با سیاست مداخله گرانه پاکستان، اهداف و منافع استراتژیک غرب در منطقه، رقابت و کشاکش قطبین بر سر منابع

انرژی منطقه و حوادث آینده منطقی و بین‌المللی ارتباط می‌یابد. این پروسه دشوار و پر خم و پیچ نیاز به وقت کافی، پلانهای استراتژیک و عملی، تاکتیکهای مؤثر و درک قوی و هشیارانه دارد. حضور فعال و پایداری خستگی ناپذیر نیروهای ملی و مستقل افغانستان در این عرصه‌گاه کار آسانی نیست؛ برای درک و حصول این انرژی پایان ناپذیر توجه به مسایل آتی ضروری می‌باشد:

تقابل و توازن منافع استراتژیک قطبین

یکی از حساسترین و مهمترین موضوعات همین تقابل و تعادل منافع بین نیروهای مستقل ملی و قوای خارجی در افغانستان است. منافع و اهداف استراتژیک جهان غرب (در رأس ایالات متحده آمریکا و دول عمده اروپایی) بر سر منطقه سوق‌الجیشی و جیوپولتیک افغانستان تا هنوز با منافع امنیتی و استراتژیک قطبین جدید منطقی تعادل مطلوب نیافته است.

در زیر چتر کلان این تقابل منطقی و رقابتهای بین‌المللی کشاکش و زورآزمایی در بین نیروهای مستقل ملی و نیروهای خارجی بر سر تشکیل و شیرازه بندی نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی وابسته و یا مستقل در افغانستان برای دوره درازدامن ادامه خواهد داشت. به سبب شرایط و موقعیت خاص داخلی، منطقی و بین‌المللی برای طرفین بسی دشوار است که به زودی و آسانی به اهداف خود دست یابند.

این شرایط و موقعیت هر چند راه رسیدن به امنیت، ثبات، حاکمیت نظم و قانون و نظام سیاسی مستقل مردمی را برای نیروهای مستقل ملی و مردم کشور بسی طولانی و مشکل ساخته است؛ لیکن توصل به آن را در جهان چند قطبی جدید و در زیر چتر بزرگ رقابتهای متنوع قدرتهای منطقی و بین‌المللی و ضرورت تقابل و تعادل استراتژیک قطبین ممکن گردانیده است.

ایالات متحده آمریکا، بریتانیا و دیگر دول ذی‌نفع غربی به تنهایی و دلبخواه نخواهند توانست نظام وابسته را در این کشور سرهمبندی کنند؛ چنان‌که در حمایت از طرح تشکیل طالبان توسط (آی اس آی) و سپردن افغانستان بعد از خروج قوای نظامی شوروی سابق و سقوط دولت دکتور نجیب الله به پاکستان موفق نشدند. سران اصلی قوای ناتو در افغانستان سه گزینش عمده دارند؛ تأسیس نظام وابسته، سپردن دوباره افغانستان به پاکستان و نیروهای افراطی و پذیرش نظام مستقل ملی.

امکان انتخاب یکی از گزینش‌ها

ایجاد نظام وابسته نیاز به منابع مالی زیاد، وقت کافی و تشکیل اردو، پولیس و سازمان استخباراتی

وابسته دارد که مدل پرتناقض، بحرانزا و استعمار زده آن نظام فعلی پاکستان است. در این نظام وابسته قوای قضائیه، مقننه و حکومت سیاسی بازیچه قوای نظامی و استخبارات خواهند بود. احزاب سیاسی دیموکرات و افراطی وابسته دامهایی برای شکار و فریب مردم می‌باشند.

این مدل استعماری وابسته همواره گرفتار تناقضات درونی، تشنجات جناحی، قومی، سیاسی، سمتی، مذهبی و غیره است؛ این تناقضات، ناهمگونی‌ها، اختلافات، بحران‌ها و تشنجات در ماهیت ساختاری آن به صورت ماهرانه جابجا می‌شوند و به عنوان ماین‌های درونی و درزهای ناقص ساختاری رفع نشده همیشه می‌توانند مورد استفاده کشورهای ذی‌نفع خارجی باشند.

گزینش دوم همان سپردن دوباره افغانستان به پاکستان و افراطیون پاکستانی، طالب، عرب و غیر عرب می‌باشد. این در واقع همان طرح سنتی شکست خورده و فاسد شده استخبارات، اردو و دول پاکستانی است که منجر به تشنجات و بحرانهای حاد منطقوی و بین‌المللی شد. سقوط طالبان، استقرار قوای بین‌المللی در افغانستان، ناامنی جانگداز و بحران عمیق در کشور ما، همچنان بحران پرتشنج خود پاکستان و منطقه، نتیجه منطقی همین سیاست استراتژی یک کهنه و سنتی پاکستان است.

شرایط و موقعیت داخلی افغانستان، اوضاع منطقه و همسایگان ما، تقابل، تعادل و رقابتهای منطقوی و بین‌المللی کنونی و تجارب تلخ تاریخی نشان داده است که دیگر جایی برای طرح کهنه و سنتی پاکستان باقی نمانده است. حالا زمان آن رسیده است که این جنازه متعفن در یک هم‌آهنگی ممکن منطقوی و بین‌المللی هرچه زود تر به خاک سپرده شود.

با حضور فعال طالبان و افراطیون حامی پاکستان هیچگاه امنیت، ثبات و آرامش در افغانستان به وجود نمی‌آید؛ راه ترانزیت و تجارتي به سوی منابع عظیم انرژی آسیای میانه و حوزه روسیه امن نخواهد شد؛ بیلانس واقعینانه و متعادل منافع و قدرت در بین قطبین منطقوی و بین‌المللی برای ایجاد منطقه امن و مطمئن و جهان خالی از تنش و درگیریهای زیانمند به منافع عمومی شکل گرفته نمی‌تواند و این تعلق و غفلت وقت و انرژی وافر طرفین مختلف را تلف خواهد کرد.

گزینش نظام مستقل ملی برای قوای ناتو در رأس (ایالات متحده آمریکا، بریتانیا و دیگر دول عمده غربی) جالب نیست؛ آنها به آسانی به پذیرش آن راضی نخواهند شد. در بین قوای خارجی و نیروهای مستقل ملی در افغانستان بر سر شکل‌یابی و شیرازه‌گیری نظام وابسته و یا نظام مستقل همواره کشاکش و زورآزمایی وجود خواهد داشت. هیچ یک به آسانی نخواهند توانست به مقصود دست یابند.

نظام مستقل به ساختارها و نهادهای مستقل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و غیره ضرورت دارد.

این در پروسه درازدامن ساخت جامعه مدنی بر مبنای فرهنگ و مدنیت خودی و جلب و جذب علم، تکنولوژی و ارزشهای خوب ملل دیگر به وجود آمده می‌تواند. برای رسیدن به آن مرحله نیاز به رشد، تکامل و افزایش ظرفیت سیاسی، علمی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی در جامعه افغانستان می‌باشد که دستیابی به آن به طرق آتی ممکن و میسر شده می‌تواند:

غنی‌سازی و توسعه جنبش‌های مستقل روشنفکری

اولتر از همه بایست ساختارهای روشنفکری در کشور بر مبنای قوه درک عقلانی، شناخت واقعی و عالمانه پدیده‌ها، ظرفیتهای فهم، دریافت و ارزشیابی فرهنگ و مدنیت خودی و توانمندی جلب و جذب، تحلیل و گزینش تجارب علمی، تکنولوژیکی و ارزشهای خوب فرهنگ و مدنیت ملل دیگر استوار شود.

روشنفکر آگاه و خردمند مملو از ظرفیتهای درک، شناخت، تحلیل، نقد، بازیافت و گزینش ارزشهای فرهنگ و مدنیت خودی و تجارب مثبت و مفید بشری است. او تنها به لغازچینی، شکوه و شکایت‌های معمول، شک و تردید با عقاید و باورهای غالب، انتقادات یک‌جانبه، سنت ستیزی و ساختار شکنی بحرانزا و تیوری بافی‌های ذهنی اکتفا نمی‌کند؛ بلکه کمر به درک و شناخت عمق و ماهیت پدیده‌های فرهنگ و مدنیت خودی در عرصه پرفراختای داد و ستد فرهنگی و تمدنی منطقی و بین‌المللی بر می‌بندد.

او با درک و دریافت تجارب، شکست و موفقیت‌های تاریخی جنبشهای روشنفکری راست و چپ، مسلمان و سیکولار باید به این نتیجه رسیده باشد، که دیگر زمان مغولیت در طلسم‌های تنگ ایدئولوژیک و فضاهای مصنوعی خفقان‌آور سیاسی، استبدادی، قومی، مذهبی و افراطی حزبی، سازمانی و گروهی خشک و متحجر گذشته است. او با دریادلی عقلانی و عشق نامحدود عرفانی دیگر نمی‌تواند با این جوچه‌های جدا افتاده از اقیانوس سیراب شود.

روشنفکر کنونی باظرفیت‌های کافی و در حال گشایش و بزرگ شدن به پای درک و شناخت فرهنگ و مدنیت خودی که شامل سنن، عنعنات، رسم و رواجات، رفتارها، احساسات، عواطف و دیگر پدیده‌های متنوع ساختار غالب می‌رود؛ آنها را با قوه عقل، دانش، تجربه و ضرورت‌های زمانی و مکانی موجود سره و ناسره می‌سازد و به جسم و جان پروسه رشد و انکشاف جامعه مدنی و توصل به نظام سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مستقل که دارای ماهیت گوهری در ارتباط با پدیده‌های مؤثر منطقی و بین‌المللی است، غذا و انرژی لازمی و کافی می‌رساند.

طیف‌های رنگارنگ روشنفکران افغانستان که به نحوی از انحا ریشه در دوران گذشته دارند، می‌بایست به خود آمده و به غنای خود و ظرفیت‌سازی بپردازند، تا صلاحیت و توان حضور در میدان کشاکش و زورآزمایی‌های حاد کنونی را پیدا کنند. ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین نیاز همانا اخلاق علمی و روشنفکری است؛ بدون آن بسی دشوار است که جریان رشد و غنی‌سازی را دنبال کرد.

اخلاق روشنفکری به ما می‌آموزد که بدون تحمل نظرات مخالف، نقد و انتقاد خردمندانه و عالمانه، گریز از فحاشی، بی‌ادبی و عقده‌گشایی‌های جاهلانه و تمرکز بر کنه و ماهیت اهداف عمده و اساسی مشترک انرژی جامعه پراکنده و مشتت روشنفکری بیهوده تلف می‌شود.

هدف عمده ما در حال حاضر به راه انداختن جنبشهای مستقل روشنفکری برای ظرفیت‌سازی‌های سیاسی، رشد قوه درک و شناخت فرهنگ و مدنیت خودی و تبلیغ و ترویج آن در جامعه، شناخت و تحلیل اهداف کشورهای خارجی دخیل در قضیه افغانستان و حرکت به سوی امنیت، ثبات و مصونیتها و ریختهای حقوقی و قانونی و ایجاد نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آزاد و مستقل است.

ایجاد حرکات و جنبشهای ملی و آزادیخواهانه

روشنفکر عاقل و هوشمند می‌داند که بدون ایجاد و گسترش حرکات و جنبشهای مستقل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی رسیدن به استقلال، آزادی و نظام مستقل و پرگنجایش سیاسی و اجتماعی میسر شده نمی‌تواند. در کشورهای عقب‌نگهداشته شده اسلامی که در آن بین نیروهای مستقل ملی و نیروهای خارجی بر سر تشکیل نظام وابسته و مستقل زورآزمایی جریان دارد، با دید رسمی دولتی و از بالا نمی‌توان به نظام مستقل ملی دست یافت.

دولتها و قوای نظامی و امنیتی معمولاً وابسته به کمک‌های مالی، تخنیکی و تخصصی کشورهای خارجی می‌باشند. با ایجاد و توسعه حرکات و جنبش‌های لازم است که می‌توان فضای عمومی جامعه را مملو از احساس، آگاهی و دانش آزادی، استقلال و خود ارادگی ملی و میهنی کرد. دولتها و دستگاه‌های رسمی، امنیتی و نظامی را نیز در این فضای عمومی، حرکات و جنبشهای مستقل همگانی غرق ساخت.

در افغانستان این حرکات و جنبشهای مستقل، آزادیخواهانه و روشنگرانه می‌توانند در حوزه‌های فرهنگی و تاریخی متنوع کشور مطابق به نیازهای عینی و ذهنی اقوام و ساکنان آن به راه افتند و اقشار، لایه‌ها و گروههای اجتماعی بس متنوعی را به حرکت و جنبش اندازند. از ترکیب، تلفیق و اشتراک این حرکات و جنبش‌هاست که مطابق به شرایط و موقعیت داخلی، منطقوی و بین‌المللی کشور در

برشهای مختلف زمانی، جنبش وسیع ملی و نهضت مشترک همگانی شکل خواهد گرفت. با این حرکات خرد و بزرگ می‌بایست زمینه برای بیدارسازی بی‌حس‌ترین، خوابیده‌ترین و منزوی‌ترین سلولهای پیکر پراکنده و پاره‌پاره شده وطن فراهم آید؛ کاری که جریان‌ات روشنفکری راست و چپ، افراطی و معتدل و حکومت استبدادی و قومی و دولتهای وابسته و ضعیف در گذشته و حال هرگز کرده نتوانستند.

در بین تمام این حرکات و جنبشها موضوع مشترک مقابله عملی و مؤثر با خشونت، جنگ و افراطگرایی جهت استقرار امنیت، ثبات و مصونیت‌های حقوقی و قانونی برای اتباع کشور دارای اهمیت حیاتی است؛ زیرا بدون فضای گشاد و دارای آزادی و مصونیت‌های کافی حقوقی و قانونی و بستر امن و با ثبات زمینه برای زندگی عادی و کار و تلاش سازنده به وجود آمده نمی‌تواند.

ضرورت نهادهای ملی و مستقل

در افغانستان تا هنوز فرهنگ مشترک معیاری بر مبنای فرهنگ و مدنیت مشترک تاریخی و تجارب و ارزشهای مثبت بشری شکل نگرفته است. به این اساس جریان شیرازه‌بندی هویت ملی و دولت مشترک همگانی به تعویق افتاده است. حقوق شهروندی، امنیت و مصونیت قانونی اتباع افغانستان به سبب عدم ساختار پرگنجایش سیاسی که بتواند اعتماد همه اقوام و ساکنان این کشور را بر مبنای قوای سه‌گانه فعال و مستقل (قویه قضائیه، مقننه و اجرائیه) فراهم سازد، به وجود نیامده است و حتی سران اصلی دولت تاکنون ذهنیت پای‌بندی، اجرا و پیروی از نظام قانون را در خود پرورش داده نتوانسته‌اند. از قانون تا هنوز به مانند گذشته به طور ابزاری و به شکل سیاسی و قومی استفاده می‌شود.

در افغانستان حوزه‌های فرهنگی و تاریخی متنوع تاکنون به طور ملی باهم ادغام نشده‌اند. اقوام عمده و ساکنان این کشور در داخل این حوزه‌های متذکره که دارای جاذبه‌های قومی، سمتی و جغرافیایی قوی است، احساس امنیت و مصونیت بیشتر می‌کنند. هسته‌ها و نهادهای ملی و مستقل می‌بایست نخست در داخل این حوزه‌های فرهنگی و تاریخی متنوع شکل گیرند و به مرور زمان در فرهنگ مشترک ملی و معیاری آینده ادغام شوند.

ساختار سیاسی و نظام مستقل ملی بدون این نهادها و تأسیسات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی میسر شده نمی‌تواند و این در پروسه شکل و شیرازه‌گیری فرهنگ معیاری، هویت ملی و جامعه مدنی به وجود خواهد آمد. فضای این نهادها و کانونهای مستقل باید از فرهنگ و مدنیت تاریخی خودی و تجارب و ارزشهای مثبت بشری پرگردد.

شاه ستونهای سیاسی و اجتماعی و احزاب و تشکل‌های سیاسی قوی و دارای پایه مردمی فقط در فضای پرفراخنا و بستر وسیع حرکات و جنبشهای بزرگ سیاسی و اجتماعی خلق شده می‌توانند. آنگاه است که زیرساخت نظام مستقل ملی و محورهای رهبری و هدایتگری آن شکل و شیرازه می‌گیرند و جامعه را از گزند آفات درونی و بیرونی، داخلی و خارجی مصئون می‌سازند.

نگاه واقعبینانه و نقادانه به جنبش وسیع مقاومت

پس از کودتای ثور ۱۳۵۷ و تجاوز نظامی شوروی سابق به افغانستان سکوت و سکون طولانی در کشور درهم شکست. به دنبال آن، شکست و ریختنهای زیادی در جامعه به وجود آمد. افغانستان به میدان رقابتهای آتشین پکت ورشو و پیمان ناتو تبدیل شد. به مرور زمان جنبش وسیع مقاومت با طیف‌های بس گسترده و متنوع شکل گرفت.

در این جنبش وسیع‌الطیف جناح‌های مستقل و وابسته متنوعی پا به عرصه وجود نهادند. تنظیم‌های جهادی در پاکستان و ایران رشد و توسعه یافتند و از کمک‌های مالی، تسلیحاتی و تدارکاتی جهان غرب و کشورهای عربی تغذیه کردند.

سازمان استخبارات، اردو و دول پاکستان هدایت و کنترل تنظیم‌های جهادی مقیم پشاور و کویته را به دست گرفتند. در ایران سازمانها و تنظیم‌های جهادی تحت چتر حمایت سیاسی، ایدئولوژیک، مالی و تسلیحاتی دولت ایران رشد و گسترش پیدا کردند.

علاوه بر این دو پشت جبهه، به مرور زمان در داخل افغانستان جبهات و سنگرهای قدرتمند مقاومت به رهبری قوماندانهای محلی و بومی شکل پذیرفت و به طور مستقل از تنظیم‌های جهادی مقیم پاکستان و ایران، از کمک‌های خارجی برخوردار شدند. رشد و توسعه جبهات محلی داخلی و قوماندانهای نیرومند بومی از قدرت و نفوذ مستقیم پاکستان و ایران کاست.

این جریان اگرچه بر تعدد مراکز قدرت و جبهات مسلح محلی در سطح کشور بسی افزود و در گریه‌های مسلحانه خونین قومی، سمتی و جبهه ای را در بین قوماندانهای محلی دامن گستر ساخت؛ اما صبغه ملی و احساسات استقلال طلبی داخلی را افزایش داد. همین انرژی درونی و احساسات ملی و استقلال خواهی جبهات مسلح و کتله‌های نظامی قومی بود که در مقابل مداخلات پاکستان، احزاب افراطی و قوای طالبان سنگرهای مقاومت و دفاعی را زنده و فعال نگهداشت.

بعد از سقوط استبداد طالبی به نیروی قوت‌های جنبش مقاومت و کمک قوای بین‌المللی و پاکسازی حوزه‌های شمال، غرب، مرکزی و کابل از وجود طالبان مسلح، پروسه خلع سلاح جبهات مقاومت

شروع گشت. قوماندانها و جبهات زیادی در حوزه‌های شمال، غرب، مرکزی، کابل و اطراف آن خلع سلاح شدند.

در سوی دیگر با نقشه‌های دسیسه‌مندانه سازمان استخبارات، اردو و دول پاکستان و پشتبانی قوای ناتو در رأس (ایالات متحده آمریکا و بریتانیا) و حلقات بالایی در حکومت کابل، طالبان مسلح و گروههای جنگ افروز در حوزه جنوب و شرق کشور حفظ و تقویت گردیدند و روابط دینامیک نظامی، تدارکاتی، لوجستیکی، سیاسی و ایدئولوژیکی آنان با گروههای فعال افراطی در خاک پاکستان همچنان زنده و قوی نگهداشته شد.

این اشتباه مشترک تاریخی قوای ناتو و سران دولت افغانستان سبب توسعه بحران عمومی، ناامنی گسترده، خشونت‌های خونین و بی ثباتی روز افزون در افغانستان شد و جلو امنیت، ثبات، بازسازی، نظام سازی، اصلاحات ضروری و پیشرفت را در وطن گرفت.

جنبش مقاومت در حال حاضر اگرچه به تاریخ پیوسته است؛ اما نیروهای پراکنده محلی و بومی آن (که با تنظیمهای افراطی وابسته به پاکستان موضع دارند)، دارای احساس وطن دوستی و استقلال طلبی و روحیه ضد مداخلات پاکستانی و خارجی می‌باشند. این نیروها و گروه‌های پراکنده در صورت کسب آگاهی سیاسی و فرهنگی به صفوف حرکات و جنبش‌های مستقل ملی می‌پیوندند.

تقابل و زور آزمایی نابرابرانه در بین حامیان نظام مستقل ملی و طرفداران وسیع‌الطیف نظام وابسته اهم از دیموکرات و افراطی با امکانات و تجهیزات نامحدود در پروسه درازدامن احیای مجدد افغانستان ادامه خواهد داشت. هنوز جریان ساخت و تنظیم بدنه‌ها و ستونهای نظام از جمله اردو، پولیس، سازمان استخبارات، ساختار سیاسی، اقتصادی، قضایی، حقوقی و غیره ادامه دارد و فرصت برای نیروهای مختلف مستقل و وابسته میسر است.

رسول پویان

۱۷ حمل ۱۳۸۹ خورشیدی

نقش فلسفه و عرفان در مدنیت خراسان

نقش فلسفه و عرفان در مدنیت خراسان (افغانستان)

به گواهی تاریخ تسلسل فکری و ساختاری مدنیت در قلمرو پرفراخنای آریانای کبیر در اثر یورشهای ویرانگرانهٔ پیاپی از هم گسست و سیر رشد و بالندگی اندیشه‌ورزی و افکار فلسفی در طلسم عصیتهای قبیله‌ی و مذهبی گرفتار آمد. نخبگان خراسان زمین در دورهٔ عباسیان هرچند کوشیدند تا سقف تنگ، تعصب‌آلود و متحجر شعور جمعی عرب را با جولان اندیشه و گسترش افکار فلسفی گشاده تر سازند؛ اما نفوذ نظامیان ترک، تعصب سنگین عرب و تهاجمات بعدی قبایل ترک‌تبار به آن فرصت رشد و شکوفندگی نداد.

پس از تجزیهٔ خراسان بزرگ و روی کار آمدن ترک‌تباران ایران در قالب تنگ و تیرهٔ حکومت مذهبی صفوی و تسلط نظامی و سیاسی قبایل بدوی پشتون در خراسان (افغانستان کنونی) آخرین سرچشمه‌های جوشش افکار فلسفی و فوران فکر و اندیشه خشکید و نعش زخمین و نیمه‌جان فرهنگ و مدنیت خراسان زمین در زیر خروارها خاک مدفون گشت. در اینجا برای آگاهی اندیشه ورزان و روشنفکران میهن نگاه بس کوتاهی به نقش و جایگاه فلسفه و عرفان در مدنیت خراسان قدیم می‌افکنم.

فلسفه به مثابهٔ چشم تیز بین و حقیقت‌یاب عقل همواره در شیرازه‌بندی تمدنهای بشری نقش اساسی داشته است. مردمانی به تمدن ریشه‌مند و پایدار رسیده اند که فیلسوفانی ژرف اندیش و دانشمندان با افکار بلند و نظرات وسیع داشته اند. عرفان هرچند در برخی از حوزه‌های اسلامی با فلسفه هم‌نوا نبوده است، اما در مغز و قلب عارف و حکیم دانا و متبحر برای این دو اقیانوس بی پایان جایگاه کلانی به وسعت کاینات وجود داشته است. ما در حوزهٔ غیررسمی و غیردولتی در خراسان زمین همواره عارفان فیلسوف و فیلسوفان عارف داشته ایم.

مدنیت اسلامی در عهد عباسیان زمانی به اوج خود رسید که فلسفه و دانش عقلی از دیار خراسان به عرب‌زمین توسط علما و فیلسوفان غیرعرب انتقال یافت. خراسانیان در زمان دول یونانی در بلخ و در ایران بعد از هجوم اسکندر با فلسفهٔ یونان خوب آشنا شدند. به دنبال آن در عهد کوشانیان خراسانیان با

فلسفه هند انس و الفت یافتند. همچنان پیش از آن در دوره‌های هخامنشیان و ساسانیان در بین تمدن یونان، چین و هند و مدنیت هخامنشی و ساسانی ارتباطات خوبی موجود بود و حکمت و فلسفه در آن درخشیدن داشت.

افکار فلسفی در بستر تمدنها رشد و پرورش می‌یابد و در اذهان انسانهای متمدن و با فرهنگ عالی جا گرفته می‌تواند. افراد خشن و متعصب قبایل و طوایف بدوی با رمز و راز فلسفه و خم و پیچ اندیشه‌های متعالی پی برده نمی‌توانند و دارای ذهن فلسفی و عقل تکامل یافته نمی‌باشند. در ذهن آنان تعصب خشک، خشونت آشنک و پدیده‌های ساده و ابتدایی حیات بدوی جا دارد. بدین سان در صحاری خشک و سوزان عرب زمین و در حوزه ترکان و مغلان صحرا نشین افکار بلند فلسفی جایگاهی نداشته است.

در عهد دول مستقل خراسانیان بومی و ترکان خراسانی فلسفه در فراز و نشیب بوده است. فیلسوفان همواره با شارعان در می‌افتادند و لبه تیز شمشیر شارعان به طرف فیلسوفان در چرخش بوده است. فلسفه در حوزه دینی در هیئت علم کلام معرفی شد و علم کلام در حقیقت برای مدلل سازی اصول ثابت دینی به کار می‌رفت؛ در حالی که فلسفه با جولان اندیشه و سیلان پرتلاطم افکار سر و کار دارد و فیلسوف با چشم خود به هستی و پدیده‌های موجود در آن می‌نگرد؛ آنان را سره و ناسره می‌سازد؛ نقد می‌کند؛ از نو می‌شناسد و برای آن نظم و ساماندهی نوین خلق می‌کند تا حرکت جامعه انسانی را شتاب افزون بخشد و موانع را از سر راه انسان و جامعه انسانی دور کند.

نفوذ فرهنگ ناسیونالیستی اعراب (که ریشه در زندگی قبایلی و صحرا نشینی داشت و ذهن محدود قبایلی نمی‌توانست جوهر سرمدی و نامحدود اسلام و کلام حق را درک کند)، در خراسان فلسفه ستیزی را بیشتر کرد. این نفوذ در دوره ترکان خراسانی خاصه در عهد سلطان محمود غزنوی تبارز آشکار داشت. سلطان غزنه با فلسفه و فیلسوفان و علوم عقلی در ستیز بود. در مدنیت پر آوزة غزنویان افکار فلسفی خشکید. عقل محدود سلطان ترکتبار غزنه از فهم و درک افکار بلند فلسفی عاجز بود و عصیت عرب آن را تقویت می‌کرد. با یورش هستی سوز چنگیزی آفت خانمان برانداز بر سرزمین و مردم خراسان نازل شد. این بلای هستی برانداز نه تنها مجالی به افکار فلسفی نگذاشت؛ بلکه برای درازایامی بر ویرانه‌های بی سکنه خراسان زمین خاک مرده پاشانید.

در مدنیت تیموریان هرات به عنوان آخرین تمدن مشترک خراسانیان نیز به فلسفه مجال بالندگی داده نشد. بعد از تجزیه و تقسیم خراسان در قلمرو دول نو تشکیل صفویان ایران و شیانیان ماوراءالنهر هم

فلسفه در چنیره بسیار تنگ و خفقان آور عصیتهای تند مذهبی و قومی خفه شد. در حوزه تعصبات مذهبی دولت صفویه برای رشد و پرورش افکار فلسفی جایی نبود. شیانیان خشک و خشن نمی‌توانستند افکار فلسفی را درک و هضم کنند. در حوزه افغانستان کنونی حرکت قبایل پشتون و چیرگی سیاسی و نظامی شان نه تنها از رشد و بالندگی افکار فلسفی جلوگیری کرد؛ بلکه روند انحطاط و اضمحلال فرهنگی و مدنی را در خراسان شدت بخشید.

در مدنیتهایی که فلسفه و خرد اجازة و میدان رشد و توسعه داشتند، توانمندی گوهری تحلیل و بررسی، ایجاد نظم و سازماندهی و نوگرایی و تجدید حیات در جامعه و در اذهان آدم‌های موجود آن فرصت و مجال خلاقیت، سازندگی و بالندگی داشته است. مردم کشورهای غربی در پرتو درخشش گوهرهای فلسفه یونان و بازیافت مجدد آن در قلمرو بس گشاده و پویاتری که به همت دانش و خرد فیلسوفان و اندیشمندان غربی در دوره تجدد و روشنگری اروپا و پس از آن صورت گرفت وارد جهان مدرن و تمدن نوین شدند.

در چین و هندوستان فلسفه ریشه در مدنیتهای باستان و تاریخی داشت. این ریشه‌ها بودند که باز در جهان نوین امروزین در جوامع هندی و چینی درخت تنومند مدنیت مدرن را در این کشورها سبز و خرم کردند و زمینه را برای رشد و انکشاف علم و تکنولوژی، ایجاد و شیرازه بندی هویت ملی، دولت همگانی و رشد و توسعه اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی آماده ساختند. چینی‌ها در پرتو افکار بلند فیلسوفان و اندیشمندان گذشته و معاصر خود اساس نظام اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصری و ماندگار چین نوین را گذاشتند و با سرعت قطار سریع‌السیر به سوی دنیای فردا می‌تازند. آدم فقط با نگاه عمیقانه به جریان رشد و انکشاف این جوامع می‌تواند به ژرفای ماهیت گوهری فلسفه و انرژی سازنده فکر و اندیشه آگاهی حاصل کند.

و اما در مدنیت ریشه مند خراسان به سبب نفوذ و سیطره فرهنگ خشک، خشن و پرعصیته عرب که بیشتر در اذهان ترکان خراسانی نفوذ کرده بود، جلو رشد و گسترش فلسفه و جولان خرد و اندیشه‌های بلند و قدرت تحلیل و بررسی گرفته شد. به این ترتیب نوعی گسستگی در جریان سیر تاریخی و تمدنی در قلمرو پرفراخنای ایران قدیم و خراسان بزرگ پدید آمد و آن را از حوزه‌های تمدنی مرتبط یونان، هند و چین بسی دور کرد.

همین بود که در عهد ترکان خراسانی مدنیت خراسان از تشعشع این گوهرهای واقعی بهره چندان برده نتوانست؛ فیلسوفان و اندیشمندان بزرگ این قلمرو پر فراخنا همواره مورد تهدید، آزار و اذیت حاکمان

مستبد و خودکامه و شارعان درباری قرار داشتند. به این ترتیب در ساحت خراسان افکار فلسفی و اندیشه‌های بلند خردورزی، تحلیل و بررسی، نقد و انتقاد، سره و ناسره سازی، تجدد و نوگرایی، ایجاد نظام‌های قانونمند و سیستم‌سازی فرصت رشد و تکامل پیدا کرده نتوانست.

مدنیت در حوزه دول قدرتمند خراسانی بیشتر در بخش‌های نظامی، سیاسی محدود، ادب، شعر، تاحدودی موسیقی و هنرهای ظریفه تبارز یافت. محدودیت فرصتها، و تنگی مجال برای رشد و توسعه فلسفه و علوم عقلی سبب شد تا نظام‌های سیاسی و دولتهای استبدادی در چنگال خانوادگی، قومیت، تعصب و تحجر باقی ماند و این مدنیت خراسان را آسیب پذیر و ناتوان کرد و آن را در برابر مدنیت نوین اروپایی در جهان نوین به خاک و خاکستر نشانید و از مدنیت چین و هند بسی عقب انداخت.

زمانی که اندیشه‌های بلند و امواج اقیانوس افکار اندیشمندان خراسانی به سنگین صخره‌های تعصب، خشونت و تحجر رسمی دول مستبد و حکام مطلق‌العنان و سپس حلقه‌های بسیار تنگ، تاریک و عقب مانده قومی و قبایلی گرفتار آمد، عرفان بهترین گریزگاهی بود که متفکران، آزادگان و وارستگان ضد ظلم، استبداد و روزگویی را پناه می داد. عارفان خردمند و فیلسوفان عارف مشرب همواره خارج از دایره محدود و استبدادی دولتها قرار داشتند و به شارعین درباری و حامیان نظام‌های استبدادی هیچگاه تسلیم نمی شدند.

به این ترتیب عرفان در حوزه‌های رسمی و غیررسمی تقسیم شد. سران دولتهای مستبد هم خانقاه‌ها و حلقات رسمی صوفیگری درباری را در چنبره تنگ و دلگیر ایدئولوژیک انداختند و هم با زور و زر مسیر آن را کنترل کردند؛ اما عرفان اصیل و پاک و صفا در قلوب آزادگان و پشت پا به دنیا زدگان رشد و توسعه یافت. عارفان واقعی هیچگاه تسلیم زر و زور نشدند. این حالت سبب شد که فلسفه و عرفان خلوت گزین شده و رسالت اساسی خود را (که صیقل دهی قلوب، رشد و بالندگی اذهان و شکستن طلسم تعصب، تحجر و قوم پرستی است) در سطح وسیع جامعه انجام داده نتوانند.

در شرایط و اوضاع بحرانی میهن که جامعه ما از چهارسو در زیر فشار است باز فلسفه و عرفان نقش اساسی دارند. به کمک این دو گوهر تابناک و این دو اقیانوس بیکران می‌توان اذهان و قلوب مردم را صفا بخشید و شعور جمعی جامعه را برای رشد و توسعه، تحلیل و بررسی اوضاع داخلی، منطقی و بین‌المللی، بازیابی و احیای فرهنگ و مدنیت اصیل خودی و ساخت نظام مستقل توانمند در دایره و قلمرو بس بزرگ و تکامل یابنده در جهان نوین فردا، آماده کرد. با درک این مهم ارزش و اهمیت

اندیشه ورزان، دانشمندان و فیلسوفان در حوزه فلسفه و عرفان متبارز شده و فقدان آنان در میهن جنگزده و در آتش سوزیده ما کاملاً احساس خواهد شد.

رسول پویان

نقش هرات در اقتصاد افغانستان

نقش هرات در اقتصاد افغانستان

هرات در درازنای تاریخ همواره موقعیت سوق‌الجیشی داشته و از نگاه اقتصادی و فرهنگی بسی مشهور بوده است. هرویان در دوره‌های اوستایی، هخامنشی و ساسانی زندگی دهنشینی و شهری را به سبک کلاسیک تجربه کردند. پس از انتشار اسلام در قلمرو خراسان قدیم هرات باز به مرکز فعالیت‌های اقتصادی، تجارت، فرهنگ و تمدن تبدیل شد و هرویان در شکلدهی و شیرازه‌بندی مدنیت مختلط اسلامی نقش مبارزی داشتند. این اهمیت استراتژیک در ادوار دولتهای مستقل خراسانی نیز ادامه پیدا کرد؛ لیکن پس از فروپاشی امپراتوری تیموریان دوره طولانی بحران اقتصادی، انحطاط فرهنگی و تمدنی این خطه باستانی آغاز گردید.

هرات در بستر تاریخ در مسیر شاهراه ابریشم واقع بوده و اهمیت ترانزیتی و تجارتی بارزی داشته است. این خطه باستان به مثابه قلب خراسان بزرگ در ادوار دولت‌های مستقل خراسانی در بین بلخ، نیشابور و ماوراءالنهر بسیار مشهور بوده است. پس از سقوط امپراتوری پهناور تیموریان دوره درازدامن تقسیم، تجزیه، اغتشاش و خانه‌جنگی‌ها آغاز شد. جنگ و کشاکش در بین صفویان ایران جدید و شیانیان ماوراءالنهر از ارزش ترانزیتی هرات کاست.

پس از تشکیل دولت ابدالی در افغانستان، به سبب رقابتهای خونین قومی و خانه‌جنگی‌های هستی‌سوز داخلی و جنگ و درگیری‌های پیهم در میان ابدالیان و قاجاریان ایران از یک طرف و تجزیه، ناامنی و بی‌ثباتی‌های دوامدار در حوزه خراسان بزرگ پارینه از طرف دیگر هرات را در تنگناه محدود محلی گرفتار کرد. راه قدیم ابریشم و خطوط ارتباطی در بین ارکان عمده خراسان قدیم که هرات روزگاری قلب تپنده آن بود، به کلی دستخوش مشکلات و گسستگی گردید.

در دوره طولانی ظاهرشاه که مردم میهن با لالایی‌های خواب‌آور سلطنتی در خواب صبور فرو رفته و کشور در بین دو قطب متباین شرق و غرب در طلسم سکوت و سکون سنگی گرفتار شده بود؛ فرصت مبارزی برای ارزش و اهمیت ترانزیتی ولایت هرات فراهم نگردید. در دوره کوتاه جمهوری محمد داوود نیز کدام تغییر اساسی در این زمینه به میان نیامد. پس از کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ خورشیدی اگر چه هرات در جنگ میکانیزم جنگی افتاد و بحران و ناامنی ارزش ترانزیتی هرات را تحت الشعاع قرار

داده بود؛ اما موجودیت بندر تورغندی در مرز هرات ترکمنستان و بندر اسلام قلعه در سرحد هرات ایران برای دولت کابل ارزش حیاتی داشت. در دوره مجاهدین و طالبان نیز اهمیت بندری هرات و عواید گمرکات آن بسیار چشمگیر بود. پس از سقوط طالبان هم این عواید مالیاتی و گمرکی سیر صعودی داشته و همواره خزانه دولت کابل و جیب‌های اختلاسگران و رشوه‌خواران زیادی را پر کرده است.

در سده‌های اخیر به سبب اغتشاشات، خانه‌جنگی‌ها و ناامنی‌های درازدامن داخلی و اوضاع ناآرام منطقه و یورش‌های همسایگان فرصتی برای بازسازی و احیای ظرفیتهای ترانزیتی و خطوط ارتباطی هرات با حوزهای داخلی و خارجی میسر نشد. در حال حاضر شاهراه هرات-اسلام قلعه در مرز افغانستان ایران و شاهراه هرات-تورغندی در سرحد افغانستان ترکمنستان اسفالت می‌باشد. شاهراه هرات-قندهار اگرچه اسفالت است؛ اما به سبب مداخلات پاکستان و حمایت از طالبان ناامن می‌باشد. راه هرات-کابل از مسیر نقاط مرکزی کشور (ولایت غور، بامیان...)، شاهراه حلقوی هرات-شمال از مسیر ولایت بادغیس و فاریاب تا هنوز اسفالت نشده است. تنها قسمتی از شاهراه هرات بادغیس در ساحت هرات پخته گردیده است. دولت‌های مرکزی هرچند همیشه از عواید سرشار مالیاتی و گمرکی مردم هرات استفاده کردند؛ اما از گسترش ظرفیتهای انکشافی هرات در ابعاد گوناگون از جمله تجارتي و ترانزیتی جلوگیری کرده و این ولایت را در انزو نگهداشته اند.

هرات در درازنای تاریخ با ظرفیتهای ترانزیتی و ویژگی‌های بندری همیشه برای کارهای تجارتي مساعد بوده است. تاجران هرات در قرن جاری اگرچه همواره مورد بی‌مهری سران دولت مرکزی بودند؛ لیکن با استعداد فطری و تجارب تاریخی در سطح کشور خوش درخشیده اند. در عهد پادشاهی ظاهرخان تاجران هرات در تأسیس نخستین بانک افغانستان و توسعه فعالیت‌های بانکی نقش اساسی داشتند. بعد از کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ خورشیدی به سکتور خصوصی ضربات کاری وارد شد. تعداد زیادی از تاجران به سبب سختگیری‌های دولت کابل، جنگ و ناامنی به کشورهای خارجی خاصه ایران مهاجر شدند. تجارت به رکود مواجه گردید.

در ادوار مجاهدین و طالبان هم برای تاجران هراتی فرصت‌های لازم مساعد نگردید. در دوره جاری هرچند از اقتصاد بازار آزاد صحبت می‌شود؛ اما انارشیزم مافیایی و حلقه محدود انحصاری مافیای اقتصادی در معامله با مافیای قدرت و سران آلوده به فساد دولت کابل هر نوع رشد و انکشاف واقعی را از تاجران ملی و طبقه متوسط داخلی ربوده است. تجارت در دهه اخیر متکی به واردات کالاهای

مصرفی بوده و اقتصاد مصرفی وابسته در حقیقت جلو رشد و توسعه تولیدات داخلی و صادرات را به کلی گرفته است. این چرخه مافیایی و فاسد شده اقتصاد مصرفی و تجارتي متکی به واردات از کار افتاده و نفس تاجران ملی، دوکانداران و معامله‌گران بازار هرات به لب رسیده است.

هرات از باستان زمانه‌ها به زراعت و مالداري متکی بوده است. گویند که زرتشت مردم را به زراعت و پرورش حیوانات اهلی تشویق می‌کرد و هرات در آن روزگاران شاد و خرم بود. در روزگار باستان و در عهد اسلامی هرات یکی از مراکز مهم مدنیت بوده و زراعت در آن رشد و انکشاف شایانی داشته است که می‌توان از ادوار طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، غوریان، سلجوقیان، کرتها و تیموریان یادآوری کرد. در دوره تیموریان هرات به مرکز عمده زراعت و باغداری تبدیل شد. آب‌های جاری و زیر زمینی با مهارت و دانش کلاسیک مهار و در جویها و کاریزها به راه افتاد. در حصه زمین و آب قوانین منظمی تدوین شد. کتبی در باره کشت و زراعت تألیف گردید.

پس از سقوط امپراتوری تیموریان دوران طولانی رکود اقتصادی و زراعتی فرا رسید و زیربنای اقتصادی هرات (این تختگاه امپراتوری تیموری) در زیر سم ستوران جنگ افروزان و اغتشاشات داخلی و تجاوزات بیرونی نیست و نابود گردید. اگر از محدود اصلاحات سطحی قرن جاری بگذریم، تاکنون زراعت و مالداري هرات بر مبنای همان زیربنای پارینه فروپاشیده و فرسوده اتکا دارد. در شبکه آبیاری، وسایل و شیوه تولید، مناسبات اجتماعی در دهها و سطح حاصلدهی اصلاحات و تحولات اساسی پدید نیامده است. علاوه بر آن در دهه اخیر با رشد سرطانی اقتصاد مصرفی، واردات کالاهای زراعتی و رشد پیش از وقت شهر هرات به زراعت و مالداري ضربات خرد کننده و کشنده بی‌وارد گردید. دهقانان از فقر و بیچارگی به شهر هجوم آوردند. مالکان ارضی به شکست روبرو شده و در لابلای اقتصاد مصرفی شهر گم شدند.

حالا با به بن بست رسیدن اقتصاد مصرفی_مافیایی به اصطلاح بازار آزاد، با شهری مصرفی (که در واقع به مانند بیماری متورم در بستر افتاده است)، زراعت و مالداري را کد و ضعیف، دهکده‌های ویران و ناامن، دهقانان و مالکان ارضی ورشکسته روبرو هستیم. با یک نگاه سرسری به اقتصاد و منابع تولید و درآمد کشور از جمله ولایت هرات درمی‌یابیم که نفس‌های تن بیمار اقتصاد مصرفی به کمک‌های خارجی وابسته است و شبکه فاسد و مصرفی اداری و دولتی بدون این کمک‌ها فرو می‌پاشد. در کشور عقب‌مانده و دچار فقر اقتصادی و فرهنگی چون افغانستان زراعت و مالداري منبع مهم و بنیادی اقتصاد ملی محسوب می‌شود.

در هرات کنونی سکتور زراعت و مالداري در واقع مساعدترین منبع تولید مواد خام برای صنعت، بهترین تولید کننده اقلام جهت رشد و توسعه صادرات و ساده ترین بستر برای اشتغال نیروهای بیکار محسوب می‌گردد. بدون رشد و انکشاف این سکتور رهایی از چنگ بحران رکود آفرین اقتصادی و امنیتی جاری ناممکن است. رشد و انکشاف زراعت ضرورت به کمک‌های دولتی و سبب‌سازهای لازم دارد. در کشورهای پیشرفته و عقب‌مانده به زراعت کمک می‌شود. بدون این کمک‌ها زارعان و مالکان ارضی در سطح ملی و تجارت منطوقی نمی‌توانند در برابر هجوم واردات کالاهای مصرفی کشورهای مختلفه مقاومت کنند.

بخشهای عمده دیگری که در هرات قابل توجه می‌باشند، سکتورهای صنعت و معادن اند. در گامهای نخستین در هرات در بستر رشد و انکشاف سکتور زراعت و مالداري زمینه برای صنایع مرتبط با زراعت و مالداري مساعد شده می‌تواند. در دهه اخیر طرح ایجاد و گسترش صنایع در هیئت شهرک صنعتی هرات که بدون رشد و انکشاف زراعت به راه افتاد، به نتیجه مطلوب نرسید. در ابتدا پول‌های بادآورده مواد مخدر و کمک‌های خارجی تاحدودی شور و شوق کاذب خلق کرد و مافیای اقتصادی و زمین‌خواران درآمدهای هنگفتی به چنگ آوردند؛ اما حالا در این آشفته بازار مافیایی، فساد روزافزون رایج و ناامنی‌های وارداتی، رکود و سقوط شهرک صنعتی مذکور به کلی آشکار شده است. رشد و توسعه صنعت نه تنها به رشد و انکشاف زراعتی نیاز دارد؛ بلکه در پهلوی امنیت و مصونیت‌های حقوقی و قانونی به زیربنای لازم و کافی اقتصادی و بازار فروش ضرورت می‌داشته باشد.

هرات از نگاه منابع معدنی نیز غنی می‌باشد. در هرات معادن زغال سنگ، نمک، سمنت، سنگهای تزئینی و تعمیراتی، احجار قیمتی، گچ، چونه، نفت و گاز، بیرایت، طلا، مس و غیره موجود است. استخراج معادن به سرمایه‌گذاری‌های درازمدت اولیه داخلی و خارجی احتیاج دارد. سرمایه‌داران داخلی و خارجی زمانی در سکتور معادن سرمایه‌گذاری می‌کنند که از نگاه حقوقی و قانونی و از حیث امنیت و مصونیت‌های لازم خاطر جمع باشند. بدون استقرار سیستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پاک، سالم، باظرفیت، فعال و کاردان هرگز زمینه‌های لازم برای سرمایه‌گذاری در معادن فراهم نمی‌تواند؛ چیزی که مردم کشور ما از آن محروم اند.

هرات به مثابه قطب اقتصادی، ترانزیتی و تجارتي افغانستان به مانند سایر حوزه‌های اقتصادی کشور از فساد سرسام‌آور اداری و دولتی، ناامنی، نبود زیربنای لازم اقتصادی، سردرگمی و ناپایداری سیاسی و

اقتصادی و عدم پلان استراتژیک جامع و کارآمد در سطح ملی و محلی رنج می‌برد. رشد و انکشاف اقتصادی و اجتماعی در پرتو بهره‌وری از امکانات و ظرفیت‌های بالفعل و بالقوه این ولایت به آماده‌سازی فاکتورهای متذکره نیاز دارد و در پروسه رشد و توسعه درازمدت سالم، توجه به زراعت و مالداری، تجارت و ترانزیت و معادن و صنایع در بستر یک پلان استراتژیک علمی و عملی اهمیت بنیادی دارد.

رسول پویان
ثور ۱۳۹۲ خورشیدی

نگاهی به چگونگی لوی جرگه در کابل

نگاهی به چگونگی لوی جرگه در کابل

لوی جرگه یا مجلس بزرگ مشورتی در کشور تاریخ طولانی دارد؛ اما جایگاه و نقش آن در برش‌های مختلفه زمانی متفاوت بوده است. در اوضاع جدید کنونی دیدگاه‌های متنوع در مورد این گردشگردهم‌آهی سنتی وجود دارد و نقش و تأثیر آن را در پروسه گذار به جامعه مدنی متکی بر نظم و قانون شفاف در زیر سقف پرکشایش سیستم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حقوقی استوار عمیقانه تر تحلیل و بررسی می‌کنند. بنابر این دو سوژه مهم مطروحه (پیمان استراتژیک روابط با امریکا و صلح با طالبان) ضرورت به ژرف اندیشی بیشتر دارند.

هرگاه به پس منظر تاریخی جرگه‌های عنعنوی در سرزمین باستانی خود بنگریم، نخست شرایط و موقعیت‌های زمانی و مکانی در ساختارهای مختلفه توجه آدم را به خود جلب می‌سازند. جرگه‌های مزبور بیشتر در ساختارهای قبیلوی و جوامع قرون میانه‌ی خراسانی در مواقع اتخاذ تصایم بزرگ مطرح می‌شده است؛ زیرا آن جوامع هنوز قوانین موضوعه ثابت، قراردادهای تعاملی شناخته شده و نظام سیاسی و حقوقی پایدار نداشتند. امیران، فرماندهان و سلاطین برای جلب و جذب رای و نظر سران قوم، کلان‌های قبایل، متنفذین و بزرگان آن جوامع پراکنده متوسل به این مجالس بزرگ می‌شدند. در افغانستان این جرگه‌ها همواره به حیث وسیله مثبت و منفی مورد استفاده امیران، حکام و سران قرار گرفته است؛ در مواردی متناقض با قوانین جاری، رای عمومی مردم و صاحب نظران جامعه بوده است.

یکی از کمبودهای ریشه‌مند و بنیادی افغانستان در قرن جاری گریز از قانون و سیستم شکنی‌های خودسرانه حکام بوده است. هر امیر و فرمانروا خود را برتر و مقتدر تر از قانون و نظام سیاسی و اجتماعی جاری پنداشته و برای تحمیل اهداف شخصی و سلیقه آزمون نشده اش لوی جرگه را دایر کرده است. هدف از آن تغییر و یا لغو قوانین پیشین و تبدیل نظام سیاسی بر مبنای اهداف و خواست خودش و اقلیت طرفدارش بوده است. با نیم‌نگاهی به ادوار سلطنت طولانی ظاهرشاه و جمهوری داوودخان، دوره بعد از کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ و مرحله جاری پرده از روی کنه این راز برداشته می‌شود. در عصر حاضر ملت‌ها و مردم جوامع گوناگون به سوی نظام سازی، مدیریت فعال و قوانین

روشن و استوار پیش می‌روند و روشهایی را آزمون می‌کنند تا سیستم های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی متکی بر قانون، علم و تکنولوژی، مدیریت فعال و رای واقعی مردم را هرچه بیشتر تحکیم سازد.

در زمانی که حرکت به سوی سیستم سازی مدنی بر بنیاد قوانین موضوعه هم‌آهنگ با قراردادهای عرفی و سنتی ادامه دارد، استفاده ابزارهای از وسایل قبایلی و قرون میانه یی برای گریز از قانون و نظام تأیید شده موجود نا بجا می‌باشد. در افغانستان طی دهه اخیر تا حدودی شالوده یک نظام سست و نیم بند سیاسی بر مبنای قوای سه گانه قضائیه، مقننه و اجرائیه گذاشته شده است و اجتماع پراکنده ما به سوی جامعه مدنی قانون مند با حقوق و امتیازات شهروندی لنگا لنگان می‌خزد. تا جایی که تجارب نشان داده است، این خود سران نظام سیاسی اند که روند پرشتاب رسیدن به جامعه مدنی را کند می‌سازند و با توسل به ابزارهای کهنه سنتی، دموکراسی نوع افغانستان را نقض می‌کنند. بهتر است تا تمام سوراخ سمبه های قانون شکنی و قانون گریزی جهت حفظ و حراست از نظام سیاسی و حقوقی نوپای کنونی، به روی سردمداران حال و آینده بسته شود.

وقتی از اعمار نظام دیموکراتیک بر مبنای اصول اساسی دیموکراسی سخن به میان می‌آید می‌بایست مردم را با آن آشنا نموده و شاه پایه های آن را در جامعه جابجا کرد. در جامعه مدنی و نظام دیموکراسی برای دریافت نظر مردم در مورد موضوعات مهم ملی ریفراندم (یا مراجعه به آرای عمومی) انجام می‌یابد. بعد از سقوط حکومت استبدادی طالبان لوی جرگه نقش خود را در گذار به سوی جامعه قانونی، تأیید قانون اساسی و تعیین نظام سیاسی ایفا کرد. حالا تصامیم مهم می‌بایست به طور قانونی اتخاذ شده و هر موضوع به مرجع مربوطه آن سپرده شود. استفاده از ابزارهای کهنه حرکت جامعه را به سوی نظام سیاسی قانونمند و پایدار بسی کند و دشوار می‌سازد.

دو سوژه بس مهم مطروحه در مجلس کنونی که لوی جرگه اش خوانند، ماهیت کارشناسانه و بنیان تأثیرناک داخلی، منطقی و بین‌المللی دارند. در نظام سیاسی و دولتی کشور از نگاه قانونی برای مطالعه، تحلیل، ارزیابی و تدوین آن مراجع معینی موجود است. مسئولان این مراجع می‌توانستند از کارشناسان و متخصصین غیردولتی نیز در موارد لازم نظر به خواهند.

طرح این پیمان استراتژیک در جمع عمومی موقت هرگز در اصل موضوع کدام تغییر و تبدل کارشناسانه و گوهری پدیدآورده نمی‌تواند. برای بررسی ماهیتی آن ضرورت به مطالعه و تحلیل داخلی، منطقی و بین‌المللی می‌باشد. در امضای هر نوع قرارداد و پیمان نخست تأمین و تضمین

استقلال، تمامیت ارضی و امنیت سرزمین ما مهم است؛ این زمانی میسر می‌شود که تعادل قطبین از نگاه منطقی و بین‌المللی فراهم آید؛ ظهور افغانستان امن و مطمئن برای ثبات و امنیت قطبین متباز و همسایگان ما واضح و قابل درک باشد. این شناخت از تجارب و تحلیل‌های تاریخی و جریان تعادل و تقابل قطبین در حال و آینده بحاصل آید؛ سران دولتی و مراجع رسمی که این پیمان را به طور قانونی امضا می‌کنند مسئولیت تمام پی آمدهای آن را بعهده خواهند داشت.

ماهیت صلح با طالبان را می‌توان از نتیجه لوی جرگه مشورتی گذشته دریافت. طرح مجدد آن در این مجلس عمومی نمی‌تواند در کنه جاری پروسه نمایشی صلح تغییری وارد کند. از دید کارشناسانه پدیده طالبان را نمی‌توان از پالسی استراتژیک پاکستان جدا کرد. تاکنون دولت افغانستان موضع مشخص و روشنی در این قبال اتخاذ نکرده است. سران قوای ناتو از جمله ایالات متحده آمریکا و بریتانیا با پدیده تعریف نشده طالبان موضع سست و نامشخص دارند. مثل این که هنوز اوضاع جاری منطقی و بین‌المللی متکی بر تعادل و تقابل قطبین (چین، روسیه، هند، اروپا و آمریکا)، اوضاع پاکستان، ایران و آسیای میانه به آن نقطه لازمی نرسیده است تا در مورد ساخت و بافت نوین منطقی از جمله افغانستان و روابط آن با پاکستان تصامیم مهم استراتژیک و ثباتمند تری گرفته شود.

حل موضوع طالبان (سرکوب و خلع سلاح و یا شمول آنها در دولت آینده افغانستان) به این تعادل و تقابل فوق ارتباط می‌گیرد. پدیده طالبان در حقیقت محصول این تعادلات و تقابلات منطقی و بین‌المللی پس از فروپاشی جهان دو قطبی در دو دهه قبل می‌باشد و حل آن نیاز به ساختار جدید و عقل مندانه نوین دارد. ایالات متحده آمریکا، بریتانیا، پاکستان و عربستان سعودی باید به کنه این موضوع استراتژیک آگاهی یابند و خود را از جال عنکبوتی ریخت و پاش‌های دوران گذشته نجات دهند؛ آنگاه دیگر موضوعی به نام طالبان باقی نخواهد ماند. این موش و گربه بازی سران دولت ضعیف و غرق در فساد افغانستان بازی‌های طفلانه بی‌بیش نیست.

تجارب تاریخی و رویدادهای جاری به خوبی نشان داده اند که با صحنه سازی و کارهای نمایشی موقت هرگز درد ریشه دار جامعه و نظام سیاسی بیمار ما مداوا نمی‌شود. خود آقای کرزی به فساد سرسام آور اداری و ضعف دولت اعتراف کرد. پیشینیان گفته اند، دو صد گفته چون نیم کردار نیست. مردم ما دیگر به گفتار سران دولت اعتماد نمی‌کنند. پروژه‌های مطروحه جاری به جز حیف و میل دارایی عامه، افزایش سطح فساد مالی و بکرسی نشانی اهداف و سلیقه‌های شکست خورده سران ناموفق حکومت چیز دیگری به ارمغان نیاورده است.

نظام سیاسی و جامعه پراکنده شده ما ضرورت به اصلاحات بنیادی بر مبنای فرهنگ و مدنیت تاریخی این سرزمین دارند. این مهم توسط شخصیت‌های آگاه، دلسوز، صادق و آلوده نشده در فساد اداری، اختلاس و رشوه‌های جاری قابل اجرا می‌باشد. مافیای قدرت و اقتصاد باید هرچه زود تر مهار شوند. بجای این مصارف گزاف و نمایشات تکراری بیابید کار بنیادی در این سرزمین جنگزده برای مردم عذاب کشیده و مأیوس خود آغاز کنیم.

رسول پویان

۱۳۹۰/۷/۲۶ خورشیدی

**نگاهی به نقش مؤسسات خارجی در افغانستان
(NGOs)**

نگاهی به نقش مؤسسات خارجی در افغانستان (NGOs)

مؤسسات غیردولتی خارجی در هم‌آهنگی و همکاری با مؤسسات دولتی و قوای نظامی خارجی به منظور اهداف خاصی در افغانستان فعالیت می‌کنند. آنها با این‌که پراکنده عمل کرده و نتوانسته‌اند برمحور منافع عمومی غرب در افغانستان و منطقه موفقیت‌های برجسته‌ای به دست آورند؛ لیکن دارای استراتژی، تاکتیک‌ها، منافع و پالسی مشخص خود‌اند

حضور آنان موازی با دولت ضعیف، بی‌کفایت و آلوده به فساد کابل طی سالیان متمادی مانعی در راه درک و دریافت فرهنگ و مدنیت تاریخی ما، ساخت و شیرازه‌بندی نهادهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی داخلی، تقویه و توسعه قدرت دفاعی، امنیتی و اداری، استقلال و استقرار حاکمیت ملی ما بوده است.

این مؤسسات خارجی که از طرف دوزرها (مؤسسات خیریه، مراکز دینی، بانک‌ها، کمپنی‌ها، تاجران، دولت‌ها و دیگر ارگانهای خارج از افغانستان) تمویل می‌شوند، نقش عمده و قدرت اقتصادی زیادی در کشور ما داشته و دارند. آنان در تمام عرصه‌های حقوقی، قضایی، اقتصادی، فرهنگی، بازسازی، نظامی، سیاسی، امنیتی، خبری، استخباراتی، دولت‌سازی، صحتی، امور زنان، غیره و غیره فعالیت می‌کنند.

مؤسسات مذکور بیشتر قشر جوان، تحصیل‌کرده و متخصص کشور (اعم از زن و مرد) را جذب کرده و به نحوی از انحا تحت تربیه و آموزش گرفته‌اند. هدف کلی دول غربی این بوده است تا فرهنگ سرمایه داری را در شکل و محتوای وابسته آن از این طریق در جامعه ما تبلیغ، ترویج و پیاده سازند. از افغانستان به عنوان پایگاه نظامی و پل عبوری به منابع انرژی آسیای میانه و حوزه روسیه، نظارت بر چین و زیر فشار نهادن هند از طریق پاکستان استفاده کنند.

تلاش در این بوده است تا فضای این مؤسسات را به جزیره‌های کوچک آموزش و تمرین فرهنگ غرب تبدیل کرده و عناصر و پدیده‌های سطحی، شعاری و پرزرق و برق آن را به جوانان انتقال دهند؛ با معاشات دلبری بیشتر از ادارات دولتی، فرصت‌های افزون برای معاشرت زن و مرد و دسترسی به غذا،

موتر، تکنولوژی و امکانات دیگر آنان را جذب و رام سازند و قشر جوان را از احساسات فعال و قوی آزادی خواهی، استقلال طلبی، وطن دوستی، میل به سیاست و خودکفایی خالی کنند.

تجارب عملی نشان داده است، که احساس و درد وطن دوستی و آزادیخواهی در بین این نیروها در حال کاهش است. در بین این قشر تمایل فرار از وطن و مهاجرت به کشورهای غرب بسی قوی می‌باشد. آن‌ها نتوانسته اند اعتماد مردم را به خود جلب سازند؛ در بین آنان و مردم دیواری از بی‌اعتمادی و سوء ظن وجود دارد؛ زیرا آن‌ها در لاک خود فرو رفته و در چهاردیواری مؤسسات خارجی محصور بوده اند.

آنان در حقیقت روی دیگر سکه دولت ضعیف و غرق در فساد کابل می‌باشند. در بین مؤسسات خارجی نیز فساد و رشوه‌خواری زیاد بوده است. کارمندان داخلی در پهلوی کارمندان خارجی این مؤسسات به فساد اداری و رشوه عادت داشته اند. این قشر که می‌بایست خلای دولت ضعیف و بی‌کفایت را در جامعه پر می‌کرد، صلاحیت و ظرفیت دفاع از استقلال و منافع ملی و مردمی را در جامعه ما ندارد.

علاوه بر آن به سبب عدم پلان مرکزی واحد انکشافی بر مبنای نیازهای اساسی و بنیادین افغانستان، ضعف هم‌آهنگی لازم با دستگاه دولت، نبود کنترل و نظارت موثر بر جریان کمک‌ها و مصارف و عدم احساس و دلسوزی ملی میزان حیف و میل منابع امدادهای بین‌المللی در این مؤسسات بسیار بوده است.

اکثر پروژه‌های متنوع این مؤسسات نه بر اساس منافع ملی، انکشافی و استراتژیک کشور، بلکه بر مبنای منافع درازمدت دول خارجی، کمپنی‌های بزرگ، مسئولان و کارمندان خارجی طرح شده است. پروژه سازی در واقع بیشتر یک امر کارشناسانه فنی و دفتری بوده است، که مکان اصلی آن نه در میدان عمل و در بین مردم، بلکه در داخل کامپیوترها و روی کاغذ می‌باشد.

هدف اساسی و غایی مسئولان این مؤسسات نه خدمت به مردم و رشد و انکشاف افغانستان، بلکه جلب و جذب کمک‌ها و منابع مالی دونه‌ها (مراکز امدادی) می‌باشد. تطبیق پروژه‌ها به شکل فرمایشی و نمایشی به اجرا درآمده است تا مراحل تخنیکی و پراتیکی آن تکمیل شده و رضایت دونه‌ها، کمک کنندگان و مردم خارج که در حقیقت مالیه دهندگان اصلی اند، بحاصل آید.

بیشترینه منابع مالی به طرح و پلانهای روی کاغذ، مصارف اداری و بروکراسی، معاشات کلان خارجیان، تدارکات، وسایل و لوازم دفتر و زندگی، مصارف امنیتی و غیره به مصرف رسیده است. این

مؤسسات برای خارجیان در حقیقت زمینه استخدام و کار به وجود آورده است. به این صورت بیشتر منابع اسعاری دوباره از افغانستان خارج شده است. گفته می‌شود که طبق قوانین موضوعه، آنها از پرداخت مالیه به دولت افغانستان هم معافند؛ زیرا آنان به دولت خود مالیه می‌پردازند.

در جمع بس متنوع و رنگارنگ کارمندان خارجی افراد و کتگوری‌های زیادی شامل اند؛ از معدود متخصصان و کارشناسان گرفته، تا مأموران استخباراتی و اطلاعاتی، وابستگان کمپنی‌های بزرگ، نهادهای مذهبی، شرکت‌های زنجیره ای، بیکاران، متقاعدین، ماجراجویان و غیره. هر کدام از اینها به منظور و اهداف خاصی قبول خطر کرده و به افغانستان می‌آیند. از جاذبه‌های عمده همچنان، معاشات بلند دالری در افغانستان، سفرهای خارجی و امتیازات متنوع دولتی و رسمی در کشورهای خودشان است.

کارمندان خارجی در افغانستان زبان انگلیسی، مدارک اصلی و یا قلابی، تخصص صحیح یا غلط و فرهنگ به اصطلاح مدرن خود را به رخ داخلی‌ها می‌کشند و خود را یک سر و گردن از دیگران بلندتر احساس می‌کنند. در حالی که تعداد چشمگیری از آنها کسانی اند که در کشورهای خود کاری دست و پا کرده نمی‌توانند، تخصص و مدارک لازم ندارند، به الکل و مواد مخدر معتادند، به مشکلات روحی و روانی گرفتاراند و یا سخت عاشق سینه چاک پول می‌باشند.

در بین مؤسسات خارجی و مسئولان دواير دولتی افغانستان همواره تبانی و همکاری همراه با رقابت وجود داشته است. سران حکومت و کارمندان دولتی در پهلوی منابع عظیم اختلاس، رشوه و دزدی‌های داخلی همیشه تلاش کرده اند خود را در منافع مؤسسات خارجی هرچه بیشتر شریک سازند. مؤسسات خارجی جهت کسب مشروعیت قانونی و گاهی امنیت داخلی به ارگانهای دولتی نیاز داشتند و مجبور بودند پیوند خود را با آنان حفظ کنند.

خارجیان طی سالیان دراز سران دولت ضعیف کابل را در اخذ رشوه و فساد آزاد گذاشتند. کاری به کار این دولت بی کفایت، فاسد و غیر فعال نداشتند. تقاضای اصلی شان از سران دولت فقط این بوده که از مؤسسات خارجی دفاع نمایند. به کار شان مداخله نکنند؛ بگذارد آنان منافع خود را دنبال کنند؛ همان طوری که آنان به سران دولت اجازه دادند تا جیب‌های گشاد خود را پر سازند. این در حقیقت یک نوع قرارداد دوجانبه بوده است.

سران حکومت و کارمندان دولت همواره در تلاش بوده اند تا خود را در منافع مؤسسات خارجی شریک سازند و از آنان سهم بیشتری بستانند. مردم در بین این دو کتله بزرگ فراموش شده اند و به نام

شان فقط تجارت شده است.

سران پیمان ناتو و دولت فاسد کابل طی یک دهه در سازش، همسویی و هم آهنگی با نقشه‌های سازمان استخبارات (آی ایس آی)، ارتش و دول پاکستان در حمایت و مشتعل نگهداری خشونت طالبان، حتی از مردم عذاب کشیده، جنگزده، فقیر و گرسنه افغانستان امنیت و مصئونیت ساده‌روزمه را هم گرفته اند.

سران دولت از اسم مردم برای جلب و جذب کمکهای بین المللی و اخذ سهم بیشتر از مؤسسات خارجی استفاده می کنند. مؤسسات خارجی از مردم برای تطبیق بخشی از پروژه‌ها جهت قناعت دونرها و کمک کنندگان سود می جویند و مردم در واقع بهترین دام مله، طعمه شکار و وسیله تبلیغاتی شان اند.

در طول دهه اخیر در درون این مؤسسات خارجی فساد اداری، اختلاسهای کلان، رشوه، روزگردانی، حیف و میل منابع، کارهای تکراری و دیگر نکات منفی فراوان بوده است. در بین سران حکومت و کارمندان دولت و مؤسسات خارجی مثل اینکه در زمینه فساد مسابقه جریان داشته است. برخی به این نظر اند که فساد سرسام آور دستگاه دولتی با طرح عمومی این مؤسسات و مافیای قدرت و موادمخدر ارتباط مستقیم داشته است. برای صحت و سلامتی افغانستان باید ریشه‌های فساد از درون این مجموعه بغرنج و ناهم‌آهنگ توسط نیروهای میهن دوست، صادق و پاک از بیخ و بن کشیده شود.

همچنان مؤسسات خارجی و نیروهای ناتو قراردادهای بزرگ را با مافیای قدرت، سران بلندپایه دولتی و دلال‌های خائن به وطن بسته می کنند؛ برای اجرای پروژه‌ها در بسیاری از حصص کشور به طالبان نیز حق داده شده است. به این حساب در افغانستان قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت نظامی در بین مافیای قدرت، نیروهای خارجی، سران بلندپایه دولتی، مافیای موادمخدر و طالبان مسلح تقسیم شده است.

از این میکانیزم فاسد، خشن، بی‌رحم و پیچیده توقع آوردن اصلاحات اساسی، طرح پلانهای استراتژیک برای رشد و انکشاف کشور و رهبری سالم جامعه جنگزده ما به سمت استقلال و آزادی خیال باطلی بیش نیست. مبارزه با فساد و چور و چپاول و اصلاح بنیادین سیستم دولتی حاضر، توسط سران موجود این نظام علیل، فاسد و تنبل امکان ناپذیر می باشد.

ترکیب و بافت قومی، نژادی، زبانی، مذهبی و سمتی جامعه افغانستان در درون این مؤسسات نیز دامن گسترانیده است. سران این مؤسسات از این رقابت‌ها و عناصر منفی برای اداره و کنترل کارمندان

داخلی در حد توان استفاده می‌کنند. هریک از این کتله‌ها و گروه‌های قومی و منطقی می‌کوشند تا موضع خود را در درون این مؤسسات تقویه نمایند.

مؤسسات خارجی در سنت شکنی، پخش سطحی فرهنگ غرب و ظواهر نمایشی دیموکراسی نقش داشته‌اند. به بیان دیگر این مؤسسات در فروپاشی و درهم شکنی نظام سنتی و عنعنوی افغانستان بدون شناخت لازم از آن و بدون داشتن مدل جایگزین، خودسرانه تلاش ورزیده‌اند؛ به این ترتیب ناآرامی، بیکاری و فقر را در روستاها و بحران اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و فاصله‌های مدهش طبقاتی را در شهرهای بزرگ از جمله کابل سخت گسترش دادند.

چنان‌که دولت ضعیف، غرق در فساد و غیرمردمی کنونی باری بر شانه‌های زخمین و خسته مردم محسوب می‌شود؛ این مؤسسات خارجی نیز به عنوان جزیره‌های پراکنده نمایشی دور از مردم، جامعه ما را به سوی بحران، ناامنی و انارشیزم مافیایی کشیدند و در پراسازی خلای موجود در افغانستان کمکی کرده نتوانستند.

طی سالیان متمادی دول غربی و در رأس ایالات متحده آمریکا و کشورهای عمده اروپایی به کمک قوای نظامی و ملکی و (NGOS) در پی آن بودند تا ارگانهای سالم و فعال دولتی و نهادهای مستقل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و ملی را در افغانستان روز به روز کوچکتر و ضعیفتر ساخته و به انزوا کشند و به جای آن بخش خصوصی وابسته به خارج، اقتصاد وابسته بازار آزاد و نظام وابسته سرمایه داری را رشد دهند.

برای این کار آنان به دستگاه‌های سرکوبگر پولیس، اردو و استخبارات وابسته نیاز دارند تا به شکل استراتژیک و اساسی از منافع همه جانبه آنها در افغانستان و منطقه حراست کنند. خارجیان به نظام سیاسی قوی، مستقل و مردمی و رشد و انکشاف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مستقلانه و بنیادین در افغانستان علاقه ندارند. آنان طی یک دهه هرگز به زیربنای اقتصادی و پروژه‌های درازمدت در کشور ما توجه نکردند.

مؤسسات خارجی با تمام این خصایل و عملکردها برای جامعه افغانستان مفیدت‌هایی نیز داشتند. آنان منابع اسعاری به افغانستان آوردند؛ کارمندان خارجی با مصارف قسمتی معاش خود در رونق بازار داخلی ما سهم داشتند؛ برای کارمندان داخلی معاش خوب دلری داده‌اند؛ در پروژه‌های مذکور افراد داخلی به کار اشتغال پیدا کردند؛ کارمندان داخلی در این مؤسسات به زبان انگلیسی، تکنولوژی خاصه کامپیوتر و بعضی امور فنی دیگر آشنایی و مهارت یافتند؛ برخی کارهای عام‌المنفعه و امور بازسازی به

اجرا در آمده است؛ جوانان و مردم تا حدودی به فرهنگ و آداب ملل دیگر آشنا شده اند. برای کاهش نفوذ ناسالم و منفی این مؤسسات و افزایش نکات مفید و مثبت آنان ضرورت به استراتژی روشن داخلی، نظامنامه معین و قوانین مشخص بر مبنای منافع ملی و عمومی مردم و کشور است که می‌بایست توسط ادارات داخلی مربوطه ترتیب و توسط قوه مقننه مستقل و مردمی تصویب و ذریعه قوه قضائیه نظارت و توسط قوه اجرائیه مستقل و ملی به اجرا درآید؛ قوایی که تاکنون در افغانستان به طور فعال و موثر شکل نگرفته است.

ما به مانند پاکستان ضرورت به اردو، پولیس و استخبارات وابسته نداریم که در خدمت کشورهای خارجی دولت‌های سیاسی و منتخب مردم را کنترل، تعویض و بازیچه دست خود سازند و قوه مقننه و قضائیه را زیر نفوذ خود داشته باشند. این فقط شایسته نظام‌های وابسته و استعمار زده است. ما باید با رشد و توسعه جنبشهای مستقل، مردمی و ملی سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، علمی و تخصصی که بر مبنای نیازهای اساسی و استراتژیک وطن، جوشیده از بطن جامعه و مردم باشد، فضای مؤسسات خارجی را برای افراد داخلی مملو از احساسات و دانش میهن دوستی، عشق به مردم، استقلال، آزادی و خودکفایی کشور سازیم. قوای سه گانه را به سوی استقلال، خود کفایی، رشد و افزایش ظرفیت‌های لازم و توانمندی‌های کافی سوق دهیم.

به عبارت دیگر با اتکا به فرهنگ و مدنیت دیرینسال و داشته‌های پربار خودی می‌بایست در برابر نقشه‌ها، طرح‌ها و سیاستهای منفی و کجدار و مریز خارجی به خصوص پالسی آشوبگرانه و ویرانگر پاکستان در این برهه زمان تاریخی و حساس به مقابله عقلمندانه و ممکن برخیزیم و از هویت تاریخی، تمدنی و ملی خود از دل و جان دفاع کنیم.

درست است که در این میدان بزرگ رقابت در برابر قدرتهای عظیم جهانی، همسایگان شرقی و غربی خود، در مقابل مافیای قدرت، مافیای موادخدر و انحصارگران دولتی غرق در فساد و چور و چپاول دارایی‌های وطن و کمک‌های خارجی هنوز بسیار ضعیف و کم تجربه هستیم؛ اما اراده و عزم قوی و شکست ناپذیر آن را باید در وجود خود به مرور زمان زنده و فعال گردانیم.

رسول پویان

هویت ملی و دولت همگانی در افغانستان

هویت ملی و دولت همگانی در افغانستان

پیش از مطالعه مقولات هویت ملی و دولت همگانی در افغانستان، فشرده‌نگاهی به سیر کلی و تاریخی آن می‌افکنیم، تاهنوز برای مفهوم نوین هویت ملی تعریف واحدی به وجود نیامده است و شاید هم تلاشهای قرن نوزدهم غرب نتوانست این مفهوم وسیع و متنوع را در قالب محدود و تنگ بگنجاند و برای آن تعریف معینی پیدا کند. بر مبنای تجارب تاریخی باید پذیرفت که مفهوم ملت و هویت ملی ثابت و مطلق نیست و دسترسی به آن در جوامع و حوزه‌های تاریخی، فرهنگی و مدنی گوناگون فرق می‌کند.

این پروسه شکل‌گیری در کشورهای اروپایی به مثابه بستر نخستین و گهواره ملت، دولت ملی و هویت ملی نیز متفاوت بوده و با واقعیت‌های تاریخی، فرهنگی، اقتصادی و محلی آنها پیوند داشته است. به طور مثال جریان متذکره در انگلستان، فرانسه، آلمان و ایتالیا یکسان نبوده است. در کشورهایی چون ایالات متحده آمریکا، کانادا و استرالیا روند دیگری جریان یافته است و مهاجرین در آن نقش عمده داشتند.

باوجود این تفاوت‌های ملی و محلی، در اروپا جریان مذکور در بستر روشنگری و مدرنیته رشد و انکشاف جوامع شهری و جدایی دین از سیاست در نظام جدید سرمایه‌داری پدید آمد و مدل‌های معین و مشخصی را در کشورهای سابق اروپایی و کشورهای تازه تشکیل آمریکا، کانادا و استرالیا به وجود آورد؛ با ریشه‌های مشترک، شاخ و برگ رنگارنگی عرضه کرد. در شرق جریان مذکور بیشتر تحت تأثیر فرهنگ و مدنیت کهن سال و شیوه تولید آسیایی قرار گرفت و با جاذبه‌های اساطیری، مذهب و عناصر فرهنگ‌های سنتی و عنعنوی ریشه مند دست و گریبان شد.

در کشور روسیه و چین پروسه مدرنیته و جدایی مذهب از سیاست در اثر انقلابات سیاسی و اجتماعی در قالب نوظهور سوسیالیسم به جنبش آمد و مدل‌های خاص خود را خلق نمود. این مدل‌ها نخست در کوره داغ استبداد و دیکتاتوری افتاد و سپس در شوروی سابق با فروپاشی نظام و در چین با تحولات و اصلاحات اساسی روبرو شد؛ لیکن تا کنون به مثابه نکته اتکا به نحوی از انحا در جلب، جذب و

هضم عناصر جهان مدرن، موجودیت و ثبات دارند.

در کشور هندوستان به عنوان مبارز ترین مدل دیموکراسی شرقی پروسه یاد شده به کلی شکل و مضمون دیگری داشت. جنبش مذکور با انگیزه قوی مبارزات ضد استعماری در جریان حرکت ملی استقلال طلبی نسق و قوام گرفت و بر بنیان فرهنگ و مدنیت مشترک و تاریخی هند که از اتحاد مجموع فرهنگ‌های محلی، زبانها، مذاهب، اقوام، گروه‌های اجتماعی و طبقات مختلف در بستر پرفراز و نشیب تاریخ شکل گرفته بود، هویت ملی، نظام سیاسی و دولت مشترک ملی ساخته شد.

هندوستان در واقع با بازگشت و اتکا به فرهنگ و مدنیت تاریخی خود و با نظام سیاسی و دولت ملی مخصوص مردم هند وارد جهان مدرن شد و به جذب و پذیرش تکنولوژی، علم و صنعت مدرن پرداخت. چنان‌که حالا در عرصه علم طب و تکنولوژی کامیوتر مقام ارجمندی دارد و یکی از قطب‌های مبارز جهانی است.

در بیشتر کشورهای عربی، در ایران و در افغانستان تاهنوز هویت ملی، ملت و دولت ملی بر مبنای حقوق مساوی شهروندی، آزادی‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و قوانین پیشرفته مدنی شکل نگرفته است. شیرازه ملت، هویت ملی و نظام‌های سیاسی در این کشورها بسیار ضعیف و متزلزل است که مثال بارز آن دولت سابق صدام حسین در عراق و دولت فعلی عربستان سعودی و غیره بوده می‌توانند.

ایران بعد از سقوط رژیم شاهی، (که در اثر انقلاب عمومی و مشترک مردم به وقوع پیوست)، بجای حرکت در مسیر ساخت نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پرطرفیت و قابل گشایش، دوباره به همان روش سنتی دوره صفویه در شکل و شیوه دیگر برگشت. فرهنگ و مدنیت تاریخی، تجارب مشروطیت، عناصر مفید دوره شاهی و تجارب و دست آوردهای بسیار متنوع روشنفکران و توده‌های مردم را در چوکات تنگ و خفقان آور مذهب رسمی محدود کرد.

به بیان دیگر دیکتاتوری سلطنتی به دیکتاتوری و استبداد مذهبی تبدیل شد که نتیجه منطقی آن عدم حضور فعال و شایسته ایران در جهان مدرن و بن بست کورگره کنونی در سطح ملی می‌باشد. در افغانستان به مثابه مرکز تمدن‌های بزرگ خاصه آخرین مدنیت تاریخی و امپراتوری مشترک خراسانی تیموریان هرات پروسه شکل و شیرازه‌بندی هویت ملی، ملت و دولت ملی به سبب حوادث و رخدادهای پس از سقوط تیموریان در ابعاد داخلی و منطقوی، به وجود آمده توانست.

نخست در قلمرو خراسان بزرگ و در ساحت پرفراخنای امپراتوری فروپاشیده تیموری حکومت جدیدی ظهور کردند و دوره جنگهای خونین سیاسی و مذهبی در بین دولت صفوی ایران و شیبانی ماوراءالنهر دامن گستر شد. بعد از آن حرکات قبایلی، جنگهای عشایری و رقابتهای هستی سوز قومی در ساحت افغانستان کنونی به جریان افتاد و فرهنگ و تمدن پربار تاریخی این سرزمین در قالب پرعصبت خشونت‌آمیز و بس محدود و ابتدایی قبایلی گرفتار آمد؛ به این صورت از حرکت، تپش و بالندگی افتاد.

بعد از تشکیل دولت ابدالی و در عهد امارات امیران مستبد و خود کامه هیچ زمینه و فرصتی برای رشد و انکشاف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی فراهم نشد و پروسه روشنگری و عصری سازی جامعه بر محور فرهنگ و مدنیت تاریخی این سرزمین تبارز یافته نتوانست. دوره اصلاحات امان‌الله خان بسی کوتاه بود و با سیطره استبداد نادرخان به تاریخ پیوست.

در دوره طولانی سلطنت ظاهرخان اوقات طلایین به تنبلی و خوابزدگی گذشت و دهه قانون اساسی نمایش ناموفقی بیش نبود. در عهد جمهوری داوود خان جامعه در درون ساخت سیاسی مبهم و متزلزل آزمایشی خشک‌زده بود و استراتژی روشنی وجود نداشت. بعد از کودتای ثور ۱۳۵۷ دوران درازدامن خون و خشم، رزم و پایداری آغاز شد و جامعه در زنجیر میکانیزم جنگی مغلول گردید. در این جریان دولت‌های ایدئولوژیک و حزبی و سپس جهت دیگر این میکانیزم جنگی، حکومت‌های مجاهدین و طالبان به نمایش در آمدند.

از نگاه تاریخی، داخلی، منطوقی و بین‌المللی هرگز در افغانستان زمینه و فضا برای جریان روشنگری و رشد و پرورش پروسه ساختارسازی، احیا و بازسازی فرهنگ و مدنیت تاریخی، شیرازه بندی هویت ملی و تشکیل دولت همگانی فراهم نشد.

بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، به خصوص پس از جنگ جهانی دوم دنیای دوقطبی مدل‌های بس متناقضی را به جهان عرضه نمود و این، حرکات روشنفکری را از مسیر اصلی و طبیعی شان منحرف کرد که نتیجه آن در افغانستان کودتای ثور و حرکات تندروانه و واپسگرایانه افراطیون می‌باشد. در همسایگی شرقی ما با تشکیل کشوری به نام پاکستان، دیکتاتوری استعمار زده نظامیان سیطره یافت. همسایه غربی ما ایران اول به دام دیکتاتوری شاهی و بعد به جنگ استبداد مذهبی روحانیون افتاد.

به این صورت هیچ نسیم آزاد، سازنده و خوش پیامی از شرق، غرب و شمال بر بوستان آفت زده و

سوخته کشور وزیدن نگرفت؛ هرچه آمد ایدئولوژی‌های ناسازگار و متناقض و مدل‌های بیگانه با واقعیت‌های داخلی و شرایط ملی ما بود.

این جریان بعد از کنفرانس بن تنوع و گسترش بس افزون یافت و افغانستان به لایبراتور مدل‌ها، سلیقه‌ها، رقباتهای منفی و کشاکش‌های منطقی و بین‌المللی تبدیل گردید که دست آورد آن بحران عمومی، نا امنی مزمن، فساد سرسام آور اداری، قاچاق مواد مخدر، تسلط مافیا بر حکومت و کشور و اشغال نظامی افغانستان است.

حالا وقت آن است که به خود آییم. در سطح جهانی و منطقی تغییر و تحولات شگرفی پدید آمده است. در گستره فروپاشیده جهان دوقطبی باز قطب‌های جدیدی در حال پیدایش جای مناسب خود اند؛ در همسایگی شمال ما دولت‌های نوتشکیلی به وجود آمده اند؛ سیاست سنتی پاکستان مبنی بر ایجاد آشوب و بحران در افغانستان دیگر برشی ندارد؛ در ایران جنبش اصلاحات از بطن جامعه جوشیده است.

با درس عبرت از جنگ‌های ویرانگر جهانی، سران جهان و منطقه در تعادل نسبی قاطین می‌بایست به سوی گشایش گره‌های کور، میدان دادن به جنبش‌ها و حرکات مترقی، صلح‌جویانه و سازندگی و تنش‌زدایی عمومی گام بردارند، ورنه بحران اقتصادی، محیط زیست و امنیتی حل شده نخواهد شد. این نیازها، مژده ضرورت نظام‌های باز و گشاده تر را به ارمغان می‌آورد و زمینه را برای پروسه روشنگری و تحولات نوین در کشورهای ماقبل مدرن آماده تر می‌کند.

بعد از تجارب بس متنوع و شکست مدل‌های وارداتی در افغانستان، برای رسیدن به هویت ملی و دولت همگانی می‌بایست به منابع ارزشمند تاریخ و مدنیت خودی دست یابیم و گوهرهای گزیده و سفته شده آن را در پوتو علم و تکنولوژی جدید خوب صیقل دهیم؛ زبان مشترک این مدنیت و فرهنگ تاریخی یعنی فارسی (دری) را که در بین تاجیکان، هزاره‌ها، ازبکان، ترکمن‌ها، بلوچ‌ها و پشتون‌ها (خاصه پشتون‌های حوزه غرب، کابل، شمال، شهرنشینان جنوب و شرق و قشر تحصیلکرده) رواج دارد (به عنوان وسیله روابط عمومی)، رشد و توسعه بخشیم.

این زمانی در افغانستان میسر است که در جریان درازدامن ساخت و ساز هویت ملی و دولت قوی همگانی، در پروسه ساختارسازی جامعه مدنی و در زیر چتر فراخ و سازنده دولت مرحله گذار در بین تمام اقوام و ساکنان این کشور بر مبنای حقوق مساویانه شهروندی اعتماد و اتحاد لازم به وجود آید. ساختار این دولت بر مبنای قانون اساسی مردمی و قوای سه گانه سالم، مستقل، فعال و مورد حمایت و

اعتماد مردم شیرازه و ثبات خواهد یافت.

این جریان نخست می‌تواند در حوزه‌های متنوع تاریخی و فرهنگی بهم ادغام نشده موجود در بین اقوام عمده کشور رشد و قوام یابد و در پروسه طولانی رشد و انکشاف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی به باور مشترک و همگانی تبدیل شود. تلاش بیهوده در راه هویت ملی تقلبی و مصنوعی و دولت مرکزی تک قومی وابسته چونان که طی سده‌های اخیر هرگز موفق نبوده است، حالا هم بی‌نتیجه است.

هرنوع دیکتاتوری، استبداد و سلطه قومی در زیر هر نام و نشانی، جریان رشد و توسعه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی جامعه را متوقف می‌سازد و رسیدن به هویت ملی و دولت مشترک ملی را نه تنها به عقب می‌اندازد؛ بلکه توصل به آن را ناممکن می‌نماید.

رسول پویان